

سخن در سخن

(معرفی کتاب ها)

مصطفی عمرزی



بِنَامِ آفْریده گاربی همّا

سخن در سخن

(معرفی کتاب ها)

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹ شمسی

مشخصات کتاب

نام: سخن در سخن
(معرفی کتاب ها)

نویسنده: مصطفی عمرزی
زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع
شمار صفحات: ۳۲۴

نوبت چاپ: اول
ناشر: صاحب اثر

سال: ۱۳۹۹ ش
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

۱	سخن در سخن.....	۱
	بخش اول / نوع نگرش در گیر	
۵	افغانستان؛ اندیشه‌ی استاد روهی.....	۲
۱۰	پتی توپی.....	۳
۲۰	په وینو رنگ لاسونه.....	۴
۲۴	تاریخ کمینه.....	
۲۸	حکومت و حکومت اسلامی.....	
۳۱	د جنگی جنایتکارانو اتهام نامه.....	۷
۳۸	در مسال له ختی.....	۸
۴۴	دویمه سقاوی.....	۹
۵۴	زنه گی سیاسی شهید محمد داود	۱۰
۶۰	فارسیسم؛ پدیده‌ی سیاه.....	۱۱
۶۹	فرهنگ تعمیم مفاهیم قانون.....	۱۲
۷۳	قهوه‌ی تلخ.....	۱۳
۷۷	نجات خلی/منار نجات.....	۱۴
	بخش دوم / در زمینه‌ی چند فرهنگ	
۸۳	ادب دری افغاني.....	۱۵
۸۷	اشعار ترکی مولوی.....	۱۶
۹۱	تذکره‌ی شاعران پشتون.....	۱۷
۱۰۰	تنها صداست که می ماند!	۱۸
۱۲۱	خلاف برداشت های معمول.....	۱۹
۱۲۵	د پردیسی نغمی.....	۲۰
۱۳۲	د شاعر پسرلی.....	۲۱
۱۳۵	دنیای شاه شجاع.....	۲۲
۱۴۱	روح ملت ها.....	۲۳
۱۴۵	کتاب های دری افغاني.....	۲۴

۱۵۱.....	۲۵- کتاب های روشنگر
۱۷۳.....	۲۶- گدایی و مداعی
۱۸۱.....	۲۷- ویاپلی
	بخش سوم / تاریخی
۲۰۳.....	۲۸- افغان ها به روایت اهل سنت ایران
۲۱۰.....	۲۹- آیا شاه شوهر داشت؟
۲۱۵.....	۳۰- این جا ایران شرقی نیست!
۲۲۳.....	۳۱- بخارای مفلوک
۲۶۴.....	۳۲- بر شماست که این واقعه را بازگو کنید!
۲۶۹.....	۳۳- پشتون های هو تکی
۲۷۴.....	۳۴- پشتونستان
۲۸۱.....	۳۵- تذکر الانقلاب
۲۹۴.....	۳۶- تصاویر دیدنی از بالا حصار تاریخی
۲۹۸.....	۳۷- خاطرات استاد خلیلی
۳۰۷.....	۳۸- خاطرات محمود «طرزی»
۳۱۱.....	۳۹- سیر افغانستان
۳۱۶.....	۴۰- صور تاریخی
۳۲۰.....	۴۱- معرفی مصطفی عمرزی

سخن در سخن (مقدمه)

در باب فرهنگ چاپ، انتشار و مطالعه‌ی کتاب، حرف‌های زیادی مبادله‌می شوند، اما قسمت معمول فحواه آن‌ها همواره یک نوع است.

ما با آسیب پذیری‌های رژیم‌های ایدیالوژیک که همه چیز را در انحصار خویش قرار می دهند، خیلی زود از روندی برکنار ماندیم که تا قبل از هفت ثور، جامعه‌ی ما را به سوی نهادینه گی تمام اصول مدنی، قانونمند جلو می برد.

با کودتای هفت ثور، کودتای همه گانی شروع می شود. این بدعت زشت که تمام امور را با قرائت یک گروهک یا جناح تمام می کرد، تا سقوط حکومت ملایان، آن قدر شدید شد که حالا هم وقتی نگرش انحصاری بعضی جناح‌های دخیل سیاسی بر مسایل کشور را بررسی می کنیم، نفی کُل مردم و مملکت با تمام ابعاد قرن بیست و یکم، هشدار دهنده است.

یگانه مدل به اصطلاح فرهنگی حکومت کمونیستی یا «انجمان شاعران و نویسنده گان افغانستان» که دوسیه‌های فساد جنسی و غیر اخلاقی اعضاش، بیش از کارنامه‌های کاملاً یک جانبه و کم ارزش آن می باشند، به گونه‌ای تا پایان رژیم‌های ایدیالوژیک، تقلید شده است. منتها در حکومت ملایان، آن سنت تفت زده نیز به بهانه‌ی این که غیر اسلامی است، جایش را به خلایی داد که با یک طرفه شدن عمدی جامعه‌ی افغانی، به گونه‌ای فاتحه‌ی فرهنگ را خوانده بودند.

به استثنای سال‌های اخیر، به ویژه در یکی-دو سال قبل که حرف و حدیث‌های کاپی رایت، حقوق معنوی و مادی صاحب اثر مطرح می شوند، اصلاً دولتی بودن‌های بیش از حد ایدیالوژیک و نبود امنیت

اقتصادی بازار کار فرهنگی، فرهنگ چاپ، انتشار و مطالعه‌ی کتاب در افغانستان را طوری وارونه ساخته که خودم از کسانی استم که خاطرات تلخ زیادی از آن دارم.

بازارده‌گی بیش از حد سالیان اخیر و رفتمندی در بست پول‌های کتاب به جیب ناشرانی که ۹۹ درصد با اصول نشرات آشنایی ندارند، سوا از بازار غیر قابل کنترول که ده برابر بیش از همه با چاپ و انتشار دزدی، کتاب می‌فروشد، نوعی از بی‌زاری نویسنده‌گان را نیز باعث می‌شود. عمدۀ‌ی فعالیت‌های ما در عرصه‌ی تخلیق و انتشار کتاب، یا قومی اند، یا حزبی، یا جنابی، یا وجودانی و یا هم بر اساس تعصب. در چنین جوی که نیاز‌های مدام به مسائل نو، بازار کتاب، به خصوص دری ایرانی را نیز توجیه می‌کند، پرداختن اصولی به مقوله‌ی کتاب، آسان نیست. در این راه که «در کی بیشتر، درد بیشتر می‌آورد»، جز روی آوردن به زمینه‌ی لایتهای مجازی که بدینخته در جانب افغانی، به قدری مهارگشیخته است که وارد آوردن زیان‌های شدید فکری به اولویت‌های ملی ما، از عمدۀ‌ی نشرات مغرضانه‌ی بیگانه هم به حساب می‌آید، چاره‌ی دیگر نمی‌ماند.

چنانی که آوردم، با دور زدن گل مشکلات و حساسیت‌های آگاهانه که از بد بدتر نشود، طیفی که وجودان دارند و آن را در مقابل مردم، همیشه ملاحظه می‌کنند، از پا نیافتداده اند؛ هر چند خوب می‌دانم که سطح بی‌وجودانی‌های بعضی به حدی بلند رفته که با درک کار وجودانی بعضی، از توجه‌ی اساسی بالای مسائل فرهنگی، عمداً اغماض می‌کنند. گویا کسانی «خدایی خدمتگار» اند و این کار را تا اخیر انجام خواهند داد. این برداشت غلط، کارایی مقطعه‌ی دارد، اما همچنان تحقیق خودی نیز شمرده می‌شود.

فشار‌های مضاعف مادی، آهسته آهسته به تمام شریان‌های فرهنگی ما وارد می‌شوند. پرداختن به مقوله‌ی کار مفت فرهنگی، تا چند سال

سخن در سخن / ۳

دیگر، کاملاً از رواج می‌افتد. این فاجعه که میدان را برای بیگانه گان بازتر خواهد ساخت، به فجایعی منجر می‌شود که نهایت آن‌ها کاهش باور‌های ملی حفظ تمامیت ارضی است.

در کتاب «سخن در سخن»، روی سخنم کتاب هاست. در این مجموعه که مانند بقیه، از قلم رایگان اعتقاد ملی تقدیم می‌کنم، هرچند پرداخته‌های مشخص وجود دارند، اما سعی نویسنده مکتوم نیست که وارد کردن آن‌ها در زمینه‌ی مجازی، این ذهنیت را الفا می‌کند که حداقل با فضایی که ایجاد شده، خوب‌تر استفاده کنیم. اگر دنبال چاپ و انتشار چنین زحماتی باشیم، طی طریق آن، ضمن کاستن از نان روی دسترخوان و دردرس درآمد هایی که ۹۹ درصد به جیب ناشر و دکاندار می‌رود، ممکن است زحمات ما مکتوم نیز بمانند.

بسیاری از کتاب‌هایی که پول آن‌ها تا آخرین رقم‌های فروش نیز از کنار جیب صاحب اثر گذشته و به جیب دکاندار افتیده است، با وجود ارزش‌های محتوایی، نایاب می‌شوند! دسترسی به سافت کتبی که دیگر بازار ندارند، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، اما بازارزده گی به قدری است که اجازه نمی‌دهد مفاد محتوایی آن کامل شود. توجه مغرضانه به این که پس از چند سال شاید دوباره بازار فروش بیابد، دست اندر کاران نابکار چاپ را که ۹۹ درصد اسناد قانونی چاپ کتاب را هم ندارند، حریص می‌سازد تا جلو تکثیر مجازی را بگیرند. در چنین فضایی که در زمینه‌ی مهار گسیخته گی، محدودیت اطلاعاتی رونما می‌شود، باید اصرار کنیم تا حقوق معنوی ما با فراگیری تکثیر مجازی، پامال نشود. اصولاً در کشور ما، اقتصاد کتاب نه، بل معنویات آن (توجه) می‌تواند کسانی را به جاه و مقامی برساند تا از مدرک آن، درآمد پولی داشته باشند.

کتاب «سخن در سخن» که شاید در افغانستان، اولین نمونه باشد، با معروفی ده‌ها عنوان کتاب مهم، ضمن توجه نویسنده بر سنت معرفی

سخن در سخن / ۴

کتاب، استفاده‌ی مجازی را لاحظ کرده است. این حقیقت نیز وجود دارد که ما چنانی که باید و شاید، زحمات فرهنگی را معرفی نمی‌کنیم.

من همواره متعجب می‌شوم که می‌بینم در کشور‌های غربی با تیراز چند میلیونی کتاب نیز نویسنده‌گان آن‌ها حتی میان مردم می‌روند و با بحث با آنان، کتاب خود را معرفی و می‌فروشنند. در کتاب «سخن در سخن» این عمد نیز جداً دنبال شده تا با اصرار معرفی کتاب‌ها، به خصوص آن‌هایی که خیلی مهم‌اند و مفاد محتوای آن‌ها به صلاح ملی می‌انجامد، نگذاریم شیوه کتاب‌هایی شوند که فقط منوط به بخش‌ها یا طیف‌ها می‌شوند.

رویکرد من در مجموعه‌ی «سخن در سخن»، تنها تشریحی نیست. با انتقاد بر بعضی کتاب‌ها، این حقیقت را نیز از نظر نیانداخته ام که در زمینه‌ی منفی و غیر قانونی آن، فرهنگ‌هایی شکل می‌گیرد که مثلاً با چاپ و انتشار یک کتاب غیر مفید، ذهنیت‌های منفی را تعمیم می‌دهند.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹/۵/۱۵ ش

کابل - افغانستان

بخش اول / نوع نگرش در گیر

افغانستان؛ اندیشه‌ی استاد روهی

(جنگ داخلی افغانستان، چه گونه پایان خواهد یافت؟)

مصابیب افغانستان، سناریو‌های تکراری اند که در چهل سال اخیر، فقط در ادبیات، زبان و شیوه تغییر می‌کنند. پیوسته‌گی رویداد‌ها در تداخل حضور خارجی، به این فهم کمک کرده که هر چند تغییر رژیم‌ها صورت یافته‌اند، اما ناسازگاری با واقعیت‌های عینی، نسخه‌ها را در تعذیلات سیاسی به سرشاریب می‌برند.

در پایان کورسوی کوچک‌امید، نومیدی در زمینه‌ی بحران دیگر، مردم را درمانده می‌سازد که بالاخره پایانی است یا نه؟ یک نسل ما با مفاهیم جنگ بزرگ شده‌اند. این عادت، در جامعه‌ای که جنگ را به خوی عادی مبدل می‌سازد، مصابیب جنگ در کنار زنده‌گی تعریف می‌شوند. در حالی که عادت به این شرایط، روی رفتار تاثیر می‌گذارد، اندیشه از این حقیقت که مردم ما در کنار جنگ، چه به دست می‌آوردن و چه از دست می‌دهند، در آسیب‌های فراوان، شاید به این هول برسد که در چنین عادت، مسئله‌ی خانمان سوز جنگ، عادی شود.

مرور گذشته، اگر صرف تاریخ نباشد، در شمارش ارقام زیان‌ها، به این ضرورت سفارش می‌کند که برای آینده‌ی این مملکت، میزان خسارات را معین کنیم.

سناریوی تکراری در ادبیات نو که زبان مجموعه‌ای بیش از چهل کشور می‌باشد، به فهم ثبات، کمک نکرده است. تجربه‌ی تقابل با نوع جدید خارجی، در مسایل دامنه دار که از اقتصاد تا تمام امور وسعت دارد، در این عطف توجه که خارجی، همچنان محوری می‌

ماند، به این بینش می‌رسد که ریشه یابی مصایب، در شناخت مُضلی که با خارجی مستمر است، اهمیت توجه بر یافته‌ها و پرداخته‌هایی را موجه می‌سازد که در طول بحران طولانی، طیف اهل خبره بودند. کتاب «جنگ داخلی افغانستان، چه گونه پایان خواهد یافت؟»، گوشه‌هایی از تبیین واقعیت‌هایی بود که در گستره‌ی تلخی هجرت، اهل مسئله را وامی داشت دنبال پاسخ‌هایی باشند که چرا پایان هر تجربه‌ی خونین، آغاز یک روش آرام نمی‌شود.

ملت افغان در چهل سال اخیر، بهای سنگینی برای تجربیات پرداخته‌اند. این، خصوصیت تجربه است که با بهای سنگین، دانش می‌شود، اما از این فهم، هنوز هم مشکل ما حل نمی‌شود.

کاندیدای اکادمیسین، زنده یاد استاد صدیق روھی، از نخبه گان علمی و فرهنگی ماست. استاد مرحوم در دیار هجرت، در قرابت به افغانستان عزیز، تا زمانی که به فرجام رفت، در حس مسؤولیت وجودانی، کوشیده است. پیشینه‌ی علمی او در کابل، در کسوت نظریه پردازان طراز اول فرهنگ، روی آگاهی‌ها و تجربیاتی استوار بود که بدون شک در ارزشمندی آثارش شناخته می‌شوند.

کتاب «جنگ داخلی افغانستان، چه گونه پایان خواهد یافت؟» در مرور تاریخی گذشته‌ای که پله به پله فقط به هم پیوسته گی مصایب می‌رسد، ارزش روشنگری‌هایی را بیشتر می‌سازد که بیست و یک سال پس از نشر این کتاب، کنشگران مسائل سیاسی و اجتماعی، نیازمند ریشه یابی واقعیت‌ها می‌شوند.

ارزش روشنگری‌هایی که در پیوسته گی تبیین ماجراهای جنگ، تاریخی شده‌اند، پیش زمینه‌هایی بودند از درک واقعیت‌هایی که در آینده، زمان حال ما شدند. خلق رویداد‌ها در تنوع عناصر و پدیده‌های جدید، هر چند مسئله‌ی سوانیز می‌تواند باشد، اما شناخت عناصر سیز، به این

فهم کمک می کند که رویداد های خونین، به چه قیمت، تمام می شوند.

رد یابی واقعیت های تلخ که در گذشته‌ی چهل سال اخیر، همیشه در رُخ جنگ مطرح شده‌اند، اصل رسیدن به صلح را با این مفهوم وضاحت می بخشدند که در جامعه‌ی مصاب به تحمیلات تنازع، در واقعیت سیاسی آن، تفسیر دوباره‌ی تاریخ از مجرای واقعیت هایی که در گذشته، تحلیل ماجراهای جنگ بوده‌اند، ادارک حقایقی است که با حساسیت بالا در برابر درگیری، معنی ستیز، تنازع، خشونت، تقابل و خصومت به بهای گرانی تمام شده است.

آسیب‌های ناشی از جنگ‌های تحمیلی و ضعف طرف‌های درگیر که جزو تحمیلات چهل سال اخیر بودند، مقوله‌ی شناخت تنازع در افغانستان را نیازمند بررسی جدی تحلیل تاریخی نیز می کند. در این مجموعه‌ی نوشته‌های استاد روهی در هشت تامل می خوانیم:

- ۱- جنگ داخلی افغانستان، چه گونه پایان خواهد یافت؟
- ۲- د افغانستان مساله: ستونزی او د حل لاری یې.
- ۳- په افغانستان کې سوله یو داسې رمز دی چې تضمیم نه پیژنی.
- ۴- سوله او دموکراسی په افغانستان کې.
- ۵- افغانستان: بشري حقوق او سوله
- ۶- ستا له خیره مې توبه ده، ضرر مه رارسوه.
- ۷- تا که می چلد بچلان!
- ۸- دموکراسی او د فرهنگ دودی مساله.

دقت بنیادین به مفاهیم مختلف، از جمله جنگ، صلح به مفهوم پایان جنگ، نیاز‌های حاکمیت واقعی مردم، آسیب‌های اختیار اغراض، هجو انگاره‌ی سوء استفاده و فرهنگ سازی برای بسط مفاهیم قدرت مردم، در گوشه‌هایی از پرداخته‌های مثالی از طیف نخبه گان افغان، در آن جا مهم می شوند که می بینیم سناریوی تکراری، فقط در زبان و ظاهر، تغییر کرده است.

سخن در سخن / ۸

مشابهت تاریخی در وقوع حوادثی که به اثر حضور خارجی، باعث تداوم تحمیل دیگر شد، ارزش بررسی تحلیل تاریخی را بیشتر می سازد.

در کتاب «جنگ داخلی...»، قرائت تعدی بیگانه از افغانستان، بی شباهت به مجموعه ای نیست که با تجاوزی شوروی بر مردم ما استم کردند. استاد روہی نوشه است:

«به قدرت رساندن جناح پرچم را نمی توان یک امر تصادفی دانست. به این ارتباط اسناد صریح موجود است. سازش پرچمی ها با بعضی قوماندانان جهادی نیز ادامه‌ی همان سیاست است. شمول جنرالان پرچمی در اردو، نشر بانکنوت ها برای یک حکومت غیر مشروع، فرود آوردن طیاره‌ی روسی توسط طالبان و امثال این ها، همه شواهد انکارناپذیر مداخله‌ی روس‌ها به طرفداری یک گروه می باشد.»

در سناریوی تکراری، تمام این عوامل واقع شده‌اند. مجریان تجربه‌ی تلح تاریخی ارتیاع دوهم، شرکای حضور نو می شوند و تبانی بر سر قدرت، در تمام ساخت و ساز حاکمیتی اثر می گذرد که در اوج التهاب، گاه هراس از افت دیگر آن، همه را مشوش می سازد.

بازنگری به تحلیل تاریخی رویداد‌هایی که در افغانستان ما، تکرار تاریخ‌اند، کمتر از اهمیت در ک مسایلی نیست که می دانیم در ارتباط به گذشته، زمان حال و آینده می شوند.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «جنگ داخلی افغانستان، چه گونه پایان خواهد یافت؟» را رایگان دانلود کنید!

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=1091fnnt.pdf

سخن در سخن / ۹



کاندیداکادمیسین محمد صدیق روھی



۱۳۷۵

پتی توپی

سال ها می گذرد تا از ورای راز های سر به مُهر، حقایقی بیرون شوند که در میزان قضاوت، تعییر وارد می کنند. تحلیل اواخر حکومت شهید داکتر نجیب الله، پرده از تبانی هایی برداشت که روس ها جای خالی خویش را با تشدید جنگ های قومی و فرقه بی پُر کردند.

سقوط یک کشور با اکثریت سرنوشت ساز آن در دامان گروه هایی که از تامین امنیت یک بخش کوچک پایتخت نیز قاصر آمدند، این حقیقت را از ورای راز های سر به مُهری بیرون کرد که سال ها پس از پایان تعدی، رنج های مردمان ستم رسیده، شماری را دچار عذاب و جدان کرده است.

افشای حقایق تلغیخ، اگر روزی هراس اخذ مسؤولیت ها را در پی داشت، در گسست تاریخی که تحول دیگری را خلق می کند، نگرانی فراموشی، به تقلایی می انجامد که با ظاهر آن، نوستالوژی خاطرات غم انگیز، افزون بر روایت های ناگفته می شود.

تجاوز شوروی بر افغانستان، رویداد بی نهایت ناگوار است. حدیث آن، نه به معنی تکرار، بل تداعی آموزه هایی است که در تحول جدید بازنگری به اشتباهات با هشدار مراقبت توأم می شود.

کشور ما با تحول هشت ثور، وارد فاز جدید تاریخ شد، اما این ورود به معنی پایان تنازعی نبود که تحمیل کرده بودند. تفاصیل سرافنگده گی شوروی را سلفیان آنان که ظاهراً عداوت اخوانیستی داشتند، به معنی ایجابات سیاسی از جهاد و مردم افغانستان گرفتند. روسان با میلیارد ها دالر، ضمیمه ی خشونت ها و جنایت های نابخشودنی از گریبان مردم ما گرفته بودند تا در سرزمین به آتش کشیده ی شان به کیش بیگانه رای دهند.

سخن در سخن ۱۱

رژیم کودتایی با حاکمیت های تحمیلی که عمر آن ها در گرو تعدي خارجی بود با فرسنگ ها فاصله از شعار های تامین اولویت های مردم با تحول دیگری محوه شد تا بخشی از مدعیان جهادی زاده ای تبلیغات شوروی در کسوت قهرمانان نو، عرضه شوند. امتعه ای جدید در بازاری که جغرافیای رسمی اش خیرخانه و کوه تلویزیون بود، کراحت ایده ای را بیشتر ساخت که ده سال با زور تفنگ به مردم ما تفهیم می کردند گذشته های پیش از هفت ثور بد بودند!

ما شاهد تاریخ سیاه کشور استیم. در این حضور دیدیم و احساس این نگرش در قضاوت ما به پیرامون به کسی اجازه نمی دهد تا خاین را به جای خادم تقلب کند. اگر از شوربختی ملت نبود تا در مقدارت آنان تحمیل، عنصر اصلی شمرده شود، نیاز نداشتیم با دروغ هایی زنده گی کنیم که با برچسب های شرم آور رهبران و به اصطلاح قهرمانان، شهر های ما را داغان کنند. در شهر هایی با داغ های جنایت، کسانی ستوده می شوند که سهم شان در حریق زنده گی مردم، محسوس ترین پی آمد تجاوز روسان به افغانستان بود.

سال ها پس از جنایات هولناک، سیمای مردم قربانی و ستم رسیده، عذاب و جدان را مُسری کرده است. سریال زنده ای میلیون ها مردمی که قربانی تحمیل ایدیالوژی ها شدند، حتی ملحدان اتحاد شوروی را راحت نگذاشت.

نظامیان و سیاستگران شوروی که حالا روس شده اند، با خلق آثاری که شماری توفیق ترجمه به زبان های ما را یافته اند، راز های سر به مُهری را نیز گشوده اند که در اعترافات و ناگفته هایی شان، حقایق زیادی باعث رسوایی مزدورانی می شود که به نام حاکمیت خلقی به جان خلق خدا افتیده بودند.

چند کتابی از نویسنده گانی چون بوریس گروموف، الکساندر مایوروف و سردمداران دیگر جنگ در افغانستان، جلوتر از همه،

ماهیت رژیمی را افشا می سازند که تا پایان آن، سعی برای تبرئه‌ی رفقایی را به مشکل می اندازد که از حضور «قطعات محدود اتحاد شوروی»، بحث می کردند.

تجربه‌ی ناکام شوروی، به این معنی نیست که دست یابی به سهولت‌ها و امتیازات اقتصادی، پایان عذاب تعدی باشد. بازی‌های نو با هویت روسی، هنوز به معنی مرز‌های همسایه‌ی بزرگ‌شمالی، تلقی می شوند. نفوذ فرهنگی روس و وابسته‌گی اقتصادی کشور‌های آسیای میانه به روسیه، در این نوبت با نصب جاذبه‌های قومی که با هشت ثور، بذر نفاق اش را در افغانستان کاشته بودند، سامانه‌ی دیگری است که سراغ ما می آید.

فکر می کنم بازنگری و بررسی تحصیقات خارجی، به ویژه عمال روس، بسیار مهم است. در گیری‌های داخلی که سعی می شود تحول بعدی را به نام موضع قومی شکل دهنده، خاستگاه شوروی را نوعیت روسی می بخشنده.

سنگینی جامعه‌ی جهانی در افغانستان و جاذبه‌ی قدرت‌های غربی که می توانند تعاملات منطقه‌ی آسیای میانه را علیه روسان برهم زنند، به این یینش اهمیت می بخشنده که از منظر آثار روسی نیز وارد جزئیات شویم؛ اما شاهد عینی مأوقع چهل سال اخیر، ملت است. در جانب خود مسوولان و سردمدارانی را فراموش نمی کنیم که در تبانی با خارجی، هنوز مصروف آستان بوسی اند. این تغافل که از عنصر عذاب و جدان نیز تهی شده، اهمیت این امر را بیشتر می سازد که باسته است با تعمیم حقایقی که از ورای راز‌های سر به مُهر تبارز می کنند، تسلیم گردادی نشویم که به نام مقدارت تحمیلی، پیرامون ما می سازند.

منابع زیادی وجود دارند که خارجیان، به ویژه روسان را به اعتراف و پوزش واداشته اند. در خاطرات گورباقوف، تجاوز شوروی به افغانستان، عملی شمرده شده است که مردم ما هرگز نمی بخشنند. در

سخن در سخن / ۱۳

زوایای این حقیقت تلخ، روشنگری های دیگری نهفته اند که به ماهیت ایده ها برمی گردند.

ما در هفده سال اخیر درک کردیم که حتی مقوله‌ی مردم‌سالاری، اگر با اصالت‌های فرهنگی تیوریزه نشود، به نسخه‌هایی شبیه می‌شود که بعضی از آگاهان چپی در افغانستان قبل از هفت ثور، هشدار می‌دادند تحول اجباری یا مصنوعی که با شدت و پُرشتاب باشد، ناکامی محض شمرده خواهد شد.

در کتاب «پتی توبی» که ترجمه‌ای از کتاب «بچه‌های فلزی» سویتلانا الکسی جی ویچ است، نسخه‌ی دیگری از راز‌هایی افشا می‌شوند که با متغیرهای فرهنگی، ایدیالوژیک و سفارشی، آگاهان را به حرف آورده است. آنان به دنبال کاروان تجاوز به جایی رسیدند که در ناکجا آباد حضور، ایدیالوژی‌های صادراتی، با پرچم‌ها و سمبل‌هایی تنها بمانند که در خشونت تحمیل این تجربه پنداشته بودند شدت سیاست‌ها از ضیاع زمان می‌کاهند. انقلاب به اصطلاح کبیر اکتوبر ۱۹۱۷ م در روسیه، فقط تا آغاز جنگ دوم جهانی، جان ده میلیون را گرفت.

مترجم کتاب «پتی توبی»، سعی کرده است درک روسی را منتقل کند که از تجربه‌ی تحمیل ایدیالوژی در سرزمین‌های دیگران به حسن غم انگیز می‌رسد. افاده‌ی منظور از کتاب «پتی توبی»، به معنای واضح شکست پرخاشی است که در بازی‌های سیاسی، فقط کاربرد باز کردن جای پا را دارند.

در کتاب «پتی توبی»، گودال‌های همان «جای پا» را مشاهده می‌کنیم. در عمق و وسعت این تخریب، فاصله‌ی مردم، جغرافیای ویرانه است.

فهرست مطالب کتاب «پتی توبی»:

- سریزه
- خوخبرو
- د افغانی جگری په...
- په دی ترڅ کې د تیر کال یوه کيسه

جګړه، چاته مور، چاته میره ده
د راستانه شوو عسکرانو د...
ننى ورڅاني
د ويونو په ډکه، خوله را بغيري
په کندوالو کې د مرو...
لکه تېي خاروي
ذوم او ناوي مې وويشتل
افغانستانه! ته زمور کیهان يې
مور یوازي دومره...
افغانستان یو جنایي رومان دی
رون سیوسیالیزم
د مرگ هوس
کرغښنه جګړه
پر ئان تیل وپاشم
مور باید تاوان ورکړو
پوهیدل چې سنګساره به شی
ګلالی دسمن
یوه ګتهه تر امریکایانو مخ کې
پلن ختی تورن
په کابل کې د زېږي د...
د خورمنو مینه
دا جګړه د چا په ګتهه وه
یوه لمبه
پر جنازه مې د اور بولی ورکړه
د انسان وژنه تر خارو
مالۍ
بایللي جګړه
مستعمره شوی افغانستان
مړ زوی يې د قبر نه راوویست

سخن در سخن / ۱۵

د دی بادامی سترګی په خوب وینم	-
د هوا کوترو ورشی زما	-
په عملیاتو کې د افغانانو ملاتړ لرو	-
هلهه ويشتل او وژنه ده	-
بهرنيان په افغانستان کې	-
ده لنډه خنکدن غوبت	-
دهقانانو به ورکول شوي ...	-
د مړو په تابوتونو کې د هیر ...	-
مرګ د بخت علامه ده	-
ږپړه یې وروشكول	-
څل زوی باید رانیسي	-
د غوايی د انقلاب سپیدي	-
ژوند غواړو	-
د زاوه انجيل نه پونښني	-
هلهه مرګ، دلته غندنه	-
پر مخ یې راتوکړه	-
اتل او د بهادری سره په راشی	-
روسی کمیس په غاره ملګری لغمانی	-
هغه مړ هلک لکه ویده	-
تباه او خراب یې افغانستانه	-
د دوی نه بنځی لنګۍ نه شی	-
راسره وژاري	-
د دوزخ نه راوتلي	-
آسانه مرګ او سخت وژل	-
د یو افغان ليړل فضاته	-
د واده په پیسو د قبر شنخته	-
افغانستان زموږ د پاره پیغور دی	-
ږپړه مې ورپورته او ...	-
مرګ بنه دی که ژوند	-
راغلي لیکونه او لند بیانونه	-

د خپلو او پردو وژونکی	-
تیلفووننه	-
د قبرو د سرشناختونه یادداښت	-
جګړه تمامه نه ده	-
پایلامه	-

یادآوری:

مترجم کتاب از نخبه گان دیوان قضا و تحقیق افغانستان است. سارنپوه استاد محمد اسحاق الکو در زمان ریاست جمهوری محترم حامد کرزی از اعضای فعال دستگاه قضایی و سارنوالی افغانستان بود.

بیشترین شناخت از استاد الکو، او را از بلندپایه گان مراجع قضایی و تحقیق معرفی می کند، بنا بر این، بعد فرهنگی شخصیت ایشان که از نویسنده گان و مترجمان توانای افغان است، در سایه ی سهم گیری های کلان دولتی قرار می گیرد.

برای این که اهمیت ترجمه ی کتاب «پتی توپی» را بیشتر ساخته باشم، گزیده ای از زنده گی نامه ی استاد محمد اسحاق الکو را که به زبان پشتو، منتشر شده بود، با برگردان به دری نیز تعمیم می دهم.

یادآوری می کنم که کتاب «دواود خان در چنگال کی جی بی» که با نام مستعار هارون الکو (پسر استاد الکو) توفیق استقبال و مكافات یافت، ارزش کیفی کارنامه ی فرهنگی سارنوال پیشین افغانستان را ثابت ساخته است.

گاهشمار زنده گی و کارنامه ی سارنپوه استاد محمد اسحاق الکو:
نام و تخلص: محمد اسحاق الکو.

نام پدر: محمد اسماعیل.

زادگاه: ولسوالی ارغنداب ولايت کندهار.

آموزش های ابتدایی: مکتب شاه اشرف کندهار.

آموزش های لیسه: فارغ سال ۱۳۳۷ ش مکتب حربی.

سخن در سخن ۱۷۱

تحصیلات عالی: در سال ۱۳۳۷ش ورود به حربی پوهنتون.

تحصیلات عالی در خارج: در سال ۱۳۴۳ش سفر به جرمنی و در سال ۱۳۴۶ش با درجهٔ عالی از بخش حقوق و اداره فارغ.

مسولیت‌ها و وظایف:

- در سال ۱۳۳۸ش به حیث آمر بخش ضد جاسوسی ریاست ضبط احوالات صدارت عظمی گماشته می‌شود و تا سال ۱۳۴۲ش در آن جا ایفای وظیفه می‌کند.
- در سال ۱۳۴۹ش رئیس سارنوالی تمیز جزای عمومی.
- در سال ۱۳۴۹ش رئیس سارنوالی مراجعت کابل.
- در سال ۱۳۵۰ش رئیس سارنوالی مراجعتی ولايت بلخ.
- در سال ۱۳۵۲ش برای بار دوم رئیس سارنوالی مراجعت کابل.
- در سال ۱۳۵۶ش رئیس سارنوالی مراجعتی ولايت غزنی.
- هنگام هجرت به پاکستان به حیث مترجم در بخش جلب کمک‌ها، تداوی مجاهدین، مهاجرین و عبادت آنان نیز خدمت می‌کند. در این جریان چند نوبت از راه کویته از سنگرهای گرم مجاهدین، دیدن کرده است.
- پس از پایان موقانهٔ آزمون کمیسیون اصلاحات اداری با تصدیق شماره «۱۳۸۸۲» مورخ ۱۸/۱۷/۱۳۸۴ش و نگرش لیاقت، اهلیت و شایسته‌گی، دوباره وارد کار دولتی می‌شود.
- در سال ۱۳۸۳ش بر اساس برنامهٔ IOM به لوى سارنوالى بازمى گردد و در بورد تدقیق و مطالعات این اداره، گماشته می‌شود.
- بر اساس تصمیم ریاست جمهوری، با فرمان شماره ۱۳۸۳/۱۲/۱۳ش به حیث معاون لوى سارنوالى، مقرر می‌شود.

۱۸ / سخن در سخن

- ولسی جرگه با تایید اکثریت آراء با تصدیق شماره «۸۴» مورخ ۱۳۸۷/۶/۱۰ ش تقرر او را به حیث لوى سارنوال کشور مى پذیرد.
- بر اساس حکم شماره ۵۱/۷۰ مورخ ۹/۱۲/۱۳۸۶ ش مقام ریاست جمهوری به حیث رییس کمیسیون بررسی قضایای محبوسین گوانانامو، گماشته می شود.
- در زمان هجرت در آلمان، بر اساس حرفه در وزارت عدله شهر هامبورگ نیز کار کرده است.

ترک وظیفه و هجرت:

- در سال ۱۳۵۷ ش در آخرین روز های ماه ثور، از ماموریت برطرف و زندانی می شود.
- در سال ۱۳۵۹ ش هجرت به پاکستان.
- در سال ۱۳۶۰ ش هجرت به آلمان.

سفر های خارجی:

پاریس، تهران، قطر، رومانیا، فنلاند و در کنفرانس بین المللی سارنوالان در یونان سهم می گیرد. استاد الکو به حج بیت الله شریف نیز مشرف شده است.

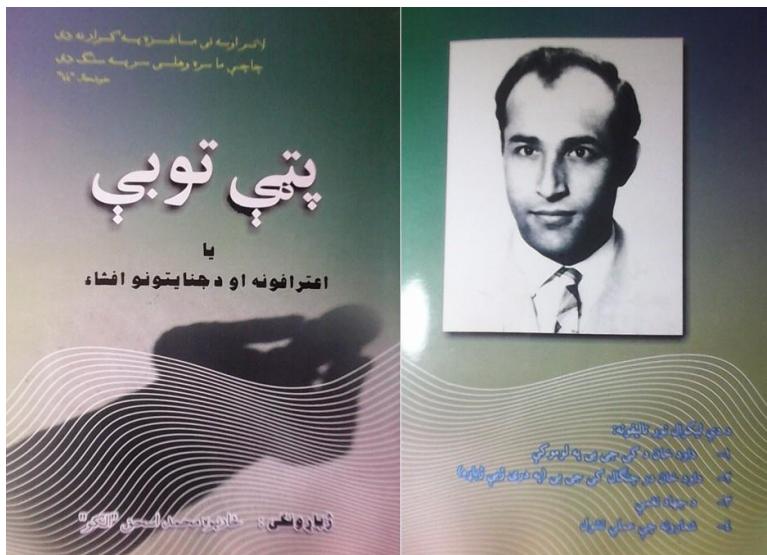
آثار:

- داوود خان دکی. جی. بی به لوموکی. در سال ۱۳۸۶ ش حایز جایزه ای مطبوعاتی می شود.
- د جهاد نغمی.
- پتی توپی.
- هفه شعارونه چی عملی نشول.

تفویض درجه و مکافات:

سخن در سخن ۱۹

- بر اساس فرمان شماره «۴۰۹۸» مورخ ۱۳۸۴/۱۲/۵ ش حایز درجه‌ی سارپوه و بر اساس فرمان شماره «۳۶۲» مورخ ۱۳۸۴/۲/۴ ش فوق رتبه را اخذ می‌کند.
- بر اساس فرمان شماره «۳۰» مورخ ۱۳۸۸/۱/۱۵ ش مقام ریاست جمهوری، مدال دولتی غازی محمد ایوب خان را به دست آورده است.



په وینو رنگ لاسونه

سقوط حکومت کمونیستی، خلاف انتظار، نه فقط باعث نشد جنایتکارانی محکوم و محاکمه شوند که در ۱۴ سال با دوسيه های حجیم و عظیم جنایت، خیانت و وطن فروشی، حکومت کرده بودند، بل سناریوی از قبل تعیین شده که قرار بود یک جانب دیگر خاینان، اما با تفاوت مخالفان قبلی، قدرت را به دست گیرند، اکثر راس قدرت حاکمیت قبلی را فراری و بخشی را به نام شریک قومی، زبانی و منطقه بی تحلیل می برد.

خالی ماندن عرصه ای محاکمه ای خاینان، زمینه هایی را گسترش ده ساخت که بازیگران متهم و مجرم دیروزی در بقایای عمران و شگوفایی های قبل از هفت ثور، دنبال ساخت مشروعیتی برآمدند که دیدیم از تولید قهرمان ملی تا بابای صلح و شهید وحدت ملی، همه از چهره ای های شناخته شده ای بودند که هرگز و در هیچ محاکمه ای به خاطر جنایات، خیانت ها و ویران گری هایی که مرتکب شده بودند، محاکمه و محکوم نشدند.

نوع جدید کیش شخصیت، اما از بیت الخلای سیاسی بیرون شده است. تقدس آن در پس زمینه ای سقوط طالبان، حاکمیت های افغانستان را در تنگنای داعیه هایی که در جنگ های داخلی، ملک و مملکت را برباد دادند، «میراث معافیت از سزا» را به دنبال داشت.

در هرج و مرج کنونی، مجموعه ای در گیر در فساد، پیش از همه از مزایای «میراث معافیت از سزا» سود می جویند. در این عرصه، شخصیت سازی های کاذب از رهبران و قوماندانان جهادی عمدتاً غیر پشتوان که با مهارت های دیکته بی، القایی و تقليئی بازی می کنند، با تحریف رویداد ها در کنار تکنوکراتانی به عذاب دائمی مردم مبدل شده اند که با انحصار قدرت، دست یابی به منابع مالی و راه اندازی

شبکه های گسترده‌ی فرهنگی و رسانه‌ی بی‌تاسیاه را سپید و بر عکس بازازند، فرار از محاکمه با انواع توجیهات، فرهنگ شده است. مردم ما شاهد اند که در موارد استثنایی محاکمه و اعدام افراد ناباب، چون رئیس خدای داد و امثال او، خوانش قومی که گویا چنین عملی با عمد تضعیف یک قوم صورت گرفته، جرم و جنایت را وقایه کرده است. غیر از این، ساخت و ساز و ائتلاف های ننگین حکومتی به خاطر تمدید و دوام قدرت، بارها مجرمان حزبی و غیر حزبی را فراری و ستر کرده اند.

اصطلاح «عدالت انتقالی» به نام یک بحث حقوقی، اما هرگز جنبه‌ی عملی نیافت. در واقع چهل سال مصایب تحمیلی که در آن‌ها ایدیالوژی‌های وارداتی، فرهنگ سازی شده اند و بر مبنای آن‌ها گرایش‌های مختلف قومی، زبانی و منطقه‌ی توجیه می‌شوند، تعریف جرم و جنایت را مشکل می‌سازد.

اگر از موارد مستقیم جرایم فزیکی بگذریم که عموماً به لحاظ فردی اعمال می‌شوند و شناخت متهم و محکوم در همین حدود باقی می‌ماند، جرایم فرهنگی، رسانه‌ی سیاسی به نام احزاب، اقوام و شخصیت‌ها، مسائلی وانمود می‌شوند که گویا با نداشتن موثریت فزیکی، مهم نیستند.

فرهنگ سازی‌های عداوت، نفرت و ستیز، از عوامل اساسی تقابل فزیکی شمرده می‌شوند. ایدیالوژی‌های وارد، به فجایع هفت و هشت ثور تبدیل شدند. چپ و راست مایل به آن‌ها با تولید انبوه قوماندان، چریک و بی‌ریش، با کُل سازنده‌گی های مدنی، رفاهی و عمرانی وطن ما کار دارند.

بهتر است با بازخوانی مجدد، اما خیلی جدی، بنیادین و اصولی، دوسيه‌هایی را باز کنیم که به عمد بسته اند. جامعه‌ی ما به هیچ عنوان نمی‌تواند ثبات یابد که در بازار آزاد و پُر هرج و مرج آن، مدعای قومی،

جناحی، سمتی و زبانی، روی اولویت های ملی اثر بگذارند. بدینه خانه دخیل بودن جنایتکاران جنگی در امور سیاسی، موازنی کشور را برهم می زند. حاشیه یی شدن اولویت های ملی به نام حقوق مدعیان طرف های جنگ که با وارد کردن اتهام و انداختن باز مسؤولیت ها بر دوش طرف دیگر، کوشیده اند فرار کنند و در این تواری از نام قوم و زبان استفاده می کنند، مردم ما را در گیر عصیت جناحی می سازد تا به نام قوم، دزد را دزد نگویند.

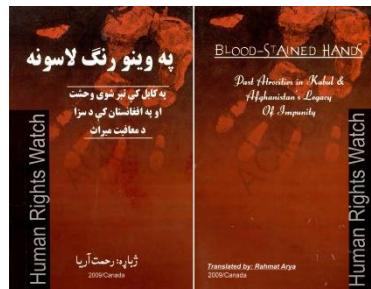
در زمینه ی تبیین جرم و مجرم، جلوتر از همه بازخوانی آثاری مهم است که با تعمیم و رسانه یی شدن آن ها آگاهی، قدرت تفکیک و تشخیص مردم را بیشتر می سازد. فهرست مطالب کتاب «په وینو رنگ لاسونه / دست های رنگ شده با خون»:

- ۱- د بشري حقوقونو د خار ټولنه
- ۲- پېژندنه
- ۳- د دغه گزارش څانګړې موندنې
- ۴- د عدالت ارزښت
- ۵- د ګزارش میتدولوژي
- ۶- تاریخي مخنې
- ۷- د کابل جګړه
- ۸- د کابل لویدیغ: وحدت، اتحاد او جمعیت
- ۹- د اسلامي ګوند توغندي او د شوبلو ډزي
- ۱۰- د بشري حقوقونو له قانون څخه سرغرونه
- ۱۱- د وحدت ګوند سپي تبشنونې
- ۱۲- د بندیانو څورونه
- ۱۳- د خلکو تري تم کیدنه
- ۱۴- شوکه او لویماری
- ۱۵- له نړیوال بشري قانون څخه سرغرونه
- ۱۶- جنسی تېري او جنسی څورونې
- ۱۷- ب ۱۹۹۲ از - اکتوبر ۱۹۹۳ از فبروري

سخن در سخن / ۲۳

- ۱۸- از کال جنوری- فبروری، جگری دوام لري
۱۹- پر افشار برييد
۲۰- د توپچي خواکونو بريدونه
۲۱- خمکني برييد
۲۲- د بدن د غريو د پريکولو لاسوندونه، د لوتماريو پينسي او...
۲۳- د افسار د کمپاين اغزي
۲۴- له افشار و روسته
۲۵- له بشري حقوقنو خخه سرغروننه
۲۶- د مجازاتو ورتيا
۲۷- د مشخص کسانو د سزا ورتيا
۲۸- وحدت
۲۹- اتحاد
۳۰- اسلامي گوند
۳۱- جمعيت- شوراي نظار
۳۲- جنبش
۳۳- په جرمونو کي د نورو هبادونو لاسوهنه
۳۴- سپارښتنې
۳۵- افغان دولت ته: مدنې چاري او سياسي کار ګومارني
۳۶- ملپاني
۳۷- منتليڭ
يادآوري:
از طریق لینک زیر، کتاب «په وینو رنگ لاسونه» را رایگان دانلود
کنید!:

<https://www.ketabton.com/book/620>



مصطففي عمرزى

تاریخ کمینه

حاکمیت حامد کرزی در تداوم نگارش تاریخ افغانستان در آینده، در تنوع، چند جلدی خواهد شد، اما دربرگیری تفصیلی آن، منوط به ماجرا های قسم معمول سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نمی ماند. در این تاریخ، شگفتی هایی درج خواهند شد که همانند خطوط این قلم، تبیین کنند آن چه برای برپایی نظام می سازند، زمانی به افول می رود که اجزای استحکام آن، اشتباه محسض برای به کار گیری مصالح است. اگر در بنایی که می باید از سمنت بسازند، گل بگیریم و حصار محافظ آن، گلکاری «پخسه بی» باشد، این دو شکل متضاد، اگر منظر مضحک می گیرند، در زمان پاسخ به نوسانات استعمال، به زودی به قواره ای مشابه می شوند که در نمونه ای این مقال، تماشایی شده اند. دوسيه‌ي بعضی از اعضای کابینه‌ي ریيس جمهور کرزی که با قید «باید لیسانس باشند» به اندازه‌ی بوروکراسی اداره اش، ضخامت دارد. این دوسيه‌ي ضخیم که بیشترینه در بر گیرنده‌ی سوانح موتلفان او از جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت می شود، هزینه‌های کرزی را برای اخذ رای تایید ولسی جرگه بیشتر می ساخت تا پس از توضیحات و توزیعات اسناد جعلی، خودشان را کور بگیرند و یاران ریيس جمهور، در کرسی های وزارت ها جلوس کنند.

جلد کتاب «ضرار احمد عثمانی»، تصویری بود که دوستان از مدتها در فیس بوک منتقل کرده بودند، اما هموطنان در منظر طنز و خنده، توجه نمی کنند که این ضرار نظام در زمان اخذ رای اعتماد از ولسی جرگه، اگر ضرر مادی حاکمیت را چند برابر می ساخته، هنگام پخش اضرار مدیریت، در دفعاتی که به سه بار در وزارت های داخله، خارجه و مبارزه برضد مواد مخدوش می رستند، در رخصتی های کنونی، در آخرین

اخبار سرچوک، گفته شده که به ولی نعمت اش در منزل او پرخاش می‌کند. ظاهراً ماجرا به بحث اصیلیت و خباثت سقویان گیر کرده بود. در پایین جلد کتاب، قید «دببه»، خیلی تاثیرگذار است.

کتاب «ضرار احمد عثمانی» در تاریخ حاکمیت کرزی، بدون شک از منابع مهم تعریف دست آورده‌ای او شمرده می‌شود، اما در واقع آن چه از آن تجربه می‌ماند، نه آن رنگ تقلیبی مصنوعات بود، بل سایه‌ی هیولاها بیست که در قبول افراد معمولی، اما وزیر و رئیس شده، بازمانده گان حاکمیت‌های بحرانی ما را در حضور و حصر درازمدت امکانات دولتی کمک کند چون فرزندان وزیران با «دببه» بوده‌اند، رشته‌ای از حاکمیت‌های افغانستان را به این ناف بسته و از ارگانیسم آن، شکل مملکت را به حامله‌ای مشابه بسازند که همواره در فشار است، اما این پندیده‌گی رفع نمی‌شود.

در واقع نشرات نوع آن چه در این مقاله مثال آورده‌ام، در بررسی چند بعدی مسایلی که انواع دارند، فقط یک کار معمولی به معنی تبلیغات میان تهی نیست، بل از ارائه‌ی چنین تخلیقات، بی‌تعیین فرهنگ‌هایی اند که پس از تجربیات حاکمیت‌های سقاوی و زمینه‌ای که بدون شک در حصر سقاوی سوم بود(حاکمیت کرزی و موتلفان) تقدیس افراد و کرداری به ظهور برسد که شماری از راه اندازی برنامه‌های توجیه حاکمیت‌های کلکانی، ربانی، هشت ثور، زیاده رویی‌ها و تعدی بیش از حد در امر ملی، می‌خواهند درز اجتماعی را با خالی نگه داشتن شقه‌های ناشی از بحران‌ها و جنگ‌ها به نفع وارثانی وقایه کنند که ثابت شد در دهه‌ی دیموکراسی وارداتی کنونی، اصول شراکت و اضرار افراد، همانند قانونی اند که اگر تدوام حاکمیت‌ها در تامین امنیت و قانون محوری- چنانی که حالاست، بماند- فرهنگ سازی‌ها از نوعی که از نشرات اضراری می‌سازند، جامعه‌ی زشتکاران، دزدان و خاینان افغانستان را در ردیف به اصطلاح عیاران خراسانی، در

مقاطعی دیگر که بدون شک در آخر این بار کج، به ثریا بلند کرده اند، در شکست و افتاده گی دیگر، به نفع مردمانی می کند که ملخ وار هجوم خواهند آورد و در قبال صاف کاری های حشراتی، مسؤولیتی نمی پذیرند؛ زیرا جانوران موذی بر اساس ذات خویش خراب اند. آنان شعوری نمی خورند.

کمی باقی سنت از زمان رویداد هفت ثور، به چهل ساله گی بحران برسیم. در زمینه ای که بسیار ایدیالوژیک شد و وحدت فکری مردم در گرایش های منافع شخصی و قومی، از هم می پاشد، زاده گان هرج و مرج فکری که در هر چند سال عمر، در سایه ای انحراف فکری حاکمیت ها بزرگ می شوند، اگر در افت زیان های تعلیم و نداداری، حتی بزرگ و شکمی از عزا بکشند، در جراحت های فکری یک عمر مصیبت، بدون شک وارثانی می گذارند که از تمام رشتی های جوامع جنگ دیده سهم می برند و محال است در مستقبلی که دور نباشد، سعی ما برای ساخت و ساز مملکت از سیاهی های میلان به قوم، زبان، سمت و منطقه، اصل سیاسی (افغان) و اصل بشری (انسان) را مقدم بشمارد.

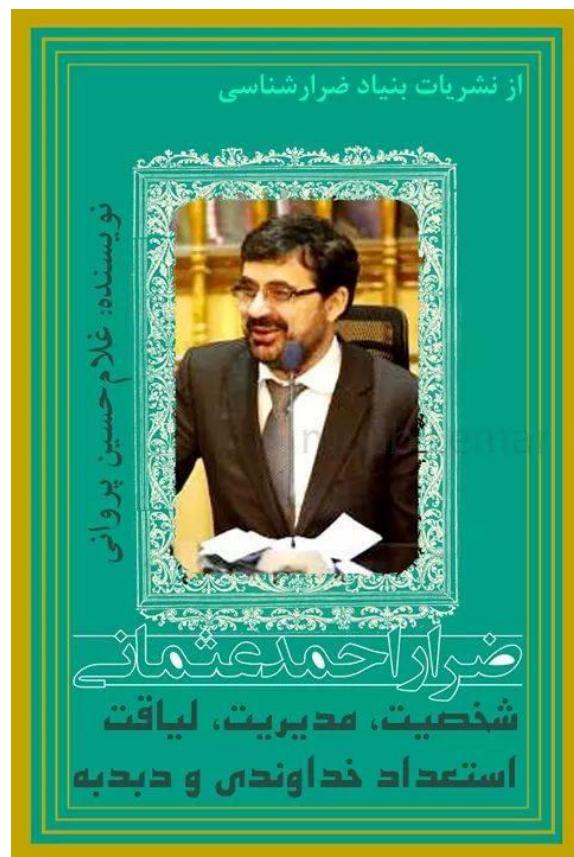
نگرش چند بعدی و حرفة یی در شناخت نوعیت آن بهانه ای که باعث سطور این مقال شد، ثابت می کند حتی مضحکه ی ضرربار چنین نشرات (کتاب ضرار احمد عثمانی) در راه اندازی ابتکارات تبلیغاتی که ماحصلی جز بسط دروغ و ریا ندارند، بازار دیگری می شود که در آزادی بازار آزاد کنونی، اگر جا افید، تشخیص خوب و بد افرادی که ممثل خواسته های مردم در حکومت شوند، نیازمند دانش و مهدی می شود که اگر ناداری اقتصادی ما بماند، ناچار پروپوزل خواهیم ساخت تا مصارف پروژه های تفکیک جعل و جاهل نیز جزو کمک های جامعه ی جهانی شوند.

۲۷۱ سخن در سخن /

عکس قضیه، کوتاه ترین تعریف تظاهراتی است که در حاکمیت کریزی، اما در واقع ظاهرنامایی کردند تا در کمیت حجم بزرگ به اصطلاح سلسله ای از اولین های مدنی و فرهنگی افغانستان، کس و کسانی را فراموش کنیم که در ۱۴ سال گذشته رنگ کردند تا اصلیت های سیاه آنان بر عکس شود. به فکرم «شیر مرغ»، مهمترین تولید کارخانه‌ی سهامی دالرخوران دوتابعیه و متلفان شان بود.

یادآوری:

فرهنگ‌های دری، معانی مختلفی برای کلمه‌ی «کمینه» آورده‌اند. از جمله: کوچک‌ترین، ناچیز‌ترین و خوردترین.



حکومت و حکومت اسلامی

تهدید قرائت های سیاسی، احزاب و گروه های مختلفی را معرفی می کند که به خصوص پس از هفت ثور سال ۱۳۵۷ در سقوط افغانستان، رقابت می کردند. در این میان مقوله‌ی حاکمیت اسلامی با ملوک الطوایفی تنظیمی به ناگواری هایی منجر شد که تقریباً در آستانه‌ی چهل سال، داعش را با چهره‌ی مخوف، تورید کرده است. به این دلیل، تحلیل علمی، منطقی و آگاهانه‌ی حکومت، به خصوص حکومت اسلامی، اهمیت به سزا دارد.

کتاب «حکومت و حکومت اسلامی»، از کوشش های آگاهانه‌ی یک عالم افغان است که در حاکمیت تنظیمی در شمار افغان های آگاه، سعی می کردند با تیوریزه ساختن مفاهیم حکومت اسلامی که از تجربیات تاریخی به موقع عینی می رستند، ساختار جدید حکومت در افغانستان را منطقی و قانونمند بسازند.

مرحوم استاد عبدالحی الهی، از چهره های شناخته شده‌ی جهاد افغانستان است. دکتور الهی از آن نخبه گان افغان شمرده می شود که داعیه‌ی ملی و اسلامی مردم ما را فراتر از جغرافیای حزبی تلقی می کردند. تالیفات و تخلیقات این طیف نخبه گان افغانستان در هرج و مر ج سالیان جهاد و حاکمیت تنظیمی، چنانی که باید تعمیم نمی یابند. سال ها پس از آن زمان، بازخوانی ایدیالوگ های سیستم اسلام سیاسی منطقی که با رویکرد متفاوت در برابر گروه ها و احزابی قرار می گیرد که با گرایش به جنون خشونت، جوامع اسلامی را از مزایای فرهنگ تعقل، محروم می کنند، به حفظ نظام کمک می کند.

در کتاب «حکومت و حکومت اسلامی» که تعریف مقوله‌ی های حاکمیت در استحاله‌ی تجربیات تاریخی، صورت اسلامی نظام را تبیین می کند، توجه به خلق ایده هایی که از عینیت و تاریخ صادر می

۲۹ / سخن در سخن

شوند، به معنی درنظر داشت شرایط، مثال علمی و منطقی است که چه گونه در شرایط حاکم بر یک کشور، در حالی که در زمان حال مستمر می شود، باید به نیاز های سیاسی، به خصوص اسلامی پاسخ داد؟ در حالی که با طرح های داعش و پیچیده گی های سیاسی منطقه و تنوع نسخه های خشن که با حذف و تحمیل، گویا از داعیه ای اسلامی دفاع می کنند، به معضلات افغانستان نیز می افزایند، در اینجا باید به کوشش هایی افزوده شود که مرحوم دکتور الهی در هرج و مر ج حاکمیت تنظیمی در شمار آگاهان افغان با خلق ایده های حقوق و سیاست از توافق مدنی و تاریخی، نسخه های معقول سیاسی می ساختند.

در افغانستان قبل از هفت ثور، تلاش ها جهت تبیین دینیات، روی اسلام سنتی تاکید می کردند. این کنش خوب، دولت های افغانستان از زمان سلطنت اعلیٰ حضرت شهید محمد نادرخان تا پایان جمهوری شهید محمد داوود خان را از رهگذر تعییم بهتر دینیات به معافیت سیاسی نیز رسانده بود.

پس از هفت ثور و در زمینهٔ جهاد، تولید و تورید نسخه های متعدد که شماری در استخدام استخبارات منطقه بودند با دید نفی ارزش واحد های سیاسی، مردم ما را با منافع ملی در تقابل قرار دادند. داعیه ای دفاع از امت، به معنی زیان های شدید ملی، حکومت تنظیمی را به ارمغان آورد. در پی این سیاسی شدن ها، پدیده ای داعش در خشن ترین صورت در کمین است تا مزایای مدنی را درو کند. در چنین شرایط، یافت نسخه های افغانی تبیین دینیات اسلامی که تحت تاثیر فرهنگ های ملی باشد، امتیاز شمرده می شود.

در کتاب «حکومت و حکومت اسلامی»، مثال شورا در همسویی با فرهنگ «جرگه»، ارزش تالیفی را آشکار می سازد که روی اساسات فرهنگی جامعه ای افغانی، استوار است. مبحث شورا در کتاب مرحوم

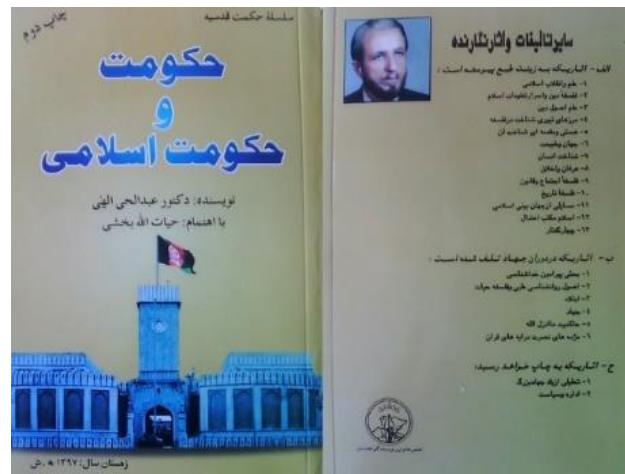
سخن در سخن / ۳۰

استاد الهی، ابعاد تاریخی، حقوقی و مدنی آن را تحلیل می کند. در عنوانی «مجلس شورا، وجوه ضرورت و نیاز به شورا، فواید شورا، ضایعات شورا، مبادی شورا در اسلام، قرآن و شورا، شورا و سنت، شورا در مورد غزوه‌ی بدر، شورا در مورد اسیران بدر، شورا در مورد انتخاب معزکه و میدان کارزا غزوه‌ی بدر، شورا در خلافت‌های کیفیت شورا در زمان پیامبر بزرگ اسلام(ص)، شورا در نتایج شورا، اوصاف و راشده، موضوعات شورا، چه گونه‌ی گی الترام به نتایج شورا، اوصاف و شرایط اعضای شورا، برخی اصول انتخاب اعضای مجلس شورا، وظایف و صلاحیت‌های شورا و انحلال شورا» از تلفیق مفاهیم تاریخی، قرآنی و سنتی، ارزش شورا یا در عرف ما اصل جرگه را وجاهاست می بخشنند.

تعقل برخاسته از کثرت ظرفیت‌های بشری، ارزش قرآنی شورا را در جامعه‌ی ما به نام اصل افغانی «جرگه» نیز ثابت ساخته است.
یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «حکومت و حکومت اسلامی» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12839>



د جنگی جنایتکارانو اتهام نامه

دوسيه‌ي جنایتکاران افغانستان، تاریخي شده است. از ۷ ثور سال ۱۳۵۷ش تا دوام جنگ هاي کنونی، جنایتکاران به آنبوه می رستند. در تنازع سالیان بحران، افراد زیادی بودند که به چنگ عدالت نیافریدند، اما در خشونت های بی امان که در برابر مردم و رقبا به راه اندخته بودند، خود نیز نیست می شوند.

ایجاد فاصله از مردم، ویژه گی رژیم های کودتایی بود. این فاصله در میان حزب خلق محسوس تر می شود. رقابت درونی و سیزی با جامعه، دولت های پس از هفت ثور را به عمال سرکوب مردم، مبدل می سازند. سیستم دولتی با کثار کشیدن از مسوولیت های تامین نیاز های مردم، به دستگاهی مبدل می شود که پی اجرای ایدیالوژی های وارد، خودش را فقط مسؤول کشتار و تهدید مردم می دانست. در این تراژیدی، جنایتکارانی زاده می شوند که از تجربه‌ی خونین کمونیسم در اتحاد شوروی آموخته بودند که گویا با شدت کشتار، بهشت آنان خلق می شود. این سنت بد تا حالا که از جنگ های فرسایشی بی رمق شده ایم، اصل مهم گروه هایی است که همه پی اجرای ایدیالوگ های خویش، همچنان به کشتار و سرکوب مردم، معهده مانده اند.

حکومت نحس تنظیم ها که گویا ارثیه‌ی رفقاء وطن فروش را به ارث گرفته بود، با خشونت های بدتر از ترور ها و جنگ هایی که در روستاها اعمال می شدند، به جان مردم شهری می افتد. مجاهدین در کسوت مجاهلین، مملکت را به پرتگاه تجزیه می کشانند.

پایان امارت خشن طالبان، نوع سیزی را به گونه ای رقم می زند که حاکمیت های کمونیستی در برابر تنظیم های جهادی داشتند. دولت-حکومت های محصور در شهر ها که با فشار مضاعف و ویرانگر، از تنظیم امور عاجز اند، از درون با عمالی خورد می شوند که با انواع

قواره های مجرمین، به ساختمان بد شکلی می مانند که از زباله و اشغال، درست کرده باشند.

تحولات بنیان برافگن و نبود فرصت های تامل، روی دوسيه های مجرمینی که در کشتار دو ميليون افغان و بي خانمانی ميليون های ديگر سهم داشتند، آن افغانان با احساس و باوجوددان را تشویق می کنند که در مستند «د جنگي جنایتکارانو اتهام نامه»، يكى شايد در کسوت يك افغان متضرر که ترجيح داده بي نام بماند، در اين حسرت که قدسيت خاينان، آنان را ابقا کرد، اما ميليون ها مردم متضرر برای دادخواهی، ناگزير بى نام درخواست می دهند. در اين كتاب، به مردم تفهيم می شود که در هياهوی سياهکاران، بي جهت خواب های خوش نينند!

به قامت دولت کونونی بنگريدي! اكرام و احترام خاينان و جنایتکاران از هفتني و هشتني تابقيه، در سرنوشت مردم حاكم شده اند. از ظهرور ٧ ثور شوم تاکنون، اين هرج و مرج سياسى به اين سوال پاسخ نمي دهد که سهم ١٤ سال کشتار جبهات الحادي و جهادى و سال های مقاومتی، چه اندازه به رفاه، آرامى و صلح مردم کمک کرده اند؟

ثور نحس در سگ جنگى های معمول تنظيمي، آن جنایتکاران کمونيست را کمک کرد که تا حمله ی امريكا به افغانستان، سالم بمانند. حضور رفقای خلقی با سیاهی ناشی از خاکستر جنگ های تنظيمي، گذشته ی آنان را ستر می کند.

به بهانه ی جنایت ها و خيانت های تنظيمي، جنایتکاراني که باني و باعث هشت ثور و عمال آن شدند، در ديموکراسى وارداتي و تجربه نشده، اميدوار اند با نکوهش امريكا و جامعه ی جهانی، اين بار با کارت های پاکستانی، ايراني و کشور های آسيای ميانه، جامعه را به چالش بکشند.

يکى عقب ديگر در دسته هايي که سال ها قبل به نام ملحد و اشرار، همديگر را ذبح و اعدام می کردن، تقلا برای دست يابي به قدرت،

تخطی از اصول ایدیالوژیک را به جایی رسانده تا اعضای احزاب فی سیل الله و انترناسیونال، به بدترین شوونیستان و فاشیستان قومی، مبدل شوند.

کتاب «د جنگی جنایتکارانو اتهام نامه»، سعی ستودنی دیگر است که هرچند با نام مکتوم صاحب اثر، عرضه می شود، اما شاید رمزی از دادخواهی میلیون ها افغانی باشد که در گورستان های بی نام، تجربه ای دهشت و ترور از هفت و هشت، به زمان حال می رسد. جانیان رسته از عقوبت کردار زشت، در گورستان های بی نام هموطنان ما، اشک تماسح می ریزند!

جفای روزگار، دادخواهی ها و حق طلبی های مردم را شعار می سازد. اجenda های بیرونی را بی هیچ آزم، از سوی مُهره های خویش بر جامعه ای ما تحمیل می کنند. بنا بر این، امید تضمین امن و رفاه از حاکمیت هایی که سراپا با جنایتکاران جنگی انباسته اند، سرابی بیش نیست.

اما نوستالوژی تراژیدی مردم به امیدواری هایی می افاید که در ک اجتماعی از ضرر و عاملان ضرر به این گسیل کمک کند تا افغانانی که این کشور را به ارث می برند، فراموش نکنند در نظامی که قادر به تامین اولویت ها باشد، جانیان و خیانتکاران را به جای خیرخواهان، عوض نمی گیرند.

افزون بر دوسیه های ناگشوده، دوسیه های گشوده ای جنایتکارانی که گاه در منظر یوم البدتر، شانس تقدس یافته اند، دیوان عدالت ملت افغان را بزرگ تر می سازند. ناگزیریم و بایسته است پرسه ای تفکر ملی روی ابواب ناهنجاری را باز بگذاریم.

تنازع خوینی و خصوصیت های جاری به جانیان بیشتر می انجامند، اما در ک اجتماعی این که اعتماد به عاملان بربادی در زمینه ای که سعی می شود گذشته های سیاه آنان ماست مالی شود، ما را دچار عقوبت

دیگر می کند، به این تفکر کمک کرده که هر چند در دایره‌ی فکری شماری از نخبه گان افغان می چرخد، اما وضوح می دهد آیا زمان عدم اعتماد کامل به چپ و راست دولتی، نرسیده است؟

کتاب «د جنگي جنایتکارانو اتهام نامه»، اثر یک نویسنده‌ی مکتوم افغان است. شاید برای اهل سبک، پوشیده نماند که سعی خبره‌ای در زمینه‌ای که آگاهی‌های تحقیقی او با مفردات و مواد قانون در ویژه‌گی‌های ریفرنس بی شمار از جنایات عاملان ۷ ثور، به میزان دقت رسیده‌اند، او را معرفی کنند، اما آن‌چه مهم‌تر می‌نماید، خلق اثری است که سعی کرده‌اند در هرج و مرج اجتماعی، جاه و جا تحریف نشود.

کتاب «د جنگي جنایتکارانو اتهام نامه»، آدرس مشخص و ملموس ندارد. من از طریق لطف یک بزرگ‌ما، آن را به دست آورده‌ام. تبادله‌ی این کتاب در فضایی که منافع و هویت ملی را به حراج گذاشته‌اند، متسفانه فقط در خلوت‌های ملی و مجازی(نت) افغانان حساس، وطنپرست و آگاه از درد مردم، صورت می‌گیرد.

فهرست مطالب کتاب «د جنگي جنایتکارانو اتهام نامه»:

- پیلامه
- لمپری فصل
- عمومیات
- شمالی سترا گاوندی
- د قانون نقض شوی مواد
- نپیوال جنایی دیوان(ICC)
- درزیم د جنایاتو یوه نمونه
- د هدف ظروف
- ۱ - د افغانستان د خلق دموکراتیک گوند
- ۲ - جاسوسی
- ستون پنجم

د انقلابیانو ناووه گتې	-
شکنجه	-
دویم فصل	-
د چنگاښ ۲۶ مه	-
د سردار کاري دله	-
کميته مرکزي	-
پر ميوندوال توطие	-
د تحقیق هيات	-
قضایي هيات	-
د متهمینو د جملې	-
د خلق ګوند وحدت	-
خلقي ډله	-
د پرچميانو ډله	-
د غواصي اوومه	-
درېیم فصل	-
د جنگي جنایتکارانو اتهام نامه	-
د سردار داود او کورني شهیدان	-
د سردار د کورني نور غوري چې تبیان وه، لکه...	-
د کوڈتا عمال	-
څلورم فصل	-
د لوړېيو ورڅو شهیدان	-
د تره کې اداره	-
داردو تصفیه	-
نامتو وژونکي	-
د تصفیي دوام	-
بې کفنان	-
د مجددیانو د کورني بنهینه بندیانې	-
د رژیم ستر واکداران	-
پر پرچميانو برید	-
بې گناه ګناهکاران	-

- بې گناه گناهكارانو بله چله -
د تره کي انقلابي محاكمه -
د وبردي ۲۲ مه -
ملگری امين -
ملگری امين اداره او انقلابي اجرات -
شپروم فصل -
رفيق ببرک کارمل -
پرچمي اداره -
پرچمي شورا -
د ببرک کابينه -
د ملگری امين صاحب د پلويانو مجازات -
د ببرک گوندي تعغيرات -
د الله اکبر چيغه -
بې جرمە مجرمان -
پرچمي قضا -
د يابو بد ليدل -
يابو بايد بدل شي -
د ببرک جنایات -
اووم فصل -
داكتر نجيب -
د نجيب اداره -
د نجيب د بې ناموسى يو مثال -
د كب ۱۶ مه ناكامه كودتا -
شهنواز تنى -
د جنگي جنایاتو دوام -
اتم فصل -
د جنایاتو حاج -
نهنم فصل -
د گورباچوف د تىبنتى هلى خلى

سخن در سخن / ۳۷

- دوه ننگین پروتوکولونه
- د رژیم سقوط او د نجیب تېښته
- د نجیب جنایات
- لسم فصل
- د بري په درسل کې
- د مجاهدینو واکمنې
- امارت اسلامي

يادآورى:

از طریق لینک زیر، کتاب «د جنگی جنایتکارانو اتهام نامه» را رایگان
دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12759>



در مسال له ختی

رویدادهای اخیر پاکستان، ماهیت برداشت از قضیه‌ی دیورند و مسئله‌ی میلیون‌ها پشتوانی را متغیر ساختند که در هر دو سوی «بر و بر»، کم و زیاد می‌شدند.

پس از ایجاد پاکستان، توده‌های کثیر قوم بزرگ پشتوان با معامله‌ی تاریخی-سیاسی انگلیس با زعمای هندی و پنجابی، دچار فضای مکدر ناشی از تحمل می‌شوند. قرار گرفتن مناطق پشتوان نشین در جغرافیایی که به نام دین ساخته بودند، در شعاع احترام به این پدیده، مردم را در برابر برداشت‌های اعتقادی، به انحراف می‌کشاند.

پاکستان با ماهیت دینی در چندین مرحله‌ی گستالت، اما موفق شده است هژمونی پنجابیان را حفظ کند. پس از جدایی بنگلہ دیش و سقوط حکومت بهوت، آرایش مذهبی به شکل نو، در فرصت‌هایی پرداخته می‌شود که با تجاوز شوروی در افغانستان، طول منطقه با حضور نیروهای به اصطلاح کافر، به فاصله از داعیه‌ی بزرگ قومی می‌انجامید.

در چهل سال بحران افغانستان، رشد افراطیت دینی، اما در تخطی و تعدی‌های آشکار، حافظه‌ی مردم را تکان داده است. در واقع بهای گرایش شدید دینی، اگر جبهه‌ی شوروی را لرزاند، جغرافیای وسیعی از مناطق پشتوان نشین را در خلای اقتصادی، فرهنگی و هویتی قرار می‌دهد. توده‌های کثیر مردم در دو سوی خط دیورند، در افغانستان، قربانی مصایب جنگ و در پاکستان، قربانی آرایش دینی می‌شوند.

پس از پایان حاکمیت شهید محمد داود، طرح مسایل کلان قومی در دو سوی دیورند، آسان نبود. تنظیم‌های وابسته‌ی جهادی که مستقیماً از سوی استخارات پاکستان، مدیریت می‌شدند، با بازی‌های منطقه‌یی، افغانستان را از رمق می‌اندازند. وابسته‌گی شدید جناح‌های

سخن در سخن / ۳۹

در گیر تا زمان حمله‌ی نیرو‌های امریکایی به افغانستان، بازی‌های پیچیده را به نفع پاکستان رقم می‌زند. بازی‌های دو سویه‌ی پاکستان، اگر سود‌های کلان داشتند، اما با حداقل‌های حاکمیت سیاسی در افغانستان، فرصت می‌سازند تا مردمان دو سوی خط دیورند با نارضایتی از بازی‌های دوگانه متوجه شوند که عقب مانده‌گی با عقب نگه داشته‌گی و مُهر منطقه‌ی ترور، پیش از همه بر حقوق انسانی آنان سایه افگنده است.

هر چه باشد، خیش خیره کننده‌ی هزاران تن از پشتون‌های پاکستان، به این حقیقت، رنگ دیگر بخشیده که با شعار‌های «لر و بر یک افغان»، میلیون‌های مردم آن سو، گذشته‌ی تاریخی خویش را فراموش نکرده‌اند.

از زمان پیدایش پاکستان تا دوره‌ی فتور افغانستان (چهل سال بحران) در زمانی که حاکمیت مرکزی به چالش کشیده می‌شود، هرچند رنگ پشتونستان خواهی، کم رنگ نمی‌شود، اما وقوف به این حقیقت که پوتانسیل مدیریت این جریان عظیم، ناجیز است، هنگامی بیشتر می‌شود که رقابت‌های داخلی سیاسی، وارد فارتحریف شده‌اند.

هراس از پیوسته‌گی مردمان دو سوی خط دیورند، به فرصت طلبانی مجوز می‌دهد تا با قومی ساختن آن، منافع کلان افغانستان را به خطر بیاندازند.

در این شکی وجود ندارد که ظرفیت بشری پشتون‌های افغانستان پس از آزمون‌های دشوار تجاوز شوروی، حاکمیت تنظیمی و فشار‌های غیر موجه‌ی جهانی در ساخت و ساز یک نظام مشکل دار، آن قدر وضاحت دارد که بی نیاز از «آن سو»، تاثیرگذاری آن ثابت است، اما شیوه‌ی مدیریت و برخورد معقول که باید از سلوک رهبران پشتون منشه می‌گرفت، در گیر و دار افرادی که هرچند انتساب پشتونی دارند، اما با افکار و گرایش‌های مختلف، ثابت ساخته‌اند فرصت‌ها و منافع

را هدر می دهند، مسیری را که منتهی به تامین اولویت ها می شود، ناهموار ساخته است. در این میان، نمی توان از نقش افراد ناباب، معامله گر و دسایسی نیز چشم پوشید که با بدنی سیاه کشوری به نام به اصطلاح جمهوری اسلامی پاکستان، در برابر ما قرار دارند.

فرهنگ سازی ها در انحراف افکار عامه، اگر روی عوامل مختلف استوار است، روی افراد و نشانی هایی نیز تکیه می کند که با تمایلات فردی و شخصی می توانند روی مسایل کلان، اثرات سوء بگذارند. در واقع در وجود تنگنای کنونی، پرداختن به مسایل کلان بیرونی، اگر مشکل نباشد، از عوارضی در امان نمی ماند که می بینیم عوامل بحران ساز در افغانستان به زودی به همه جای آسایش مردم، حمله می کنند.

خیزش و نارضایتی های پشتون ها در پاکستان با شعار های رسای «اتحاد و یک پار چه گی»، روی محاسبات مختلف، اثر گذاشته اند. مخالفان داخلی با خموشی، نظاره گر جریانی شده اند که نشان می دهد طرح خط دیورند، مسئله ای کوچک به اصطلاح چند قبیله گرای موظف نیست؛ هر چند سیاست های کژدار و مریز دولت های افغانستان، به ویژه پس از هفت ثور، از موثریت پی گیری اصل مسئله، کاسته است. با این حال، برخورد شعوری مردمانی که روی اصالت های قومی خویش تاکید می کنند، جلو کسانی را می گیرد که به هر نام، نمی خواهند واقعیت های انسانی شان را در نظر آورند.

بدون شک، تغییر معادلات ارضی در منطقه، اگر در سوی پشتون های پاکستان باشد، می تواند برای افغانستان، موثر واقع شود، اما استفاده ای موثر در جو رسمیات با پاکستان، بحران داخلی و مضطبات ناشی از تلاش های ذهنیت ساز، اگر با خوانش تمام جوانب قضیه به همراه نباشد، باعث دفع تسهیلاتی می شود که در عدم شناخت افراد و اشخاص یا در وسعت این زمینه، طرف های اعتماد را مشکوک می سازد.

فکر می کنم دو سال قبل بود که دفتر مرکزی «انتشارات میوند» با «کتابخانه‌ی سبا»، هنوز در منطقه‌ی «باغ جهان آراء» در یک تعمیر قدیمی متصل ریاست فارمی، قرار داشت. به اثر شناخت با مسوولان این انتشارات و نیاز‌های فرهنگی، همیشه به آن جا می رفتم. در یک روز ابری، با مردی مواجه شدم که برخلاف شهرت، بینش متفاوتی از دیورند و مسایل پشتون‌ها ارائه می کرد. این شخص، حین صحبت با الحاج نصیر عبدالرحمن، تحلیل‌های را می شمرد که در کتابی به نام «درمسال له ختی» (معبد گلین) آورده بود. پس از مصافحه‌ی معمولی با وی، از آقای عبدالرحمن پرسیدم: این کیست؟ او گفت که نامش جمعه خان صوفی است و داماد سلیمان لایق (پرچمی-فارسیست) می باشد. جمعه خان صوفی پس از اندکی، جلدی از کتاب عجیبی به نام «نبرد افغانی استالین»، ترجمه‌ی عزیز آریانفر را گرفت و پس از سفارش به آقای عبدالرحمن که باید به پشتون ترجمه شود، راهش را گرفت و رفت. من کتاب «نبرد افغانی استالین» را نخوانده‌ام، اما همین که از اندیشه‌ی صوفی و محتوای کتابش آگاه شدم، حدس زدم که باید از کتاب‌هایی باشد که میانه‌ای با واقعیت‌های «لر و بر» ندارند.

جمعه خان صوفی، چند صد جلد از کتابش را به انتشارات میوند آورده بود تا به فروش برسانند. من تبصره‌ی نقدی نخوانده‌ام که این کتاب را به درستی معرفی کرده باشد، اما با سفارش دوستان، آن را خواندم. انگیزه‌ی من برای مطالعه‌ی این کتاب، زمانی بیشتر شد که دیدم مخالفان داعیه‌ی پشتونستان، آن را دست به دست می کنند. گوشزد دوستان و روایت‌های کارنامه‌ی نویسنده، در تورق کتاب، مرا به این حقیقت نزدیک ساخت که دستان باز عدو برای ستر واقعیت‌های انسانی، انبار فرهنگی نیز دارد. در عقب جلد کتاب «درمسال له ختی»، نوشتۀ اند:

«دا موجوده لیکنه په اصل کې د لیکوال د ژوند واقعات دی او دیو عادی سپری د ژوند واقعاتو سره د لوستونکی خه دلچسپی کیدی شي؟

مگر نوموری چون که د دواړو ګاونډي ملکونو ترمنځ د تعلقانو په نازکه مرحله باندې افغانستان ته تللى دی او د افغانستان له خوايې د پاکستان په ضد په فعالیتونو کې برخه اغستی ده، د افغانستان او پاکستان کړکچونه یې راسپېلې دی، د مداخلتونو شاهد پاتې شوی دی، د پاکستان په مقابل کې د افغانستان ناتوانه دریڅ او مبهم موقف یې د واقعاتو په بهير کې برسیره کړی دی، کردارنو په فعالیتونو یې رنا اچولې ده، د افغانستان پیښې یې د نزدې نه خارلې دی، منطقوی کردارونه یې په ګوته کړي دی، د ثور انقلاب راتګ یې د بلې زاوې نه کتلی دی، د داود خان د رژیم په ضد د کودتاو د هڅو ذکرې کړي دی او په دی هکله د شوروی رول یې برینه کړي دی، د خلق او پرچم په کړنو یې د یو سیاسي جلا وطن په حیث لیکل کړي دی، د پاکستان او افغانستان د چپانو د راوبطو خرنګوالي ته یې ګوته نیولی ده، د افغانستان او پاکستان د ګوندونو په رول باندې غږیدلې دی، ناکامۍ او کامیابې یې په داګه کړي دی، د اينده ګانو د پاره او خصوصاً هغوي د پاره چې په دغه لاره تلل غواړي یې درس پرینسپیال دی. دا د یو ناکامه عاشق د عشق داستان دی. دغه او داسې نور ډیر خه به په دې لیکنه کې ولولې».

پس از مطالعه ای کتاب، تصور این که نویسنده، فقط آدم ساده ای بوده باشد که در تضاد در ګیر در نوشه اش اما به همه جای دسترسی دارد، روایت درست از دست دراز سیاست هایی نیست که با این نمونه، می توانند رُخ مخالفان را ترسیم کنند.

به هر حال، سر نخ هایی از این اخبار که ترجمه ای به اصطلاح فارسی این کتاب با نام «فریب ناتمام» از سوی عوامل پشتون ستیز، روی دست است و حتی پیش پرداخت خرید چند صد جلد آن از سوی حلقات والی پیشین بلخ (عطاطا) صورت ګرفته، یقین مرا بیشتر ساخت که شرح معمولی کارنامه ای کسانی که مدعی ساده بودن استند، کاری دور از خرد می باشد.

تبیین ماجرا های کتاب «درمسال له ختی» در وب سایت «راه پرچم» (شاخه ای پرچمیان حزب دیموکراتیک خلق که به پشتون ستیزی نیز

سخن در سخن / ۴۳

معروف اند) پرده از واقعیت هایی برداشت که عوامل داخلی + عوامل پاکستانی می کوشند با بسط ذهنیت پاکستانی به نام پشتون، حتی اولویت های انسانی ما را تعریف کنند.

تعریف نویسنده‌ی کتاب از قلمی که خود می نویسد، جمع آن چه خبره گان می گفتند، نمونه ای از فرآورده های طرف هایی را معرفی می کند که با دست باز، به اصطلاح در زیر گلوی ما، مانع می شوند. این که خیش های روز های اخیر، چه زمانی پایان می یابند، حرف دیگر است، اما شعور جمیع مردمی که بر اساس ارزش های قومی شعار می دادند، طرف های ما را ناگزیر می سازد با تهیه ی نسخه های نو، از فرصت ها استفاده کنیم. شناخت عوامل عدو در اختیار مشی درست، کمک می کند.

مطالعه‌ی کتاب «در مسال له ختی» را در اختیار سلوکی سفارش می کنم که با آن، نیاز ها برای درک جوانب مخالف و موافق، روی محاسبات اساسی تاثیر می گذارند. تورق نشرات فرهنگی ای که در زمینه‌ی زبان و تبار ما در پاکستان نشر می شوند، فقط حاوی خاطره و قصه نیستند. کتابی با تمام جوانب شک، در بیش از ۷۰۰ صفحه، آدرس نشراتی خاص، تعیین بهاء به ارز کشور های مختلف و تاکید روی «ناپذیری»، رخی ست که در این نمونه ها در مقوله‌ی به بزرگی داعیه‌ی مردمان دو سوی خط، در برابر ما قرار دارد.

پیام ها و فشار ها، دو اصل مهم سیاست های کشوری ست(پاکستان) که در مقدارت ما «با یک نقطه، فیل قیل می شود!» به هر حال، این، یک مثال فرهنگی بود!



دویمه سقاوی

تکرار تاریخ، اما با گسترده‌گی، تراژیدی پایان نیافتنی مردم ماست. با سقوط طالبان، هرچند حاکمیت جدید که بیشتر مدنی خوانده می‌شود، در تنوع زمینه‌ها فرصت‌های زیادی را در برابر مردم ما قرار داد، اما سیستم سیاسی با شیوه سازی‌های متأثر از عناصر بحران، آینده‌ی کشور را با خطر مواجه می‌کند.

کودتای ننگین هفت ثور که هشت ثور را می‌توان نهایت نتیجه‌ی آن شمرد، تنها یک تحول کودتایی سیاه نبود، بل برآمد آن باعث تداخل جبری در افغانستان شد؛ هرچند این تداخل، هرگز نتوانسته طبیعت کشور را بنیادین آسیب بزند، اما توانسته بحران را در زمینه‌ی جغرافیای مردم ما طولانی بسازد. به این ملاحظه، ضایعات مادی و معنوی اکثربت کشور(پشتون‌ها) که در خلای جبری فکری، صورت می‌گیرند، مانع می‌شوند توده‌های تاریخ ساز و کشورساز نتوانند با نوستالژی دولتمردانی، چنان عمل کنند که در سه سده‌ی پسین، با وجود عوامل سیاه استعمار و فقر فرهنگی ارتجاع(سقوی اول) کشوری را که پایه گذاری کرده‌اند و تمام کمال مدنی، عمرانی، انکشاپی و رفاهی جدید و گسترده‌ی آن، مدیون کارروایی‌های خود شان است، به درستی مدیریت کنند. در این میان، پوشیده نیست که شاید بسنده‌گی، شامل تمام آن‌ها نباشد، اما محدودیت‌های مالی افغانستان و جراحات ناشی از استعمار و ارتجاع، آن‌ها را توجیه می‌کند.

ما در تمام سده‌های پسین کشورداری، از منابع و سرمایه گذاری‌هایی نیز محروم بوده‌ایم که از دل طبیعت، بیشتر باعث رونق کشور‌های نفت‌خیز یا پیوسته به تجارت دریا یا با ماحصل توریسم مذهبی، رونق زنده‌گی ایجاد کرده‌اند.

سخن در سخن ۱۵۴

به هر حال، چهل سال اخیر، به ویژه از رهگذر حضور خارجی که در زمینه‌ی سیاستی، دست پروردۀ گانی را اعزام کرده اند که خلاف عرف تحصیل، پس از تحصیل، چنانی که وظایه‌ی شوروی، متشکل از کسانی بودند که در آن کشور، اما شست و شوی مغزی شدند، سرنوشت ما را به بازی گرفتند. در واقع عامل خارجی با استخدام عامل داخلی، مُعطل دائم در عذاب ماست.

در این میان، عدم تعهد ایدیالوژیک، میزان اعتبار بر چپ و راست سالیان بحران را به قدری کاسته که حتی منطق رفاه جهش اجتماعی و رفاهی سوسیالیسم و امپریالیسم که هر کدام روی مولفه‌هایی استوار است نیز در حد مذمت‌های مکتبی، در حد بالا نفی می‌شود. عدم تعهد بر اعتقاداتی که در آن‌ها انسانیت، اصل است، به ویژه جریان چپ افغانستان را به خیانت‌هایی واداشت که در حد فراکسیون بازی‌های مذموم، خود را فروختند.

تجاوز شوروی، خیانت آشکار رفقاء پرچمی (بدنه‌ی اکثراً غیرپشتون) به رفقاء خلقی (اکثریت پشتون) بود. این تداخل یا تجاوز آشکار، در زمینه‌ای که از قبل با قرائت‌های نادرست از تاریخ، به گونه‌ای افغان سیزی را نیز نهادینه ساخته بودند (باور‌های مبتدل کشور‌های آریانایی و خراسانی) عوامل بیگانه، به ویژه مهمانان ناخوانده (بقایای ناقلين آسیای میانه) را به خیانت‌ها و جنایت‌هایی واداشته که در هر فرصت تجاوز خارجی، با فراموشی ارزش‌های انسانی، سعی کرده اند با وارد کردن جراحت به توده‌های اکثریت، ولو چند صباحی با گند و هرج و مرج، اما حکومت کنند.

با سقوط طالبان، تکرار تاریخ با گسترده‌گی هایی که با دهان باز (رسانه‌یی) توجیه می‌شدند، بیش از همه اکثریت مردم افغانستان (پشتون‌ها) را در عمل و بیان، با رکاکت‌هایی مواجه می‌کنند

که در زمینه‌ی فرهنگ سازی‌های آن‌ها قسم معضلات کنونی ما خیلی بدتر از گذشته شده‌اند.

هنگام تجاوزی شوروی، حداقل پابندی‌ها به مسئله‌ی انسان باوری و مدیریت رسانه‌یی، اجازه نمی‌داد فرهنگ قباحت تنقید، به گونه‌ای باشد که باعث درز‌های شدید اجتماعی شود؛ هرچند ماموریت‌های رسمی جهت طرح «ملیت‌ها» به جای «اقوام»، تضعیف رسمی اکثریت (پشتون‌ها)، مدیریت جنگ در مناطق پشتون نشین تا با تداوم آن، باور‌های افراطی مذهبی و قومی که در حد نفی خارجی مدیریت می‌شدند، به مردمانی آسیب بزنند/ می‌زنند که افغانستان را به زور و کیاست خودشان برپا کرده بودند.

استراتژی ایجاد مُضلل با تعهد ناپیمانان چپی و با افزودی راست غیر معهده ملی که با عدم تنقید گذشته‌ی جهادی، فقط به رضای خارجی، دل‌بسته است، مردم ما را در حالی که همانند پیکره‌ی بی‌سر، فاقد رهبری ملی و قومی بودند، به چند دسته گی‌هایی می‌کشاند که در کشوری به نام افغانستان، سعی کنونی، حتی مدنی، به گونه‌ای به حاشیه کشاندن آن‌هاست. جالب در این است که در این زمینه، قباحت سیاسی و فرهنگی، به قدری رشد می‌یابند که در قبال تنقید یا دهن گنده گی‌ها بر اکثریت، اما تلاش و حتی تعصب می‌شود تا افرادی و اشخاصی مشروع شوند که از دوسيه‌های جمعیت و شورای نظار تا وحدتی، جنبشی و غیره، از نقش‌های علنی تا ستون پنجم، فقط عوامل تخریب، تخریش و نفاق ملی بوده‌اند.

کافی است بار دیگر، اما تمام عیار فقط چهار سال حاکمیت ننگین سقوی دوم را بررسی کنید تا متوجه شوید که مشارکت به اصطلاح غیر پشتون‌ها در افغانستان، چه قدر بر رونق، اقتصاد، رفاه، عمران، استقلال سیاسی و مالی ما انجامیده است؟ کوتاه نگرشی به آن، آشکار می‌سازد که از عوامل اساسی عقب‌مانی و ایجاد فرهنگ‌تن فروشی سیاسی

چهل سال اخیر، مشارکت احزاب و گروه هایی است که نه فقط از خاستگاه و پایگاه قوم و مردم خویش دور شده اند، بل با سربازگیری های اجباری و بی خانمانی اقوام خودشان نیز به افغانستان، خیانت ها کرده اند.

چه قدر دلگیر و باعث عذاب است که در درب و دیوار های کابل، توحشی تقدس می شود که روزی تمام بازی گرانش در چهار سوی پایتخت، موضع گرفته بودند و بدون کمترین اندیشه از این که سه صد سال دست آور های یک مملکت و یک ملت را برباد می دهند، مردم را می کشتند و در ویرانی های خانه های شان، قبرستان می ساختند، اما در این تراژیدی، هنوز به کسانی توهین می کنند که هرچه تخریب شده اند، ساخته و پرداخته میراث سیاسی آنان بودند. به دنبال همین نتیجه، می خواهم بگویم که حافظه ای تاریخی ما، به ویژه اکثریت این کشور(پشتوان ها) بسیار ضعیف است. بدتر از همه فرهنگ سازی های عمده ای، به قدری روی اذهان و روان مردم ما تاثیر گذشته اند که حتی جرات نمی کنند به گذشته ای مراجعه کنند که بازخوانی آن، بدون شک ریشه های مشکلات کنونی را تبیین می کند.

ما در یک جنگ نابرابر و غیر عادلانه، با تمام دنیا می جنگیم و بدتر از همه، تعدادی به نام هموطن و شریک دسترخوان، از عقب، خنجر می زنند.

اگر روزی فقط کمی به ناهنجاری های کنوتی جغرافی خویش تامل کنیم، پنهان نمی ماند که نه فقط از زمان سیز با استعمار پیر انگلیس، بل با میراث تجاوز شوروی(هشت شور) نیز فرهنگ های شومی بر جا گذاشته اند که بیگانه گان داخلی از طریق آن ها سعی می کنند برای سیطره ای سیاسی، حتی با توجیه حضور خارجی و با کنار گذاشتن تمام اصول انسانی مکتب های چپی و راستی(رفاقت و برادری) به فاجعه ای دامن بزنند که هر چند به زیان ما تمام شده، اما عواقب آن ها دامان

کسانی را می گیرند که در برگ ریزان آن، دسته دسته و گروه گروه فهرست می شوند تا تمام اوصاف زبان به اصطلاح فارسی نیز از وصف شان، قادر شوند.

تنهای در ۱۸ سال اخیر، آن قدر خورد و بزرگ عوامل بحران کشته، معیوب، بی خانمان، آواره، بدنام و بی عزت شده اند که با کثرت جمعیت آن، به مصیبت دیگر می ماند که مغضبان با باطن سیاه، برای تبار ما، تمنیات بد کرده بودند / می کنند.

تمام احزاب و جریان های سیاسی غیر پشتون در وابسته گی به خارجی، محرز می سازند که داعیه های چپی و راستی و عدالت اجتماعی آنان چه قدر غلط است. اگر این داعیه ها عوارض جانبی نمی داشتند، هراس از ترک نیرو های خارجی، خواب هیچ کس را خراب نمی ساخت.

تکرار تاریخ، ما را ناگزیر می کند به تاریخ برگردیم. ۱۸ سال از چاپ دوم و ۲۱ سال از چاپ اول کتاب سیاسی «دویمه سقاوی / سقوی دوم» می گذرد، اما در همین مدت، جز خوانش تفاسیر و تعبیر منتقدان آن که بیشتر از خاینان چهل سال اخیر اند، پرسیده ایم که دلایل اصلی مخالفت با این کتاب چیستند؟

چاپ اول کتاب سقوی دوم را مرحوم محب بارش به دری افغانی برگردان می کند، اما به نام برادرش، وداد بارش، منتشر می شود. برخلاف تبلیغات شوونیستی جمعیت و شورای نظار که همه جا را فراگرفته اند، به جز چاپ متعدد و کثیر دری افغانی آن، چاپ های پشتون، محدود به تیراژی اند که صورت گرفته است. چاپ اول پشتون ۵۰۰ جلد و چاپ دوم آن ۲۰۰۰ هزار جلد می باشد.

من تقریباً پس از یک سال کندوکاو که تمام مراکز فرهنگی پشتون ها در شمال و جنوب، شرق و غرب را در برگرفت، انتظار داشتم بر اساس تبلیغاتی که ادعا می کردند «چند میلیون جلد کتاب سقاوی دوم در دو سوی خط دیورند، پخش شده اند»، در حالی به دو نسخه ای این

کتاب(چاپ اول و دوم) دست بیابم که از نگاه صحافت و چاپ، به میزانی فقیر بودند که در کم عامه‌ی اکثر پشتوان‌ها از آن‌ها کاستی داشت.

تقریباً اکثر خواننده‌گان پشتوان در افغانستان، این کتاب را نمی‌شناسند. می‌پندارم نشر نخست آن که در زمان جنگ‌های داخلی صورت گرفته بود و ماشین جنگی طالبان، دمار از روزگار تنظیمی‌های فاسد و قهرمانان کذایی شان درمی‌آورد، این کتاب را به خصوص در جبهه‌ی عقب نشینی یا موضع اعضای باند و شر و فساد، معروف ساخته باشتند.

می‌گویند مرحوم مسعود، نسخه‌ای از چاپ اول کتاب سقوی دوم را در جمعی از مردمان اقلیت‌ها نشان داده و برخلاف حقایق تحلیل آن، وانموده که توطئه‌ای در کار است. یعنی می‌خواهند حذف را به گونه‌ای راه بیاندازند که باعث حذف سقوی اول شد.

از عوامل دیگر تکفیر و طرد کتاب سقوی دوم در جغرافیای پشتوان‌ها، بهانه‌ی نفرت قومی از آن است. این نفرت، ماهرانه با تبلیغات گسترده، جلو کتابی را گرفت که در بطن خیانت‌های تجاوز شوروی به افغانستان و عمال آن، نخستین تحلیل‌ها و حقایقی را آشکار می‌ساخت که اگر تلخیص کنیم، ۱۸ سال اخیر، نسخه‌ی نو آن است.

تکفیر یک جانبه‌ی نسخه‌ی پشتو، در حالی که دری افغانی را به ده‌ها بار نشر کرده اند/ می‌کنند، خود تراژیدی دیگری است که چه گونه سعی می‌شود اکثریت مردم را از اخذ معلوماتی محروم کنند که در پیوند به منافع آنان نیز منتشر می‌شوند.

من تمام جریان فرهنگی افغان سیزده ۱۸ سال اخیر را به خوبی متوجه بودم/ استم که حتی ایجاد یک روزنامه، رادیو و تلویزیون به زبان پشتو را قبیح عنوان می‌کردند؛ زیرا طبیعی است که بازتاب برداشت پشتوان‌های فعال سیاسی و فرهنگی، حقایق ناگفته‌ی زیادی را آشکار

می سازد که تنها بخش اندک آن می تواند مشروعت خایانی را زیر سوال ببرد که شماری قهرمانان کذایی استند.

مرحوم محب بارش نیز با برگردان دری افغانی کتاب سقوی دوم، هرچند تلویحاتی به تعییر خودش از اغراض نویسنده، نویسنده گان یا ناشران کتاب سقوی دوم داده است که نمی دانیم اصالت ترجمه‌ی او با نسخه‌ی پشت‌تو، تایید می شود یا نه، اما از دست تنگی، به قدری خاموش می ماند که با فراموشی حافظه، مثلاً نویسنده یا نویسنده گان سقوی دوم را فقط ریشخند می کند که چرا در وصف بعضی، کلمه‌ی «خیل» را به کار بُرده‌اند.

تنها در دره کوچک و کم جمعیت پنجشیر، ده‌ها منطقه از علاقه‌داری «درخیل» که محل بود و باش ساپی‌های درانی قوم پشتون است و جنral دین محمد جرات با تمام نزدیکان او در آن جا نام دارند، تا علاقه‌داری‌های «بخشی خیل» (نورستانی‌ها که محمد یونس قانونی به آنان منسوب است)، «ملا خیل»، «عبدالله خیل» و غیره، تعجیل منتقدانی را آشکار می سازند که فقط با بهانه‌ی سیز قومی، جلو منطق کتاب سقاوی دوم را گرفته‌اند.

من از این کتاب، دفاع نمی کنم و نه مورد علاقه‌ی من است؛ زیرا استراتیژی آن (جا به جایی قومی یا مهمترین بخشی که مذموم و انمود شده) خلاف فرهنگ تعمیم مفاهیم مدنی است. بخشی از این کتاب به این می ماند که شاید بعضی از روستازاده گانی که در تجربه‌ی «خلقی» زنده گی خویش، طعم تلخ خیانت رفقاء پرچمی را چشیده بودند، بدون توجه به اصل عدالت اجتماعی که اگر گسترش شود، رفاه اجتماعی، همه را به احترام و امی دارد، برنامه ریزی کرده باشند!

چرا هجرت می کنیم و به ساده گی امریکایی و اروپایی می شویم؟ پاسخ، مشکل نیست؛ زیرا در آن هویت‌ها آسایش زنده گی، تضمین شده است. بنا بر این، بی نیاز از وضع طرح‌های قرون وسطایی، اگر

سخن در سخن / ۵۱

جاذبه‌ی زنده‌گی در افغانستان، بیش از کشور‌های همسایه شود، شک نکید که بدترین شوونیستان تاجکستانی و ایرانی نیز افغان می‌شوند. هزاران تا آنان در روسیه، اروپا و امریکا، به مراتب بهتر از کشور‌های زادگاه خود زنده‌گی می‌کنند و به آن خوش‌اند.

نحوست تجاوز، سрапای جامعه‌ی ما را فراگرفته است. تکرار تواریخ مکدر، بخش اساسی این نحوست است. بنا بر این، بازخوانی ریشه‌های مشکلات، ما را ناگزیر می‌کند به گذشته‌هایی بنگریم که اساس بدبختی هایند.

اما ۲۱ و ۱۸ سال پس از دو چاپ ناچیز کتاب سقوی دوم، بازنگری اساسی به محتوای این کتاب، به شاخت بهتر تکرار تاریخ، کمک می‌کند. مصایبی که با تجاوز شوروی بر مردم ما تحمیل شدند و در هشت ثور، به فاجعه‌ی ملی مبدل می‌شوند، با وسعت و در برگیری بیشتر، ما را احاطه کرده‌اند. به نام آزادی بیان و رسانه، روسپی گری‌های نوع ستمی با دهن گنده‌گی‌های گونه‌ی فارسی-خراسانی، خیلی هشدار دهنده‌اند. این ماجراهای شوم، خیلی قبل از ۱۸ سال اخیر، شکل گرفته است. همان تحلیلی که در کتاب سقوی دوم ارائه شد، اما هنوز سعی می‌شود به بهانه‌ی سلایق، حقایق آن کتمان شود؛ زیرا بقایای خاینان نیز فرصت یافته‌اند (به اصطلاح نسل دوم مقاومت).

فهرست مطالب کتاب سقوی دوم / چاپ دوم:

- ۱-لومړی سقاوی ته یوه کته
- ۲-په حاکمیت کې محکومیت
- ۳-اقلیت د اکثریت په رول کې
- ۴-کارمل: پېژندنه او د شخصیت شننه
- ۵-پرچمواکی: پښتو او پښتنه
- ۶-د پاکتر نجیب الله حاکمیت او د پښتو محکومیت
- ۷-طاهر بدخشی او د ستمیانو جوړښت
- ۸-((برابر ملیتونه)) او د هغه تعیرونه

۹- دویمه سقاوی

- ۱۰- رباني د کارمل په فکري او د بچه سقاو په عملی رول کې
- ۱۱- مسعود د یو اتل په خیره کې یو گوداګۍ او د دویمه سقاوی یو اساسی لوړغاري
- ۱۲- د هیواد اقتصادي ويچاري او د پیسو انفلاسيون
- ۱۳- تولنيز حالات
- ۱۴- قومي، سيمه ييزه او زبني کينه
- ۱۵- د هیواد فرهنگ ته اړول شوي زيانونه
- ۱۶- اقلیتونه، سیاستونه او سازشونه
- ۱۷- د دربمې سقاوی د مخنیوی او د افغانستان د ملي یووالی او ځمکنی بشپړتیا د ساتني په باب، خو وړاندیزونه...

يادآوري:

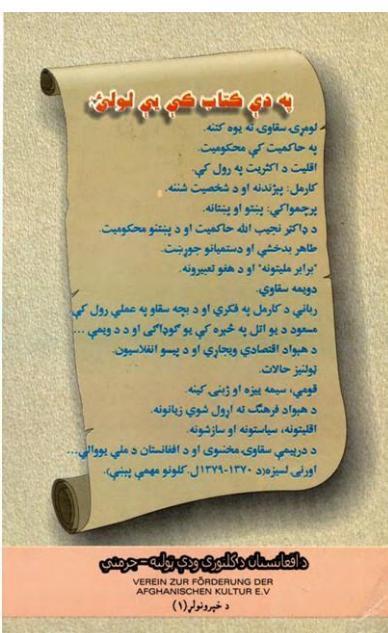
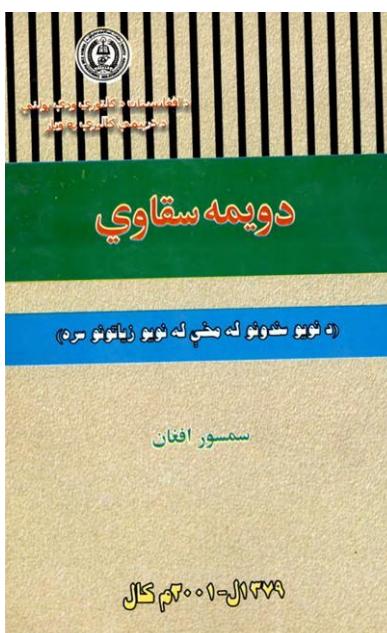
از طریق لینک های زیر، هر دو چاپ اول و دوم کتاب «دویمه سقاوی»(نسخه های پشتو) را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12888>

<https://www.ketabton.com/book/12889>



سخن در سخن / ۵۳



زنده گی سیاسی شهید محمد داود

«زنده گی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا انجام»، نام یک کتاب سه جلدی در ۱۳۰۰ صفحه است. استاد سید عبدالله کاظم در یک تالیف جامع، نقش سیاسی مردی را توصیف کرده که مردم مابه او احترام داشتند / دارند.

شهید سردار محمد داود در خانواده‌ی معزز اعلیٰ حضرت شهید نادرخان، پروده شده بود. نقش پسا نادرخان اکثر بزرگان خانواده‌ی او تا کودتای خونین هفت ثور، ارمنان ستودنی داشت که چه گونه در پیوند‌های تنگاتنگ با ارزش‌ها و درک روحيات جامعه، اتخاذ رویه کرده بودند و عام مردم ما با استقبال از آن، در بیش از ۴۸ سال، افغانستان را به گونه‌ای متحول ساختند که اکثر زیربنای‌های اقتصادی، حقوقی و سیاسی آن به شهریار کامل بین‌المللی رسیدند.

با حرمت به کار پُر ارج استاد کاظم، اما در معنی آن، می‌خواهم تبیین کنم که کتاب «زنده گی سیاسی شهید محمد داود...»، نوعی از آن فرهنگ‌سازی‌های مثبت است که باید با مراجعة به محور‌ها و دوره‌های سازنده‌گی، جامعه‌ی افغانی را در برابر «ایدیالوژی‌های وارداتی» وقايه کنیم. جمله‌ی معروف شهید محمد داود خان، هرچند در تعمیم معنی، بسط نیافت، اما سال‌ها پس از شهادت او، بغرنجی را معرفی می‌کرد که مردم ما با فشار آن‌ها در چهار راه حوادث، قدرت تفکیک را از دست داده‌اند.

من طی بیش از یک دهه کار فرهنگی گسترده، در گُل فرصت‌های فرهنگی و رسانه‌یی کوشیده ام با ارجاع به ثبات تاریخی افغانستان، بسی نیاز به کیش شخصیت، اما به آن بزرگان وطن پردازم که خوانش سیاسی شان، پیش از همه، یک مجموعه‌ی عظیم مدنی، عمرانی، قانونی و رفاهی مردم را آشکار می‌سازد.

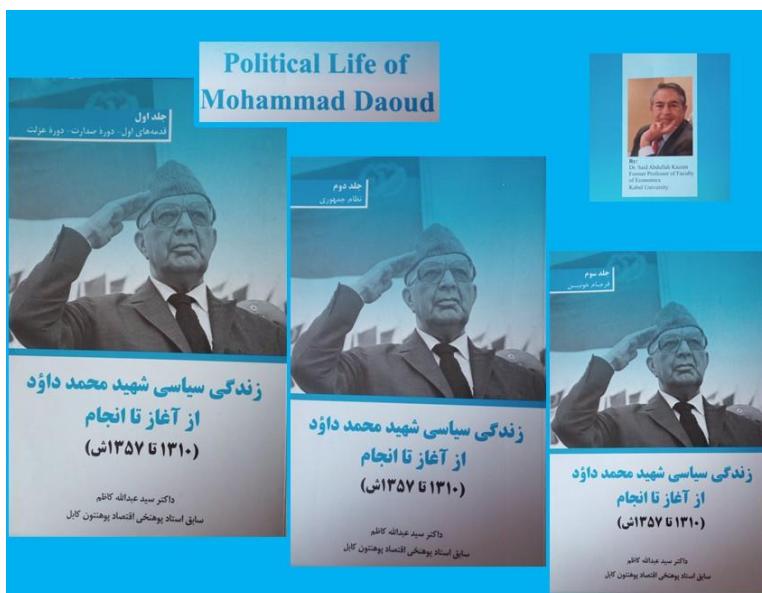
چهل سال پس از هفت ثور، اگر هنوز هم مهم ترین میراث مدنی ما با زیربناهای معارف، اقتصاد، عمران و قانون به دوره‌های سلطنت و جمهوریت بر می‌گردند، نیاز به تامین ارتباط با گذشته‌هایی که در آن ها مردم ما با کار، به ارجحیت اولویت‌های ملی می‌رسیدند، ارزش فرهنگ‌سازی‌هایی را آشکار می‌سازد که به باور من، استاد سید عبدالله کاظم با کتاب «زنده گی سیاسی شهید محمد داودو...» به آن پرداخته است. افاده‌ی این حقیقت، شاید در خط مستقیم یک کتاب حجمی، شناخته نشود، اما معنی پرداخته‌هایی که به یک عمر کارنامه‌ی یک خادم وطن رسیده، بهتر از این نیست که بدانیم در آن گذشته، پیوند‌های مردمی که در زمینه‌ی حاکمیت ملی، مستقل و غیر وابسته در سه سده‌ی پسین شکل گرفته بودند و از جنبش مشروطیت، به آزادی‌های دهه‌ی دیموکراسی رسیدند، یک فرهنگ ستودنی گُل افغان‌ها اعم از پشتوان‌ها، تاجک‌ها، اوزبیکان، هزاره‌گان و سایر اقوام این کشور است که در تنازع تاریخی ضد استعمار، شعور در ک اولویت‌های ملی را در فرسته‌های کار، بازتاب داده بودند.

من کتاب «زنده گی سیاسی شهید محمد داودو...» را نه فقط تبیین تاریخ یک خادم وطن می‌دانم، بل سعی جهت آن فرهنگ‌سازی‌های موثر می‌شمارم که عام مردم ما پس از ۴۰ سال تجربیات تحملی ایدیالوژی‌های وارد، اما با اشد، ضرورت دارند به گذشته‌هایی مراجعه کنند که اولویت‌هایی آنان را بی‌لحاظ چپ، راست، کشور های همسایه و منافع بیگانه، تعریف می‌کردن.

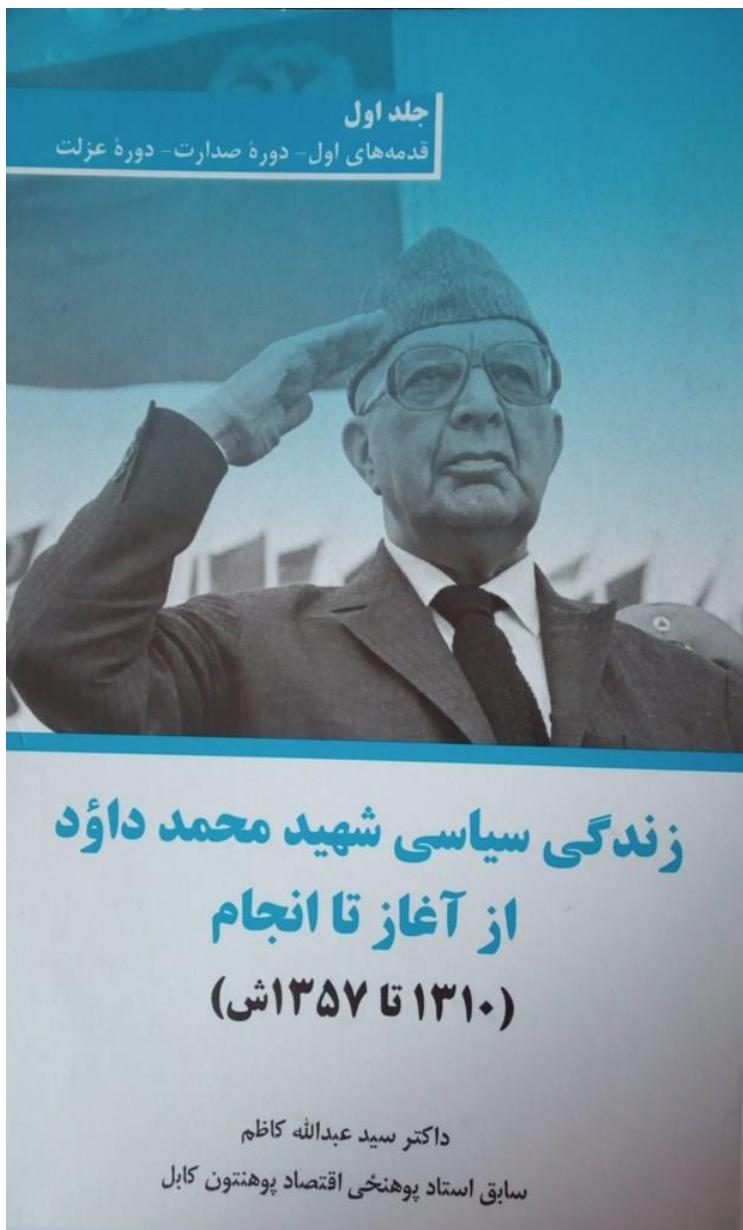
بازسازی فکری، مهم تر از بازسازی فریکی است. در هرج و مر ج کنونی که توجیه سیاست‌های بیگانه، جزو کار مدنی، فرهنگی و رسانه‌یی شمرده می‌شود، کار بنیادین بازخوانی ارزش‌ها، محک خوبی است تا امثال کتاب‌های «زنده گی سیاسی شهید محمد داودو...» را بخوانیم و معنی آن‌ها را تعمیم دهیم.

ثبات فکری ما در گذشته های قبل از هفت ثور، وجود دارند. هر نوع اثری که به خصوص بی میلان به چپ و راست، تاریخ افغان ها را تبیین کند، محتوای آن با جوهر اصالت ها مراجعت به خود را به نام انسانی که در یک جغرافیای واحد و مشخص، تجربه ی موفق، با عزت و با جسارت تاریخی دارد، به عزت نفس بیشتر می رساند.

مردم ما در منجلاب چهل سال بدینختی هایی سیاسی، راه گم کرده در بحران ایدیالوژی ها به این دلیل نیز بی رقم اند که از کارنامه ی سیاسی گذشته گانی که افغانستان را با مجموعه ی خوب آن میراث گذاشتند، دور نگه داشته شده اند. افرون بر عقب نگه داشته گی سیاسی، تحریف تاریخ ما در چپ و راست الحادی و اخوانی، حتی خوب ترین کار های مدنی، فرهنگی و سیاسی ما را از مایه می اندازد؛ زیرا بر کنار از منافع ملی ما، در ناکجا آباد دیگران/ ییگانه گان، ختم می شود.



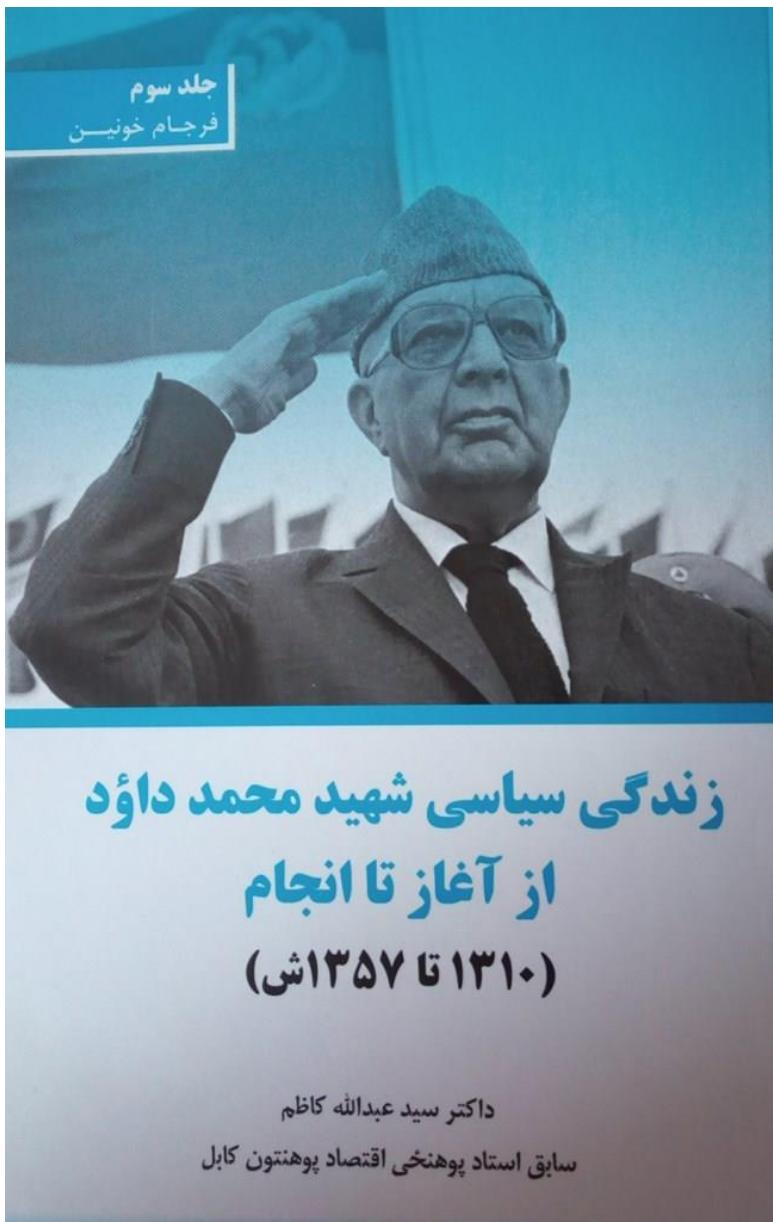
سخن در سخن / ۵۷



سخن در سخن / ۵۸



سخن در سخن / ۵۹



فارسیسم؛ پدیده‌ی سیاه

پدیده‌های فکری پس از پیدایی الفبای آغاز و پایان، بیشتر در مجموعه‌ای از مکاتب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شناخته می‌شوند. مکتب سیاسی «فارسیسم» در یک قرن قبل در جغرافیای همسایه‌ی ما در یک تحول تاریخی استعماری، از هویت پارس یا فارس در عجایب جعل و جهل ساخته می‌شود. دگرگونی تاریخی بر محور یک اقلیت گمنام، مستلزم تمهیدات، زمینه‌ها، اجندا و تاریخی بود که پس از خلقت سیاسی فارس، باید ابعاد معنی آن را در نظر می‌گرفتند.

فارسیسم از آغاز در بستری به زور استعمار نصیح گرفت که در زمینه‌ی واضح عربی، ترکی، کردی، بلوجی و ده‌ها هویت قومی تاریخی، به وصله‌ی ناجور، شباهت می‌یافت.

نظام زورسالار بینانگذار سلسله‌ی پهلوی (رضا خان میر پنج) که از حمایت انگلیس‌ها برخودار بود، به چماقی مبدل می‌شود که با دریافت ذهنیت‌های ضد اقوام در برابر واقعیت‌هایی که بیشتر در تبلور تاریخ، فرهنگ و مدنیت ایران، غیر فارس بودند، فارسیسم را در چند بعد ستیز برای سیطره‌ی سیاسی به معنی می‌رساند.

ضرورت برای عمق تاریخی که نیاز‌های ریشه‌ی فارس در یک جغرافیای غیر فارسی را برآورده کند، از مهم ترین مولفه‌های فارسیسم در ظهور و تقابل است. بر اساس این مولفه، در عجیب ترین ساخته‌ها و جعلیات، رقم ۲۵۰۰ را از مجموعه‌ی نیمه ساخته‌ی تخت جمشید در ولایت فارس ایران که در جوار فرهنگ و تمدن قدیم ایلامیان، باقی مانده بود در منشآت دیگر در ذیل این تاریخ نوشتند که بالاخره در بیش از نیم قرن تسلط حاکمیت پهلوی به تنوع صد‌ها جلد کتابی برسد تا صورت کنونی پدیده‌ی فارسیسم را به هیولا‌یی شبیه سازند که هر چند میان تهی، اما ظاهر منظم دارد.

۶۱ / سخن در سخن

مجوز حضور در رسمیات تاریخی و فرهنگی ایران، فارسیسم را نه فقط به مکتب هویت ایرانی مبدل می سازد که هر چند جعلی، اما با صدور آن در جغرافیایی که از شbahت های آن در ساخت فارسیسم استفاده می شود(زبان، تاریخ، اقوام، دین) این پدیده را در بررسی مکتب های سیاسی جهان سومی، بسیار مهم ساخته است.

افغانستان ما با دارایی های کهن مردمانی که دیگر وجود ندارند، دوره‌ی حضور و فرهنگ اسلام و مسلمانان، نقش نسبتاً خوب تُركی و بالاخره تاریخ سازی های بسیار مهم پشتون ها، در تنوع و رنگارنگی مردمانی که پس از هزاره‌ی اسلامی در سایه‌ی این فرهنگ به چیزی رسیده‌اند، در شعاع فارسیسم، به محلی نیز می‌ماند که در اوچ بحران کنونی، باسته است بدانیم مجوس گرایی با ثقلت ناشی از معنی و منظور، بر جامعه‌ی ما تحمیل شده است.

وجوه اقتصادی نفت ایران که در دهه های ۴۰ و ۵۰ به تغییراتی در جامعه‌ی ایرانی منجر می‌شوند، توان ما برای رقابت فرهنگی را در حالی دچار چالش می‌کنند که ستیز منفی با حفر تاریخ عمیق(عتیقه) میزان آسیب پذیری افغانان را بیشتر ساخته‌اند.

همسویی در پذیرش جعلیات آریایی، خراسانی و تعیین نام هایی از این دست در طبقه‌بندی تاریخ رسمی، موضع افغانان را برای وضاحتی که می‌بایست در عمق تاریخی نام های افغان و افغانستان تجلی می‌کرد، به مجازی به فارسیسم می‌بخشد که با صدور انبوع جعلیاتی که چیز هایی در قرائت تاریخی آریایی و خراسانی داشت، به منبع مورد استفاده‌ی ما برای برداشت هایی نیز مبدل می‌سازد که اگر تایید افغانی فارسیسم در برداشت های خراسانی و آریایی در جامعه‌ی فرهنگی ما شکل گرفته، می‌توان صورت دیگری از فارسیسم را نیز دریافت که سوگمندانه در جو رقابت های منفی با ایران، در سلایق به خصوص مورخان ما،

گلچینی از داده‌هایی یافت می‌شوند که مثلاً برای بزرگ نمایی خراسانی، فارسی یا مجوسي، کتب ایرانی را غنی یافته بودند.

فارسيسم، پدیده‌ای است که با هویت فارس، وسعت منافع ایرانی را غایه‌می‌سازد. افغانستان ما، هرچند با ارقامی در حد ۲ یا ۳ درصد در شمال شرق و تداخل عنصر به اصطلاح فارسی زبان، جغرافیای متراکمی برای فارسيسم نمی‌گذارد، اما مذهب تشیع، ساحه‌ی نفوذ فارسيسم را بیشتر می‌سازد.

با وجود اين که فارسيسم با ساختاري از مجموعه‌ی پيش از اسلام، نوعيت ديني خاص یافته(زردشتیگری) اما نسخه‌ی پس از انقلاب اسلامی، شیعه را متممی می‌داند که هرچند مقطعه‌ی، ولی در پیشرفت آن موثر می‌باشد.

تجربه‌ی حکومتداری نو در اجنداهای و سياست‌های جامعه‌ی جهانی در افغانستان، ميزان آسيب پذيری ما از فارسيسم ايرانی را به چند برابر افزوده است. درب‌های باز، فضای آزاد، آزادی‌های مهارگسیخته، عدم مهار فعالیت‌های رسانه‌یي معرض، احزاب وابسته، تشیع و ضعف‌های آشکار حکومت، ترييون و لادسپيکر‌های فارسيسم را به شدت به کار انداخته‌اند.

موضوع گيري اکثر جناح‌های به اصطلاح فرهنگی مجوسي/فارس در تعليم مفاھيم فارسيسم که از شباهت‌ها ساخته‌اند، در رشد جريان‌های بسيار افغان‌ستيز، ضد افغانستان و حداقل برای هراس سياسي، آنان را در گرو كاربرد ادبیات تجزیه و گسترش قرار می‌دهد که بدون شک، نقش فارسيسم ايرانی در آن‌ها، پُر رنگ است.

چنان‌چه آوردم، متسفانه همسویی ما در برداشت‌های تاریخی، رقابت منفی و استفاده از منابع نشراتی ايرانی، به ستون پنجم یا مُعقل دست و پاگيري مبدل شده که امر مبارزه با زدودن فارسيسم را دشوار می‌سازد.

در حالی که نیاز به تدوین تاریخ واقعی افغانستان با عمق تاریخی افغانی، ریشه یابی کلمه‌ی افغان را تا ۲۰۰۰ سال در تحول لغوی و آوایی در منابع اسلامی به نام «آپگان» در منابع هندی به نام «آپاگانه» و در منابع چینی به نام «آپوکین» به قدمات می‌رساند و پس از حضور فرهنگ اسلامی، صورت افغان آن در تعمیم زبان عرب و دستور عرب، مولفه‌ی مهم عمق تاریخی ماست، تواریخ جعلی-رقابتی با کلمات نامفهوم آریایی، ایرانی، جغرافیای بی‌سر و ته خراسانی و رواج افسانه‌های میان‌تهی و کودکانه‌ی شاهنامه‌ی، منابع سخیفی‌اند که از نصاب مکاتب تا پوهنتون‌ها و مراکز علمی و فرهنگی، به گونه‌ای به فارسیسم مجال داده‌اند از رهگذر اندیشه‌های اقشار تحصیل یافته در ادامه‌ی بحث‌های تاریخی و فرهنگی‌ما، غیر مستقیم، حضور بیگانه را تضمین و اصالت‌های ما را به نفع دیگران تحریف کنند.

به متن، بحث‌ها و رویکرد‌های جریان معروف «ستمی» در افغانستان، توجه کنید! طرح آنان برای تغییر، تجزیه، فدرال، عدم تمرکز، تقرب به بیگانه و همسویی با ایران و حتی کشور فقیر و نادر تاجکستان، روی مجموعه‌ی برداشت‌هایی استوار است که در نیم قرن قبل، با اشتباكات و مشی غلط فرهنگی خود‌ما، آریانا و خراسان شدند و در ایران با تولید انبوه کتاب که با قید ۲۵۰۰ سال، پی سجل هویت فارس و پارسی ست، بیش از همه، چنانی که در ایران در زمینه‌ی عربی، ترکی، کردی، بلوجی و ده‌ها قوم دیگر درگیر توهمندی و جهالت خود است، عین این موضوع، منتها با این تفاوت که چون خوشبختانه ظرفیت‌های بشری فارسی در افغانستان، توان فریکی ندارند تا سیطره‌ی فارسیسم را بر جامعه‌ی اکثراً پشتون، ترک، هزاره و بیش از ۹۵ درصد غیر فارسی اعمال کند، در افتراء فکری، تشدید بحران، جعل، توهین و رواج خصومت‌های قومی، فرهنگ‌سازی می‌کند و حضور آن در تمام

جناح های سیاسی فارس زده مانند احزاب جمعیت، شورای نظار، ستم ملی، گروهی از شیعیان و به اصطلاح فعالان مدنی، موج می زند. چند سال قبل، در یک کردار کم نظری فرهنگی، کتابی در کابل به نشر رسید که الحق و به درستی ماهیت پدیده‌ی سیاه فارسیسم را افشا و رسوا می سازد. این کتاب با نام «دادنامه‌ی آذربایجان» یا «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» از سوی هموطنان ما به نشر می رسد و خیلی زود باب طبع حق طلبانی می شود که از دروغ ها و جعلیات خراسانی- فارسی، بی زار بودند.

کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» در خوب ترین نوع، اندیشه‌ی ملاحظه بر فارسیسم را تقویت می کند. هزار نسخه‌ی چاپی آن به زودی نایاب می شود؛ اما فشار گروه‌ک های فارس زده و ستمی، قضیه‌ی نشر دوباره‌ی این کتاب را پیچیده ساخته است. از سوی دیگر رکود اقتصادی ناشی از چند سال اخیر، مانع می شوند بازار های کتاب، این کتاب را دوباره داشته باشند. بنا بر این و برای این که امر مهم ذهنیت سازی های روشنگر بسط بیشتر بیابند و منابعی در دسترس باشند که به درستی کمک می کنند آلوده گی های فکری ضد افغانستان، از چه منشاء‌آتی سرچشمه می گیرند، خوشبختانه یافت نسخه‌ی پی.دی.اف کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»، سطح دسترسی به این کتاب را پایین نمی آورد.

متن اهدای کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»:

«برای تمام اقوامی که قربانی زبان به اصطلاح «فارسی» و «فارسیسم» شده اند؛ پدیده‌هایی که با توطئه‌ی استعمار اروپایی، فرهنگ اسلامی را به نام «عرب»، حضور پرشکوه ترکان را در ترویج فرهنگ و تمدن به نام «وحشی» و سهم مردم منطقه را به نام قوم «فارس» یا «پارس» دزدیده اند و از ساخت و ساز این دزدی، تفکری را بروز می دهند که در چهره‌ی کریه، فاصله ایجاد می کند؛ تنفر می زاید و وانمود می کند

سخن در سخن / ۶۵

دار و ندار منطقه در گرو میراث مردمی است (پارس) که در زاغه های ویران آنان، نماد های یهودی و نوساخته های جعلی استعمار سایه افگنده اند و در روزگار تعقل (امروز) برای مردمانی که اصلیت آن ها را تشخیص داده اند، کمیدی های شوم هستند.
فهرست مطالب کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»:

۱- نامه ای از سر درد

بخش اول: تعریف ها

- ۲- نام «پان ایرانیسم» یا «پان فارسیسم»؟
- ۳- علت ابداع یک نام جعلی برای «پان فارسیسم»
- ۴- تفاوت مضمونی میان «پان فارسیسم» و «پان ایرانیسم»
- ۵- تعریف «پان فارسیسم»

بخش دوم: حکمت ظهور

۶- پان فارسیسم به مثابه‌ی محصول ساخت غرب

۷- پشتونه‌ی نظری «پان فارسیسم» در غرب

۸- پیش تاریخ مسئله

۹- رنسانس

۱۰- تفکر نژادی دوران روشنگری

۱۱- شرق شناسی

۱۲- ایدئولوژی استعماری قرن ۱۹

۱۳- زمینه‌ی سیاسی ظهور «پان فارسیسم» در ایران

۱۴- اهداف استعمار از ایجاد «پان فارسیسم» و «پان ایرانیسم»

۱۵- مبانی نظری «پان فارسیسم» و ارتباط آن ها با...

۱۶- همکاری در دو سوی دیوار

بخش سوم: پان فارسیسم در حاکمیت

۱۷- کودتای ۱۲۹۹

۱۸- نمایش در دو سوی پرده

۱۹- تاریخ سازی برای آینده گان

بخش چهارم: ماهیت «پان فارسیسم» در تیوری و در عمل

۲۰- تفاوت های عمدی ای «پان فارسیسم» با دیگر...

۲۱- پان فارسیسم به مثابه ای یک ایدئولوژی تجاوز

۲۲- نزدیکی پرستی

۲۳- برخورد با تاریخ بعد از اسلام

۲۴- ابزار، شیوه ها و نیرو های تحقق «پان فارسیسم»

۲۵- قانونگذاری

۲۶- منوعیت های غیر قانونی

۲۷- سوء استفاده از تاریخ

۲۸- جنگ روانی برای کاهش پرستی زبان های غیر فارسی

۲۹- نابودی دو ضربتی زبان های غیر فارسی

۳۰- طرح های فاشیستی صرف

۳۱- سیستم تحصیلات

۳۲- تهدید

۳۳- نگاه مقایسه ای به شیوه های نابودی زبان ترکی در ایران

۳۴- عوامل خارجی در تفکر دولتی - ایرانی

۳۵- فرهنگ گشی به جای نسل گشی و کوره ای فرهنگ سوزی...

۳۶- «وحدت ملی» یا پاکسازی قومی؟

۳۷- عرب ستیزی

۳۸- بیگانه در خانه ای خود

۳۹- پان فارسیسم و مسئله ای مشروعیت آن

۴۰- اشکالات جدی در متداولوژی بحث مسئله ای ملی ایران

۴۱- رابطه ای تاریخ با حقوق شهروندی مردم

۴۲- ارتباط آذربایجانی های دو ساحل شمالی و جنوبی ارس

سخن در سخن / ۶۷

- ۴۳- کثرت تجار ترک در بازار تهران و در میان...
- ۴۴- چون با ممنوعیت زبان مادری، کسی لال نمی شود...
- ۴۵- سناریو های وحشت
- ۴۶- رابطه ای حقوق شهر وندان با امکانات مادی جامعه
- ۴۷- ارتباط تاریخ با قوانین امروزی جامعه
- ۴۸- ستم ملی، ستمی چون ده ها و صد ها ستم دیگر
- ۴۹- مسؤول شناختن رهبران دولتی به قصد تبرئه ای سیستم...
- ۵۰- سرمایه دار ترک بهتر است یا کارگر فارس؟!
- ۵۱- زمان و کمیت اهالی در جهان بینی پان فارسیستی
- ۵۲- پان فارسیسم در ناخودآگاهی مردم

بخش پنجم: برخورد نیرو های مختلف جامعه با «پان فارسیسم»

- ۵۳- موضع روشنفکران فارس
- ۵۴- در غربت: ادامه ای وضعیت حاکم در داخل
- ۵۵- جریانات سیاسی در برخورد با امر دیموکراسی فرهنگی...
- ۵۶- الف. مخالفت:
- ۵۷- ب. سکوت:
- ۵۸- ج. مصادره به دلالان «مسئله ای اصلی»:
- ۵۹- د. تایید:
- ۶۰- ه. سپاه ابليس:
- ۶۱- آثار درازمدت سیاست «یکدست سازی فرهنگی» در ایران
- ۶۲- پان فارسیسم از دیدگاه قربانیان آن
- ۶۳- حفظ زبان مادری چون زبان گفتاری
- ۶۴- مقطوع النسل کردن خود!
- ۶۵- آپارادی سنللر سارادی!
- ۶۶- پان فارسیسم و فردای دور و نزدیک ایران
- ۶۷- سخن آخر

۶۸ / سخن در سخن

۶۸- تصاویر، نقشه ها و اسناد تصویری

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «دادنامه‌ی آذربایجان» یا «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12534>



فرهنگ تعمیم مفاهیم قانون

معروف است که «ندانستن قانون جرم است!» اما در افغانستان، چالش‌های ایدیالوژیک که پس از هفت ثور، تحولات نا亨نجر سیاسی را در پی داشتند، برداشت از قانون را در حاشیه‌ی زنده گی افغان‌ها طرد کرده است.

طرف شدن حاکمیت‌ها و به تبع آن‌ها واقع شدن قانون، برداشت عامه‌ی مردم ما از قانون را بیشتر منوط به رعایت باور‌هایی می‌سازد که سکتاریسم سیاسی بر سیستم، تحمیل کرده است.

تحولات پی در پی حکومت‌های ایدیالوژیک که در بستر تخاصمات خوب و بد، یکی جای دیگر را می‌گرفتند، در این قلب، مفاهیم اسیاسی قانون را در هاله‌ی ایدیالوژی ها پیچانده اند.

تقابل حکومت با اکثریت مردم با محک «یا خوب یا بد، معتدل، بی طرف و غیره نداریم»، از اوان کودتای خونین هفت ثور، قانون را در منظر عام، به مجری ایده‌هایی مبدل ساخت که از منشای آن، فقط باید باور‌های ایدیالوژیک، تطبیق می‌شدند.

سقوط حکومت کمونیستی در زمینه‌ی مخالفانی که کاملاً در جهت آن در حرکت بودند، قانون را در یک نوسان دیگر، به معنی پذیرش سنتی و اجباری مذهب در دینیات درآورد. در این بینش، روح قانون که از پیوند‌های طبیعی مردم و تجربیات آنان در بستر زنده گی منشه می‌یابد، قربانی برداشت‌های خاصی شد که بسیاری حتی جزو اسطوره‌های شبه جزیره‌ی عربستان بودند.

سقوط یک حاکمیت منحط در هرج و هرج سیاسی و نظامی که در جهالت نیمه مذهبی نیز دست و پا می‌زد، قانون را در زمینه‌ی صاف و همواری پهن کرد که برداشت‌های خشکه مذهبی آن از جهش و

در که تجربیات آدمی، کاملاً عاجز بودند. چند روحانی نشسته در برج عاج، افغانستان را در ۱۴۰۰ سال قبل عربستان، همچنان تماشا می کردند. قانونمداری در افغانستان با حاکمیت آهنین اعلیٰ حضرت امیر عبدالرحمن خان(رح) به مفهوم اعاده‌ی نظم و حیثیت دولت، در حالی که از سنت تایید مذهبی بهره می بُرد، مردم را مجاب کرده بود که تبعیت از یک سلسله مقرراتی که روی همه، همگون تطبیق می شوند، یک نیاز غیر سیاسی نیز می باشد.

تعیین مفاهیم مدرن قانونی در حاکمیت شهید اعلیٰ حضرت امیر حبیب الله خان(رح) و بالاخره تدوین انبوه نظامنامه‌ها در سلطنت اعلیٰ حضرت شاه امان الله(رح) به یک جهش مدنی مهم مبدل شد.

در طول سلطنت‌های شهید اعلیٰ حضرت نادر خان(رح) و زنده‌یاد اعلیٰ حضرت شاه محمد ظاهر(رح) قوانین افغانستان با الهام از روحیات جامعه، به اندازه‌ای خوب و مفید تمام شدند که جامعه‌ی قانونی دهه‌ی دیموکراسی را می توان ماحصل آن‌ها شمرد.

رعایت تمام موازین اخلاقی و انسانی در قانونمداری افغانستان، حتی پس از ریاست جمهوری شهید محمد داود خان(رح) که متمایل شد، میکانیسم رسیده گی به تمام امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی افغان‌ها را بی اغراض ایدیالوژیک، سامان می بخشید.

تا کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ش قانونمداری مدرن افغانستان در سامان دهی توسعه‌یی، رفاهی و عمرانی افغانستان، یک اصل مهم شمرده می شد؛ اما دو دهه پس از کودتای هفت ثور، در دوره‌های ریاست جمهوری حامد کرزی، نیاز به اجرای قوانینی که روحیات بشری- مدنی را لحاظ کنند، باز دیگر مفاهیم قانونی غیر ایدیالوژیک را مطرح کرده‌اند.

پس از تصویب قانون اساسی سال ۱۳۸۲ش ولی چالش‌های نظامی و ایدیالوژیک که از بقایای تجربیات سیاه سیاسی باقی مانده‌اند، مفاهیم

قانونی را تهدید می کنند. آن چه در این میان، افزون بر عدم تضمین ثبات سیاسی است، عدم تعیین معانی قانون می باشد.

آگاهی عامه از مفاد قانون، نه فقط به قانونمندی و قانونمداری بیشتر می انجامد، بل در برابر بسا از ناهنجاری ها، سد می شود. مثال های زیادی وجود دارند که عامه ی مردم به دلیل ندانستن قانون، آسیب دیده اند.

بس از هفت ثور تا سقوط انحصارات ملایان، شکستن حریم شخصی، هر چند در برابر ایدیالوگ های نظام ها عمدتاً رعایت می شد، اما عدم آگاهی مردم از حداقل های آن چه به نام مقررات منظمه منظور می شدند نیز قربانی گرفته است.

در یک مثال، دوستی تعریف کرده که با سوء ظن، با مسوولین حوزه ی امنیتی مواجه شده اند، اما با اشراف از قانون، خواهان حُکم ستره محکمه می شوند؛ زیرا می دانستند که بر اساس قانون، ورود بدون مجوز حتی مسؤولان حکومتی به حریم شخصی(محیط خانه) غیر قانونی است. در چنین موارد و در شرایطی که تبعیت از قوانین حکومت های غیر ایدیالوژیک، صراحت دارند، آگاهی های قانونی به مردم کمک می کنند ضمن حفظ وقار اجتماعی، در برابر ناهنجاری هایی که گاه به منظور سوء استفاده واقع می شوند، وقایه شوند. به این منظور، تشریح و تبیین قانون، به ویژه خوانش تاریخی غیر ایدیالوژیک و سیاسی آن، اهمیت قانونمداری را بیشتر می سازد.

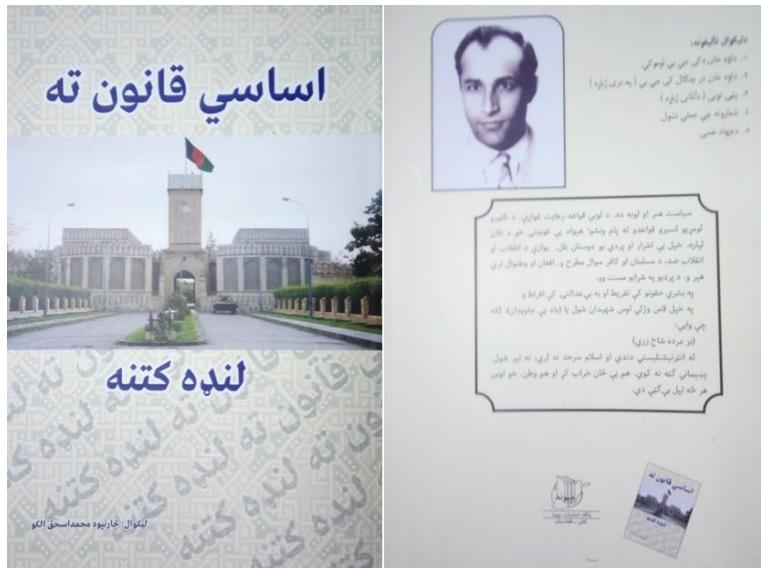
«له دی کتاب نه می مراد دقانون تفسیر نه دی، بلکی دیوی لندي کتنی اقدام می کری او د دی تر خنگ په دی خاطر چې قولنيزو قوانينو ډېري ډرولي طي کړي، نو د مادو اړوند می چې کوم ګلتوري او تاریخي معلومات په لاس کې وو، هم ورسه ضميمه کړل چې-زما غوندي- د حقوقو طالب العلمانو لپاره په زړه پوري شي.

کوم قوانین چې په ننټي نړۍ کې همدا اوس په چلښت کې دی، ډيرې ډول ډول لورې او ژورې یې تېري کړي او د عدالت، برابری او ډموکراسۍ په منظور انقلاب او نهضتونه منځه راغلي چې ځینې څل

سخن در سخن / ٧٢

شوي او ئيني بيا لاسته راوبني لري. زمور په هيود كې يې د مشروطه خواهانو نهضت او د ويبيز زلميانو غورخنگ، بنه مثالونه دي». (اساسي قانون ته لنده کتنه، محمد اسحاق الکو، چاپ انتشارات ميوند، سال ١٣٩٨ش، کابل، مقدمه ی مولف، صفحه ی الف)
لينك دانلود رايگان کتاب «اساسي قانون ته لنده کتنه»:

<https://www.ketabton.com/book/12830>



قهوه ی تلخ

تقابل قومی با توجیه اولویت ها و اغراضی که همواره در فرصت های بحران به وجود می آیند، بعضاً گونه‌ی کار فکری- فرهنگی ما را در عادت صدور ادبیات سیاسی، اما از مدرک خاطر راس زعمات که در پیچیده‌گی نظم عامه در شرایط متاثر از جنگ و صدور بحران قرار دارد نیز تنوع می دهد. این تنوع از آغاز ۷ ثور سال ۵۷ تاکنون به انبوهی هم می ماند که در مرحله‌ی اوچش در حدود دو دهه‌ی پسین، به سرحد افتضاح، بی شرمی و دیده درایی رسید.

از بخارایم، اصیلاً تاجکستانی ستم
شهروند مشهد و شیراز، ایرانی ستم
رستم و سهراب و فردوسی، منم کاخ بلند
رود کی ام، جامی ام، اشعار خاقانی ستم
مادر بومسلم و زاینده کاووس و کی
مخفی ام، فرزانه و سیمین، کاشانی ستم
مرز را بردار آقا! آشنای سابقم
بوی جوی مولیانم، صلح و پیمانی ستم
دردهایت، دردهایم، رنج‌هایت، رنج‌هام
سرخ تراز خون تو، لعل بدخشانی ستم
خانه‌ام تقسیم در جغرافیای پارسی است
کابل و کولاب و تهرانم، خراسانی ستم
انتحاری، انزجاری، انفجاری نیستم
ناخلف باشم اگر گویم که افغانی ستم

من از ایرانم ولی در شهر تهران نیستم
از دوشنبه هستم ور تاجیکستان نیستم

زخم های کابلم در پیکر زخمی تان
لعل خونین دارم اما در بدخشان نیستم
آبشاران خجندم در سرود رود کی
راه می پیمایم و مرداب لرزان نیستم
از شجاعت رستم و از سربلندی هندوکش
وارث کاخ بلندم، خانه ویران نیستم
دست هایت را بده یار سمرقندی من!
سخت می مانم کنارت، سُست پیمان نیستم
ناز پروردهء بخارایی، کنار من بمان
از چه می پنداریم ییگانه؟ مهمان نیستم
جان خود را در ازای خال هندویت دهم
ترک شیرازی! من از ارزان فروشان نیستم
آشکارا از خراسان باز می گوییم سخن
همچو خفashان گهی پیدا و پنهان نیستم
خانه ام گسترده و هویتم شهناه است
من دلیل این چنین دارم که: افغان نیستم

اشعار نجیب بارور از شاعران شوونیست تاجک/ فارس/ مجوس را
نمونه آوردم که چه گونه در «قهوهی تلخ» سید داوود یعقوبی، پاسخ
می گیرند و از این حیث، توده های حقیر که فقط از یک نشانی
متروک، در مغز استخوان این کشور، تحمیل شده اند، در دروغ ترین
نظامی که به اصطلاح مردم‌سالاری است، نای ییگانه می شوند؛ اما وقتی
در تعجیل به این وقاحت، بحث فارسیسم، نقد باستان گرایی و توبیخ
سقاوی را مطرح می کنیم، شماری که هنوز در ظاهر جاده ها و شهر ها
گُم گشته اند، مُهر می زند که متعصب استیم.

سید داوود یعقوبی در شمار دوستان آگاه ما، نویسنده ای است که
تلخیص جسامتش به قول طنزش ۱۲ کیلو است، اما این نویسنده ای ۱۲

کیلویی، حافظه ای دارد که در سالیان گذشته، هرچند با قبول هتك حرمت(چند بار لت و کوب) نیز مشکل کم وزنی اش مفهوم می شود. با این حال، جسارت او در بیان واقعیت ها، بارها بی آبرویی گروهک هایی را رسانه بی و نشراتی می کند که هرچند با حضور یگانه، اما خیال کرده اند تاریخ آزادی ما از رستن آنان از سوراخ نشین های به اصطلاح مقاومت، آغاز می شود.

حامیان ارجاع در حالی که فراتر از چهار آسیاب را نمی شناسند، اما می خواهند مدیون بمانیم که نظام ما در مغز استخوانش از فضایی بهره می برد که در غیر رسمیات فرهنگی، ذخایر فکری آن شونویست، بسیار خجل و شرمدار می سازند که هرچند هنوز از ابھت گذشته گان خویش حیثیت داریم، اما همت نکرده ایم در یک روب تاریخی، بار دیگر از فصل های سقاوی در واقعیت های افغانی خود، ترک اعتیاد بی خیالی و بی فکری کنیم.

سید داود یعقوبی که عمری به پاس ارادتش به فرهنگ، در درازنای کار چند دهه بی حرفة بی در ایران نیز گذرانده، اما زبانش هرگز «زبون» نمی شود، در کتاب «قهوهه ای تلخ»، تجربه ای اندیشه ای این فرهنگی ۱۲ کیلویی، اما بزرگ اندیش را در فی البداهه ای شعر، در انواع نخستین سروده های او نیز مفهوم می شویم. سید داود یعقوبی به شاعر شونویست این جا، اما هرجایی، پاسخ می دهد:

يهودم، گبرم، نصارى ام، ایرانى نىستم

پدر سوخته و نسل مغول، بربى نىستم

با کود انسانى ات بارو نکن اين سرزمينم

من سُچه افغانم و کود انسانى نىستم

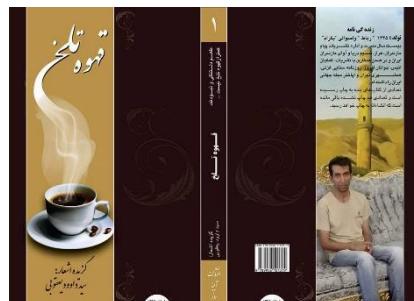
سوخت پدر من و تو، تعخمه سگ ايراني

بي هوitem بي مسلكم، تهرانى نىستم

قصه اى بيش نىست ايران و تاريخش

افغانم، مازندرانی نیستم

امروز یک شنبه است از افسانه‌ای دوشنبه مگوی
 اشرار و تنظیمی و بسمه چی نیستم
 پیکر کابل، زخمی کرد لشکر تهران و خجند
 کابلی ام کابلی ام تاجیکستانی نیستم
 بنگر تو این دخالت ایران و نوکرانش
 وارث طاق ظفرم، اهل شهناهی نیستم
 وطنداران! دست ها را بگذارید هم
 ازبکم، هزاره ام، لیک سمرقندی نیستم
 می‌مانم کنارت ترکمن و ایماق عزیز
 اهل پول و ریال و تومان و جاسوسی نیستم
 به خال هندویت چه، به الماس نفوشم وطن
 همچو خفashan تهران، پیدا و پنهانی نیستم
 شهناهه، قصه و داستان مفت فردوسی ست
 از مولانايم ، لیک فردوسی نیستم
 جاسوس! برو به دوشنبه و تهران
 همه هستم و لیک آن چه تو می دانی نیستم
 هرچه بگویی هستم ولی مگو ایرانی
 اسراییلی ام، یهودی ام، نوکر خامنه یی نیستم
 آشغالی! برو جمع کن خاک و اشغال تهران
 محمودم، مسعودم والله من اشغالی نیستم!



نجات خلی / منار نجات

احیای یادگار تاریخی «منار نجات»، چند معنی یافت. نخست این که افغان‌ها، گذشته‌های پُر افتخار خویش را فراموش نمی‌کنند. دوم این که آثار تاریخ سازی‌های بزرگ، به معاهده‌ای می‌مانند که رابطه‌ی تبار ما در گستره‌ی جغرافیایی افغانستان، گره زده‌اند.

با سقوط ارتجاع اول، اجماع ملی هموطنان به اهمیت فرهنگ‌سازی‌هایی معطوف شد که منار تاریخی و ملی «نجات»، ارزش فزیکی آن‌ها را تضمین می‌کرد.

در نخستین روز‌های حکومت کمونیستی، عقده‌های سرگشاده‌ی وارثات ارتجاع که زیر نقاب رفیق و انقلابی در واقع شونویسم عقب مانده‌ی مجوس را نیز پنهان کرده بودند، به نمادی حمله کردند که نه تعبیر دروغین آنان از حرکت ضد پرولتاری بود، بل خواستند مرئوسان مجnoon را که تبار و مملکت را فدای شعار‌ها و توطئه‌ی شوم دشمن کرده بودند، از دیرینه‌ای منحرف کنند که ذهنیت تاریخی آنان برای حفظ و پاسداشت ارزش‌های والای تبار ما بود.

کودتای خونین در جویار خون، یکی پی‌دیگر از گریان کودتاچیان می‌گرفت، اما بیشترین سهم گور و گورستان، نصیب کسانی می‌شد که تشویق می‌شدند گذشته‌ی خویش را تکفیر کنند.

با همت افغانان وطندوست و آگاه، حافظه‌ی تاریخی ملت ما که پاسدار واقعی ارزش‌هاست، پی‌یافت رشته‌های گستته‌ای که فقط با زور بیگانه از منطق تاریخ ما بُریده بودند، اهمیت بازخوانی و بازنگری یک اثر مهم تاریخی، به شعب و شور همه گانی رسید.

با آغاز طرح‌ها و ایده‌ی احیای مجدد منار نجات، کاندیدای اکادمیسین، استاد محمد اعظم سیستانی که از مفاخر حوزه‌ی تاریخ و

تحقیق افغانستان است، با کتاب «منار نجات»، به استقبال احیای یک بخش مهم تاریخ ما رفت.

استاد سیستانی در کتاب «منار نجات»، تاریخ را جمع بسته است. در این اثر، منار نجات، نقطه‌ی عطف آن اجماع ملی افغانان شمرده می‌شود که تا کودتای منحوس هفت ثور، آغاز دوباره‌ی سال‌های رو به جلو ملت ما می‌شناختند.

فشار مضاعف ایدیالوژیک در دامنه‌ی جنگ فرسایشی، ملت را از چند جهت تضعیف می‌کند. زیان‌های فریکی که باعث ویرانی‌های گسترده‌ی شدن، مردم را در این وادی نیستی، به انهدام فکری نیز می‌کشانند؛ هر چند در حاکمیت‌های کمونیستی، تعریف دهقانی رویداد‌های تاریخی به پس منظر مردم نظر می‌کرد، اما توجیه خیزش و جهش تاریخ به نام پرولتاریا یا کمون، در یک ریای تاریخی، گذشته‌ی پیش از هفت ثور را با مدل کمونیستی، حذف می‌کند.

این که سال‌ها پس از سقوط سلطنت و نخستین جمهوری غیر ایدیالوژیک، در ک‌عامه از رژیم‌ها، به قناعت پذیرش مدل‌هایی رسیده که به اثر فرهنگ‌ها و زمینه‌ها شکل می‌گیرند، می‌تواند ابواب تاریخ انحرافی حاکمیت‌هایی را تبیین کنند(پس از هفت ثور) که در واقع کوشش‌های مستمر برای تضعیف اکثریت مردم افغانستان بوده‌اند.

گستاخی مردم از منطق تاریخی که فقط تا پیش از هفت ثور، درست می‌نمود، آنان را در چپ و راست افراطی و ناکام، به جلو پرتاپ می‌کند. سقوط اقوام در جناح‌ها و گرایش‌ها، پیش از همه اعضای فعال جهادی و حزبی تبار ما را آسیب می‌زند که با مدل‌های چپی و راستی، در واقع از سوی غیر همتباران، به بازی گرفته شده بودند.

وقتی ارتقای دوم شکل گرفت، فاجعه‌ی خلای تاریخی، رونما شد. حذف تاریخ اکثریت به نام آل یجی و دوره زدن تاریخ با نشانه رفتن به جناح خلق، در فرهنگ سازی‌های علنی عدو، به پای تبار ما می‌زند. رفقای خلقی که در گیر و دار رفقای خاین پرچمی و تجاوز شوروی در میدان مانده بودند در حد بی‌نهایت استعمال، به حاشیه‌هایی کشانده می‌شوند که قرار بود جناح اخوانی آنان نیز تحریف شود.

تا زمان سقوط حکومت طالبان که گونه‌ی دیگری از ارتقای روی کار شد، خلای حافظه‌ی تاریخی، باعث تبارز افراد و اشخاصی می‌شود که اهم آنان، کسب مشروعيت در برابر مشروعيت تاریخی ما بود. بنا بر این، ساخت دلچک‌های تاریخی با حمله به تاریخ افغانستان، جبهه‌ی دیگری گشوده که در کنار تنازع نظامی، تنازع فکری را اهم می‌سازد. استاد سیستانی در کتاب «منار نجات»، از اصطلاح‌کاک اجتماعی حذر می‌کند و از جمع اضلاع تاریخ، رشته‌می سازد تا ذهنیت عامه در پیوست تاریخی، فاصله‌ای را بکاهد که به عمد در تاریخ، ایجاد کرده بودند.

در کتاب «منار نجات»، تبیین یک اثر تاریخی، اواب دیرینه‌ای را می‌گشاید که روزی در اجمعان ملی ساخت منار نجات، تحریک ملی افغان

ها به حاکمیت مقتدر مرکزی و چاره ساز کمک کرده بود.

تا روشنگری‌های تاریخی کتاب «منار نجات»، خاطره‌ی من از این اثر تاریخی، تداعی رویدادی بود که رفقای خلقی با سفارش پرچمی، یادگار تاریخی افغان‌ها را ظرف نصف شب، معدوم می‌کنند و در فردای روز روشن آن، بخشی از تاریخ پُر افتخار ما، جاده‌ی هموار و بی‌نامی بود که تا فاجعه‌ی هشت ثور، مردم را در مسیر تاریخ بی‌نشان، به تعب و درمانده گی می‌رساند.

صورت حال فرهنگی منار نجات، کتاب «منار نجات» است. محتوای این کتاب، عامل پیام تاریخی بسیار مهم است. نماد تاریخی منار نجات، روایت مهم دارد. ما از پیرامون خویش، از عوامل و عناصر مختلف،

انگیزه می‌گیریم. آبده‌ی تاریخی اجماع بزرگان ما، عامل ذهنیت حفظ مملکت و اقتدار ملی است.

در کتاب «نجات خلی» (آبده‌ی نجات) پوهاند دکتور استاد محمد اسماعیل یون، راوی دشواری‌های احیای ارزشی‌هایی است که در خلای تاریخی رونما می‌شوند. مشوقان امر ملی احیای آبده‌ی نجات، به تلخی دریافت‌هه اند که حافظه‌ی آسیب دیده‌ی تاریخی، هسته‌هایی را حذف می‌کند که حتی در اجتماع تبار، اغماض می‌شوند.

چند طیف سیاسی با یک نسل بحران، نیازمند آموزه‌هایی اند که اگر در تبیین تاریخی واقع نشوند، مُعضل احیای یک ارزش تاریخی، بارها استاد یون را تلخ کام ساخت که بازخوانی و بازنگری تاریخ واقعی نیز دشوار می‌نماید.

در کتاب استاد یون، روایت نو اجماع ملی را می‌خوانیم. تفاوت این روایت با اثر تاریخی استاد سیستانی، حول مردمانی است که نماینده گان توحید فکری نیستند. اگر احیای نمادی از افتخارات ما، مُعضلی باشد که استاد یون مشروح می‌سازد، در جایی ایستاده ایم که متکای مطلوب تاریخی نیست.

احیای اثری به اهمیت «منار نجات»، هرگز به درکی منوط نشد که تنی چند از فرهنگیان افغان می‌کوشیدند تداعی اجماع ملی گذشته گان ما، مردم را در برابر سیز و هتاکی فرومایه گانی بیدار بسازد که در منظر خارجی، سیاهی لشکر می‌شوند.

در کتاب «نجات خلی»، میکانیسم اجتماعی ساخت و ساز ارزش‌هایی تبیین می‌شود که اگر در خلای تاریخ واقع شوند، با وجود اهمیت، از ایجاد ذهنیت‌هایی قاصر می‌مانند که برای تحفظ ملی، بی‌نهایت مهم شمرده می‌شوند.

سخن در سخن / ۸۱

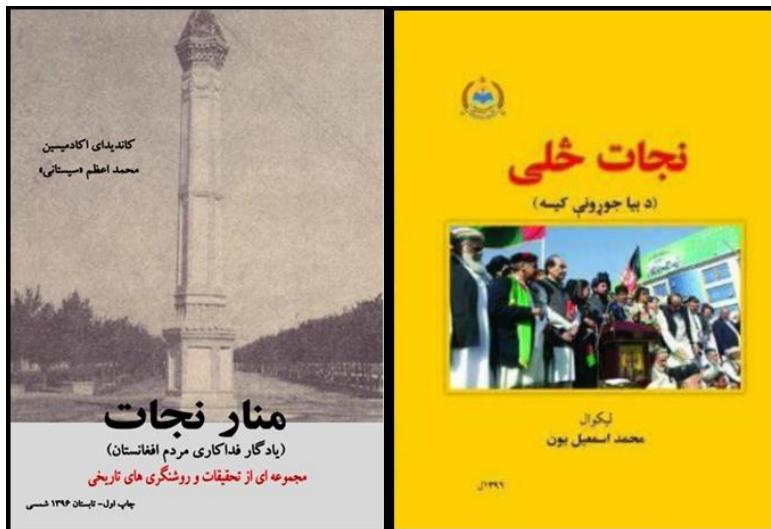
کتاب «نجات خلی»، در روال عادی ماجراهای احیای آبده‌ی تاریخی، اما به تحلیل جنبی و محتوایی مسئله‌ای می‌پردازد که چه گونه فاصله‌های تحمیلی تاریخ، وحدت و اتفاق را آسیب زده‌اند. چند دسته‌گی گروهی، حزبی و جناحی که حتی به کلیت تباری قابل نمی‌شوند، ما را از فرصت‌های زیادی محروم می‌کنند که شانس‌های طلابی احیای اقتدار ملی اند.

یادآوری:

از طریق لینک‌های زیر، کتاب‌های «منار نجات» (اثر کاندیدای اکادمیسین استاد محمد اعظم سیستانی) و «نجات خلی» (اثر پوهاند دکتور استاد محمد اسماعیل یون) را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12541>

<https://www.ketabton.com/book/1136>



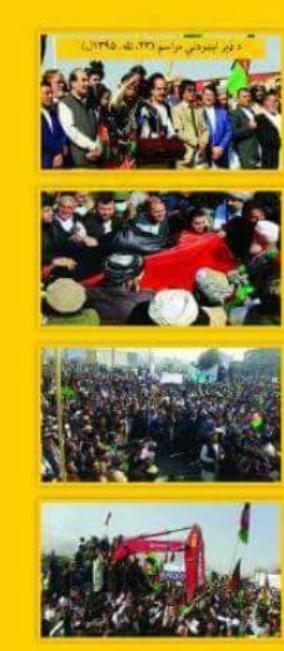
سخن در سخن / ۸۲



منار نجات
(بادگار فناکاری مرد افغانستان)
مجموعه ای از تحقیقات و روشنگری های تاریخی
چاپ اول - تابستان ۱۳۹۵ - نسی

مختصری از کارنامه استاد سیستانی:

- ۱- معرفی اینکه اکادمی علوم افغانستان در تاریخ و جامعه شناسی، مسابقات زیست‌پردازی و ملکیت ارضی آثار زیادی دارد که شناسی عبارت از آن است.
- ۲- اسلامک ارضی و جلیلی های مذهبی در خراسان قرون وسطی؛ چاپ اکادمی علوم افغانستان
- ۳- سیستان، سرزمین ماسه ها و ماسه ها در ۴- خلند؛ چاپ اکادمی علوم افغانستان
- ۴- سیستان، اصلاحات ارضی در افغانستان بعد، چون ۷۰؛ چاپ کابل.
- ۵- مقدمه ای برگزیده تاریخ و پایه های آن در افغانستان؛ چاپ سیستان و دوبله، سیاست، اقتصاد افغانستان در قرن ۱۹؛ چاپ ازان.
- ۶- سلطان‌آغا‌خان و پسرانش دولت صفویه در ایران؛ چاپ بشار.
- ۷- علام محمد طرزی، شاهزاده طرزی و پسر و نویسنده؛ چاپ بشار.
- ۸- سیاست از قاعده در تاریخ افغانستان؛ چاپ کابل.
- ۹- آیا افغانستان یک نام جعلی است؟؛ چاپ بشار.
- ۱۰- شفهور افغانستان معاصر و احتمالهای ادنی؛ چاپ بشار.
- ۱۱- سرگذشت سیستان و رود هیرمند؛ چاپ کابل.
- ۱۲- شفیع تاریخی و زیرین معنی خان در دولت سوسوزی افغانستان؛ چاپ بشار.
- ۱۳- سیبیل الله کی بروای از خراسان بازدی از کنکان؛ چاپ کابل.
- ۱۴- موصی حقوق زنان افغانستان از عهد ایلی تا امداده کمزی؛ چاپ کابل.



نجات خلی
(د بیا جوروونی کیه)
لیکوال
محمد اسماعیل یون
۱۳۹۶



منار نجات
(بادگار فناکاری مرد افغانستان)
مجموعه ای از تحقیقات و روشنگری های تاریخی
چاپ اول - تابستان ۱۳۹۵ - نسی

بخش دوم / در زمینه‌ی چند فرهنگ

ادب دری افغانی

اداره‌ی دارالتألیف وزارت معارف افغانستان، از مهمترین مراجع طبع و نشر کتاب در افغانستان بود. تا پایان حاکمیت کمونیستی، موسسات طبع و نشر کتب دولتی، همچنان انحصار نشرات طباعتی تعلیمی و مختلف را بر عهده داشتند. در این میان، وزارت معارف با اداره‌ی دارالتألیف، محل تجمع اکثر فرهنگیان، فضلاً و ادیبان افغان، شمرده می‌شد. بسیاری از نخبه گان فرهنگی ما، مانند علامه حبیبی در وزارت معارف افغانستان، به ویژه در بخش‌های فرهنگی، طبع و نشر کتاب، کار کرده بودند.

آن چه در اداره‌ی دارالتألیف وزارت معارف افغانستان به نشر می‌رسید، با تایید جمع کثیری از فرهنگیان، ادبیان و فضلای افغان از اقوام مختلف صورت می‌گرفت. سلسله کتاب‌های نشراتی وزارت معارف در کنار نصاب درسی و تعلیمی، تا زمانی که ادارات ممثل نشراتی مربوط وزارت اطلاعات و کلتور، به فعالیت‌های بیشتر، موظف می‌شوند، نشرات ارزشمند ادبی، تاریخی، تحقیقی، معلوماتی و دینی را در بر می‌گرفتند.

گسترده‌گی و کیفیت آثار منتشره‌ی وزارت معارف افغانستان با دقت نگرش و توجه به ارزشمندی آثار و ابتکار صاحبان اثر، مجوز نشر می‌گرفت. یعنی آن چه از آدرس وزارت معارف، به ویژه اداره‌ی دارالتألیف این نهاد، طبع و نشر شده، همه با تایید و تصدیق کیفیت آثار بود. بر این اساس، هیچ کتابی بدون تایید و تصدیق همه گانی بزرگان فرهنگ و ادب افغانستان، صورت نمی‌گرفت.

کتاب «ادب دری افغانی»، طبع و نشر اداره‌ی دارالتألیف افغانستان است. می‌توان گفت نام و محتوای این کتاب با توجه به لواح و طرزالعمل‌های وزارت معارف، تایید و تصدیق بزرگان افغان، تاریخی شده است.

شناخت هموطنان و فرهنگیان از کتاب «ادب دری افغانی»، این نام و اصطلاح را مورد توجه دوباره قرار داد. شمار زیادی از افغانان علاوه‌ی مند در خارج و داخل با توجه به ابتکار هموطنی که کتابش ۴۱ سال قبل، ذهنیت یک ابتکار ادبی را نهادینه ساخته بود، استفاده‌ی مصطلحاتی را ضروری می‌یافتد که در شرایط کنونی برای تحفظ ارزش‌های افغانی، به تمام جنبه‌ها و جوانب آن، نیاز است.

بدون هیچ تبصره و نظر، کتاب «ادب دری افغانی» را معرفی می‌کنیم. به یقین، چنانی که دیرینه‌ی این ابتکار، هموطنان را تشویق کرد با اشتراک گذاری آن، ارزش‌های ملی را اپدیت کنند، معرفی کل کتاب و لینک دانلود رایگان آن، در این روند، ارزش توجه مردم را رسیت می‌بخشد.

ذهنیت خلق آثار ادبی، در جایی که با تایید نهادهای معتبر به همراه می‌شد، در نمونه‌ای که معرفی شد، به یقین که از بحث‌های کلان ملی، نشات یافته است؛ زیرا وزارت معارف افغانستان با طرزالعمل‌ها و لواح و بدون تایید اکثریت فرهنگیان، فضلاً و ادبیان افغانستان، مجوز طبع و نشر نمی‌داده است. بنا بر این، تمام کتب منتشره‌ی وزارت معارف، به ویژه تا سالیان قبل از کودتای هفت ثور، با گونه‌ای از رعایت کیفیت و ابتکار، مجوز می‌یافتد.

مشخصات کتاب «ادب دری افغانی»:

نام: ادب دری افغانی

مؤلف: محمد حسین راضی / لیسانسیه‌ء ادبیات

ناشر: د پوهنی وزارت / د دارالتألیف ریاست

د لمپری طبع شمیر: کابل - ۱۳۵۶ / ۵۰۰ جلد

فهرست مندرجات

- باب الاسد و النور... از صفحه ۱ الی صفحه ۲۷
- از مقدمه قدیم شاهنامه یا مقدمه شاهنامه ابو منصوری... از صفحه ۲۸ الی صفحه ۲۹
- روایی ناصر خسرو... از صفحه ۳۰ الی صفحه ۳۲
- از تاریخ بیهقی... از صفحه ۳۳ الی صفحه ۳۷
- از تاریخ سیستان... از صفحه ۳۸
- اندر صاحب خبران و تدبیر های کار ملک کردن... از صفحه ۴۶ الی صفحه ۴۹
- الهی نامه خواجه عبدالله انصاری هروی... از صفحه ۴۷
- در چگونگی شاعر و شعر او... از صفحه ۴۸ الی صفحه ۵۱
- حکایت حلواگر... از صفحه ۵۲ الی صفحه ۵۴
- دیباچه گلستان سعدی... از صفحه ۵۵ الی صفحه ۶۱
- قصیده شکوایه رودکی سمرقندی... از صفحه ۶۲ الی صفحه ۶۳
- بهار بلخ... صفحه ۶۴
- ناله ی چنگ... از صفحه ۶۵ الی صفحه ۶۶
- در وصف فتوحات یمین الدوله سلطان محمد غزنوی... از صفحه ۶۷ الی صفحه ۶۸
- از دیوان فرخی سیستانی... از صفحه ۶۹ الی صفحه ۷۱
- آزرده کرد گشدم غربت جگر مرا... صفحه ۷۲
- شبی گیسو فرو هشته بدامن... از صفحه ۷۳ الی صفحه ۷۶
- در ستایش سلطان محمود... از صفحه ۷۷ الی صفحه ۷۸
- ناله از حصار نای... از صفحه ۷۹ الی صفحه ۸۰

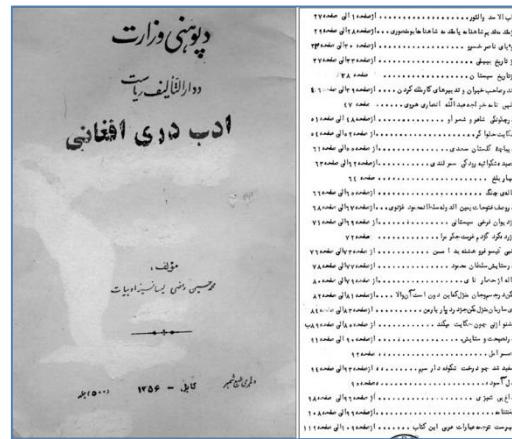
سخن در سخن / ۸۶

- مکن در جسم و جان منزل که این دون است آن والا... از صفحهء ۸۱ الى صفحهء ۸۲
- ای ساریان! منزل مکن جز در دیار یارمن... از صفحهء ۸۳ الى صفحهء ۸۴
- بشنو از نی چون حکایت می کند... از صفحهء ۸۵ الى صفحهء ۸۹
- در نصیحت و ستایش... از صفحهء ۹۰ الى صفحهء ۹۱
- قصر امل... صفحهء ۹۲
- سفید شد چو درخت شکوفه دار سرم... از صفحهء ۹۳ الى صفحهء ۹۴
- دل آسوده... صفحهء ۹۵
- داغ بی تمیزی... از صفحهء ۹۶ الى صفحهء ۹۸
- لغتنامه... از صفحهء ۹۹ الى صفحهء ۱۰۸
- فهرست ترجمهء عبارات عربی این کتاب... از صفحهء ۱۰۹
- ۱۱۲ الى صفحهء ۱۱۲

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «ادب دری افغانی» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12543>



اشعار تُركی مولوی

برداشتن سرپوش «فارسی زبان»، فاز دیگری است که در تاملات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما رونما می شود. بر این اساس، ریشه یابی هویت ها و حذف ستر آن ها، مبرمیت تلاش هایی را نشان می دهد که در خصوصیات دیموگرافی- انتکی، در کنار بیان تنوع اقوام در افغانستان، اصالت ها و فرهنگ ها را تشریح می کند.

احساس می کنیم روشنگری های یک دهه ی پسین، رخوت رسنیات را با بیداری و شگفتی، برهم زده اند. کسب امتیاز سیاسی روی وارونه های حقیقت، بی عدالتی های محض برای اقوامی بود که با استحاله ی بشری، از امتیاز تکلم به زبان مادری، محروم شده بودند.

خوب شیخانه کنش های منفی در برابر واقعیت های تنوع قومی و فرهنگی افغانستان، ماجرا را به گونه ی دیگر نیز تعریف می کند. در واقع مخالفان کثرت گرایی و تنوع قومی، کسانی اند که با رواج ظاهری زبان به اصطلاح فارسی، در علایق بزرگ نمایی آن، کوشیده اند با ستر هویت ها، موازنه ی سیاسی و اجتماعی، به گونه ی واقع شود که حداقل در چهل سال اخیر، هر چند به نفع یک اقلیت کوچک بود، اما نتوانستند از این توهمندی، به حقیقتی برستند که نهایت تحفظ آن، انحصار دولتی است که فقط با فشار مضاعف خارجی، به دست آورده بودند.

دعاوی درج هویت ها و ماهیت شعارات اغراض، مردمانی را ییدار ساخته اند که مشاهده می کنند به نام متکلم زبان، اما اصل هویت آنان تا ارزش های تاریخی نیز تحریف می شوند.

کم نیستند متحجران فرهنگی که به نام به اصطلاح فارسی زبان، به مصادره ی هویت ها و ارثیه های تاریخی دیگران می پردازند. بنا بر این، روایت های تاریخی و تالیف ماحصل فرهنگی ما، شبیه طول و

عمق تواریخ سراپا مجهول و مبهم آریایی، خراسانی، فارسی، در دایره‌ی یک گروهک کوچک تحلیل و خوانده می‌شوند. رویداد‌های ماه‌های اخیر و نضج فعالیت‌های متنوع قومی از قوم کوچک گوار در کنترکتباران دری گو، اعتراض سادات، همه و همه نشان می‌دهند که فهم مسئله‌ی هویت و اصالت، به هیچ کس اجازه نمی‌دهد به نام متکلم زبان، حقوق آنان حذف شود.

تقسیم قدرت بر اساس سهمیه بنده قومی، هرچند تضاد صریح در برابر شایسته سalarی بود، اما دیری نپایید که توده‌های مختلف مردم را به هیجان و تحرک آورده است تا با تبارز اصل هویت قومی که با موضوع متکلم زبان، تفکیک می‌شود، از حقوقی بگویند که شاید دروغ نباشد در مثالی سال هاست به نام فارسی زبان، از آنان گرفته شده اند.

بی عدالتی‌های محض، آشکار می‌سازند مردمی که گویا در امور دعاوی عدالت اجتماعی، پیشتاز اند، اما تجربه نشان می‌دهد با آرایش فارسیستی، می‌خواهند همه را حذف و حقوق شان را بخورند. گفته می‌شود در لویه جرگه‌ی قانون اساسی، پس از آن که شماری از فرهنگیان پشتوان و تُرک، طرح رسمیت زبان ترکی را پیشنهاد کردند، ملا برهان الدین ربانی، در حالی که می‌کوشید به اثر باور‌های جناحی، محور هزاره‌گی، ترکی و تاجکی ضد پشتوان‌ها بسازد، محیلاته به اطرافیانش می‌گفت، علناً مخالفت نکنید، اما هرگز هم امضاء نکید! تجلی این حقیقت، زمانی مسلم شده است که دسته‌های عظیم اقوام افغانستان، افغان ستیزان را متوجه ساخته اند که می‌بینند مناقفتش‌ها با درج هویت قومی، کاملاً به زیان شان تمام شده است. در این فرصت، نمونه‌ای از یک تلاش فرهنگی را معرفی می‌کنم که تابوهای فارسیستی را می‌شکند.

سخن در سخن / ۸۹

دکتور حسین محمد صدیق که از مفاخر ادبیات ترکی آذربایجان ایران است، در کتاب «اشعار ترکی مولوی و ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی»، واقعیتی از آن روشنگری های فرهنگی را ثابت می سازد که امروزه در جوامع ما و کشور های همسایه، کنار زدن ستر متكلّم زبان به معنی واقعیت هویت هاست.

در جایش و در زمانش، مدخل روشنگری هایی را می گشاییم که روی هزاران سند و مدرک، قضیه‌ی مفاخر کذا بی را حل کرده اند، اما تا آن زمان، مدارکی را رونمایی خواهیم کرد که در جانب دیگر واقعیت، احراز موقعیت نو برای شناخت حقایقی است که صورت تحریف اقوام تا مرز گذشته گان نیز عمق دارد.

مولوی یا مولانا، چهره‌ی جهانی دارد. بنا بر این در این تذکار، به آفرینشی رو می آوریم که اصیلیت تباری او را معرفی می کند. رباعی مشهور مولانا:

بیگانه مگویید مرا، زین کویم
در شهر شما، خانه‌ی خود می جویم
دشمن نی ام، ارچند دشمن رویم
اصلم تُرك است، اگرچه دری گویم

در نسخه‌هایی «هندی» نیز آمده است.

کتاب «اشعار ترکی مولوی...»، یافته‌هایی از تخلیقات او در ادبیات زبان مادری اش است؛ هرچند به تعییر استاد صدیق، گرایش های انسانی مولوی، میلان او به اومانیسم را ارجح می سازند، اما صراحةً شعر، اعتراض، توضیح و ترکی زده گی اندیشه ها و تخلیقاتش، همان جای خالی نگه داشته شده ای است که در جو فارسیسم، کوشیده می شود با عنصر متكلّم زبان به اصطلاح فارسی، ستر هویت ها تا ستر فرهنگ ها و تاریخ، به نفع یک جانب، تبانی شود.

سخن در سخن / ۹۰

در کتاب «اشعار ترکی مولوی...» که شاید برای جمع کثیری از افغانان شایق ادبیات، بسیار نو باشد، یافه هایی این چنینی، کمک می کنند با جست و جوی ابعاد زنده گی، هویت و آفرینش آفرینشگران زبان و ادبیات کلاسیک، وارد فازی شویم که اگر از تجمعات کنونی هویت طلبی های برحق قومی، به گذشته بازگردن، رشته های وصل، به روشنگری هایی کمک می کنند که با تضییف جریان های زیاده طلب، اما کوچک، ممکن است صحنه‌ی سیاسی افغانستان نیز پیراسته شود.

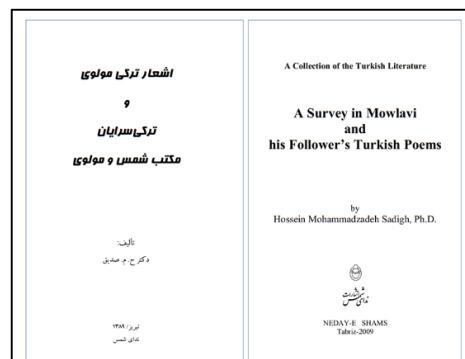
شهرت مولوی و آثارش، بحث هایی زیادی برای انتسابش را برانگیخته اند، اما بهتر است با دنبال کردن آفریده هایی آنان، به حقایقی واقع شویم که مانند کتاب «اشعار ترکی مولوی...»، نیاز به سوء برداشت طرف های درگیر انتساب و منسوب را کاهش می دهد.

آینه‌ی تمام نمای آفریده های قلمی، بهتر از هر تفسیر، ترجمه و برداشت، اگر پیراسته از اغراض باشند، مانند رباعی مشهور مولانا که هویتش را اعتراف می کند، در معنی بسيط، پذیرش حقیقت انسانی مردمانی است که انسان محور، اما خود فراموش نیستند.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «اشعار ترکی مولوی...» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12725>



مصطفی عمرزی

تذکره‌ی شاعران پشتوون

در قیال و قالی که از شر جهالت یک ناشناس، بیرون شدند، سعی کردند اثر تاریخی «پته خزانه» را با واقعیت تاریخی بزرگان و ادبیانی نیز دفن کنند که اگر در پته خزانه نفی شوند، در تاریخ، گم نمی‌شوند. کتاب «تذکرة الشعرا» یکی دیگر از کتب بسیار مهم در معرفی ادبیانی است که به زبان پشتو، شعر سروده اند. اهمیت این اثر در این است که قبل از معرفی کتاب «پته خزانه»، بخشی از شاعران دیرین پشتوان را معرفی می‌کند. به قول استاد خدمتگار، پایان تالیف این کتاب، سال ۱۳۲۰ شمسی می‌باشد.

به دنبال تذکر یک هموطن فرهنگی در حاشیه‌ی نوشه‌ی من پیرامون زنده‌گی مرحوم سراج الدین سعید(جد مادری ام) که کتاب مشترکی با مرحوم صالح محمد هوتكی دارد، متوجه شدم که کتاب «تذکرة الشعرا» که بالآخره به همت زنده یاد استاد عبدالله بختانی خدمتگار در سال ۱۳۶۶ش در کابل چاپ می‌شود، در راستای کوشش‌های صورت گرفته بود که امروزه اگر از کتاب «پته خزانه» نیز مستفید نمی‌شدیم، شرح حال زبان، ادب، نویسنده‌گان و شاعران پشتوون و پشتوزبان، هرگز محدود نیست.

خرسند از این که در جست و جو برای بازخوانی حیات بزرگان در این مورد، به اثر یکی از قلم به دستان خانواده ام رسیده ام، تاکید می‌کنم با وجود محوریت بعضی آثار، نیاز به تبیین فرهنگی، کم نیست.

افزون بر جنبه‌های مختلفی که در معرفی کتب، به زبان شناسی، جامعه شناسی، مردم شناسی و روان شناسی می‌رسیم، نگرش صاحبان اثر و کثرت آن‌ها در بعضی موارد، مانع ابهام می‌شوند. مثلاً همین کتاب «تذکرة الشعرا»، دایره‌ی اندیشه پیرامون شاعران و شعر پشتو را وسعت می‌بخشد تا مختص به یک آدرس نماند. رشته‌ی نوشه‌ه را به

گزیده ای از پیشگفتار زنده یاد استاد خدمتگار در همین کتاب
(تذکره‌ی شاعران) می‌سپارم.

«په ۱۳۶۱هـ ش کال د امیر کرور سوري د دولس سوه پنځوسمې کاليزې
په مناسبت، له دهه می نه تر لسمی هجري پېړي پورې د پښتو د شعر د
سمینار، بند و بست کیده. سمینار د افغانستان دموکراتیک جمهوریت د
علوم اکادمی له خوا د هیواد د ټولو علمی او فرهنگی موسسو په مرسته
کیده. د هیواد د ورڅانې د مسؤول سر محرر او د پښتو ژبې او ادب د
يو خدمتگار په حیثیت، ماته د سمینار د علمی مشورتی ګمیسيون د
غږیتوب ويایر را په برخه شوی. د سمینار د علمی آثارو د تاکلو او
منلو په یوه علمی کمیته کښی، مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی پیشنهاد
کړی و چه زموږ په ملي آرشیف کښی د پښتو د شاعرانو یوه خطی
تذکره شته چه تر او سه لانه د چاپ شوی او بايد د دی سمینار په
مناسبت، چاپ شي. نوموری پوهاند د تذکري د محتوا په باره کښې د
معلوماتو د ورکولو سره نظریه ورکړې وه چه خرنګه چه د هیواد
ورڅانې د پښتو ژبې او ادب د خدمت سابقه لری، نو بشایی چه دغه
کتاب د دی ورڅانې له خوا چاپ شي او خدمتگار، هغه چاپ ته برابر
کړی؛ مقدمه او تعلیقات پېړي ولیکی. د لوی استاد پیشنهاد د رایو په
اتفاق تصویب شو. ما هم د خان له خوا او هم د هیواد د ورڅانې د
مسؤول په توګه، دی علمی - ادبی خدمت ته تیاري وبنو. نو ځکه مې
وروسته په دی باره کښې دا. د. ج د انقلابی شورا د ریسہ هیات د
دارالإنشاء منظوری هم وآخستله؛ له ملي آرشیف سره رسمي مقاهمه
وشهو.

د «تذکرة الشعرا» خطی نسخه در کار لپاره ماته وسیارل شو. دا د
مرحوم سراج الدین سعید او مرحوم مولوی صالح محمد هوتك، ګډ
تالیف دی. زما د هیواد د ورڅانې کارونه بیخی دیر او وخت تنګ و.
بناغلی محترم محمد نبی سعید وفایی، د مرحوم سراج الدین سعید مشر
زوی، د مهربانی له مخه حاضر شو چه کتاب رائقل کړی. زه ترې د زړه
له کومی مننه کوم. نقل مې له اصله سره مقابله کړه. د متن د هر شاعر له

معرفی او د شعر له نمونی نه می وروسته، لازمی یادونی او تعلیقات پری ولیکل. د کتاب انتقادی متن چاپ ته تیار شو.

«تذكرة الشعرا» د ۱۹۷ تو پخوانیو پښتو شاعرانو، لنده تذکره ده. له هر شاعر سره د هغه د شعر نمونه هم شته. دا تذکره په هغه وخت کی لیکل شوی ده چه د پښتو شاعرانو پخوانی تذکره، د محمد ابن داود د هوتك «پته خزانه» لا زمونبر د هیواد د لیکوالو پوهانو لاسونو ته نه وه ورغلې، نو خکه دا د زیات اهمیت وړ تذکره ده.

د دې خبری سپینول خه ګران غوندي دی چه دا تذکره دمخته لیکل شوی ده او که «پښتانه شعرا»؟ دا له هغې خڅه اخستل شوی یا هغه له دې خڅه؟ او یا دا چه هر یو بیل بیل کارونه دی؟

په دې تذکره کښي اکثر راغلى شاعران د پښتانه شعرا په خلورو واړو توکونو کښي او خینې یې د ادبی ستوري به دواړو توکونو کښي معرفی شوي دي؛ له یو خو تنو پرته د نورو توکولو په باره کښې په «فرهنگ زبان و ادبیات پشتو» کښي لنډي یادونی شوي دي. داسي بنسکاري چه د «پښتانه شعرا» د دوو لوړیو توکونو لیکوالان له دې تذکري خڅه او ددي تذکري له هغو خڅه، یو تربله سره خبر و اوښایي چه د خینو علمي یا اداري مصلحتونو له مخه، چه ماته معلوم نه دي، په هغه وخت کښي هغه کار هم شوي دي او دا هم. مګر دواړه کارونه یو تربله سره فرق لري او درج شوي معلومات هم یو د بل په نسبت زياتي کمي لري. په «پښتانه شعرا» کي بحثونه نسبتاً مفصل دي؛ معلومات زياد دي او د شاعرانو په شاعري هم تبصره شوي دي. د شعرونو زياتي نموني راغلى دی او په ډیرو برخو کښې ماذدونه هم بنوډل شوي دي. په «تذكرة الشعرا» کښي د شاعرانو پېژندنه په لنډه توګه شوې ده؛ شعرونه هم کم او لنډ دي، خو په خینو برخو کښي داسي نوى معلومات تر سترګو کيږي چه هغه په «پښتانه شعرا» یا نورو تذکرو کښې نشته. کله کله شعرونه هم نور او نوى دي.

د «پښتانه شعرا» د دریم او خلورم توګ، د ادبی ستوري د دواړو توکونو او د «فرهنگ زبان و ادبیات پشتو» د مولفانو کارونه له دې تذکري سره هیڅ ډول ذهنی ارتباط او سابقه نه لري او یو له بل نه ماوراء او مستقل کارونه دي. په «تذكرة الشعرا» کښي داسي شاعران هم

معرفی شوی دی چه په نورو تذکرو کښی د هغو هیڅ تذکر نه دی راغلی او بیخی نوی دی.

په دې کتاب کښی د هر شاعر د پیژندي په پای کښی، ما(خدمتگار) یو خه لنډي یادونې هم لیکی دی. په دې لړ کښی دا خبره ما ضروری ګنډي ده چه د هر شاعر په باره کښی وښیم چه د هغه پیژنده په کومه چاپی تذکره کښی شوی ده او که نه؟ نورې ضروری یادونې، په تیره بیا د شاعر د بیوګرافی په برخه کښی مې هم لیکلی دی او له مفصلو حاشیو، پرتلو او خپنو خڅه مې قصداً ډډه کړې ده، خکه چه یو خو دا ییل کار دی او بل دا چه زما وخت هم لنه تنګ دی او له دې خڅه هم ډاریدم چه تر نیایی لمسي غته نه شی.

په شعرونو کښی که کومه غلط یا بې وزنی په نظر راغلی ده، هغه مې د چاپی منابعو له مځه سمه کړې ده او له خانه مې خه خوشخطی په کښی نه ده کړې. خه چه ډېر ارزښت لري، هغه د کتاب د اصلی متن چاپول دی.

دی کتاب سره د پښتو ادبیاتو په چاپی ذخیره، په تیره بیا د شاعرانو په تذکرو کښی یوه بله اضافه کېږي چه د او سنیو او راتلونکو ادب خیړونکو او د ادبیاتو د تاریخ لیکونکو ته په کاریږي. زه نور خه نه وايم او ګران او بناعلی لوستونکی د دې اثر له مولفانو سره اشنا کوم.

سراج الدین سعید:

مرحوم سراج الدین سعید د ملا منهاج الدین آخوند زوی او د ملا عین الدین لمسي دی. د دوى کورني د ننګرهار د روډاتسو د ولسوالی د مزینې په ایساکر کښی یوه درنه مشهوره کورنۍ ده چه د دینې علومو د خدمتونو له امله، خلکو کښی محبوبیت لري. د دوى کلی «آخوند کلی» نومېږي.

سراج الدین سعید د ۱۳۱۹هـ ق د محرام الحرام په میاشت د کابل بشار په ده افغانانو کښی زېږيدلی دی. په دې وخت کښی د هغه پلار په کابل کښی رسمي وظیفه درلودله.

سراج الدین سعید، لوړنۍ زده کړه په کابل کښی د خپل پلار تر نظر لاندې کړې ده. بیا پلار دی ننګرهار ته خپلې پلنۍ سیمې ته استولی

دی چه هلتہ هم د دینی علومو زده کړه وکړی او هم د اولس له دود دستور، اخلاقو، عاداتو او راشه درشه سره بلد شی. ده هلتہ د ایساړک په زاړه کلی کښې له ملا احمد جان خڅه: فقهې، حدیث، تفسیر او همدرانګه صرف، نحو، منطق، د دینی علومو ادب او بلاغت درسونه وویل. ملا احمد جان د هغې سیمې د دینی علومو نومور عالم او مدرس و چه د ننګرهاړ د اکترو سیمو طالب العلمان د دینی علومو د زده کړی لپاره ورته راتلله. سراج الدین سعید هلتہ له هغه سره هم درس وايې او هم د خپل کورو کلی د خلکو له اجتماعی، اقتصادي او کولتوری ژوند سره اشنا کيده. هغه دولس کاله وروسته کابل ته راغی. په دې وخت کښې شپاپس کلن و. له مرحوم شاه محمد کندھاری سره یې د خارجه چارو په وزارت کښې د شاګرد په توګه په کار پیل وکړ. (په هغه وخت کښې مکتبونه دومره نه وو. باسواده ځوانان په رسمي ادارو کښې یو خه موده د شاګرد په توګه کار کاوه. له کارنو سره تر بلدیا وروسته په رسمي وظایفو مقرریدل).

له نوموري خڅه یې د لیکوالی چاری هم زده کولی. وروسته هغه خپله لور هم سعید ته په نکاح ورکړه. په دې وخت کښې سعید له قاری عبد الله ملک الشعرا خڅه هم د ادبی علومو زده کړه کوله. د س. سعید لومړنۍ رسمي وظیفه د کابل د عربی مدرسي د لیک او املا معلمی وه. خه موده وروسته بیا د خارجه چارو د وزارت د سرحدی چارو د مامور په توګه وټاکل شو.

په هغه ورڅو کښې چه علی احمد خان د افغانستان او برتانیې ترمنځ د جګري د مtarکي او د افغانستان د استقلال په باره کښې د خبرو لپاره هند ته تللى و، س. سعید د هغه لیکونو د استولو مسؤول او موظف و چه د افغانی حکومت له خوا علی احمد خان ته لیږل کيدل. همدرانګه کله چه د پورتنيو خبرو لپاره محمود یېګ طرزی موظف شوی و، س. سعید به د هغه لیکونه هم موظفو مقاماتو ته او د مقاماتو رسمي لیکونه هغه ته استول. نوموري یو کال په دې وظیفه کښې پاته و. بیا د امان الله شاه دفتر ته وبلل شو او د وزیرانو د شورا په دارالانشا کښې ماموریت او وظیفه ور په غاره شو. دې وظیفې بې خو کاله دوام وموند. کله چه د امان الله شاه قدرت مخ په څوره شو او کله چه د حبیب الله (د سقاو د

زوی) طرفداران د کلات په سیمه یرغل وکړ او د کندهار د حکومت واګی علی احمد خان ته وسپارل شول، نو س. سعید د هغه د منشی په حیث مقرر شو. له علی احمد خان سره یې اريکې یوه ورخ کار وکړ. بیا ترې پت شو. له ئینو ملګرو سره له کندهار نه د ریگ په لار چمن ته، له هغه خایه کويتی ته او بیا کراچی ته ولاړ. هلته یې دوه میاشتې تیرې کړې او بیا ایران ته ولاړ. کله چه د اغتشاش دوره تیره شوه، بيرته هیواد ته راستون شو او د دولت د مامور په توګه یې په کار پیل وکړ. په ۱۳۴۲هـ ش کال د ده د رسمي وظيفو ۳۳ کاله تیر و او د لوړۍ معین لوړۍ رتبې ته رسیدلې و. د همدي کال د قوس په میاشت وفات او د کابل د شهدائي صالحین په هدیره کښې په درناوی، خاورو ته وسپارل شو.

مرحوم سراج الدین سعید، سر بیره پر دینی علومو، دڅل وخت د اجتماعی پوهنو پراخه مطالعه هم درلودله. په پښتو او دری ژبو د خواړه او روان قلم خاوند و. په عربی، ترکی او اردو ژبو به پوهیده او له انګریزی نه یې هم استفاده کوله. د ده همزولو همعصر و افغانی پوهانو او لیکوالو ورته دیو پوه او فاضل انسان په حیث په درانه نظر کتل.

د «اوسنی لیکوال» د کتاب مولف، د س. سعید له وفات نه یوه دوه کاله دمځه د هغه په باره کښې لیکلې دی: «بناغلی سعید، یو مخې، خوش صحبته، خنده رویه او آشنا پرسته سړی دی. مجلس، به تو د ولای شی او له بد نیت، کینې او حسد سره آشنا نه دی.

بناغلی سعید، شعر نه وايې، خو نثر یې ډیر پوخ دي. د پښتو ژې د نهضت او پرمختګ ټینګ طرفدار دي او په دي لاره کښې د ده نظریه دا ده چه په پښتو کښې باید به نړونه ولیکل شی او د پښتو لیکوالو ترمنځ د ادبی وحدت روحيه ټینګه شی او پښتنه لیکوال زیار وباسی چه د پښتو سوچه او زایه لغات رازوندی کا».

د س. سعید د لیکنو او آثارو په باره کښې به د ده له هغې اتوبیوگرافی نه خو کرښې وړاندې کړو چه «اوسنی لیکوال، دوهم توک، ۱۳۴۱» کښې چاپ شوې ده.

سخن در سخن / ۹۷

«له عربی، ترکی، اردو خخه په فارسی او پښتو به ترجمه کړای شم، خو د دغۇژبو په محاوره کې مرني نه يم.

زه دوه کتابونه په پارسو او ځینې افسانې په پښتو د خانه سره لرم، چه لا تر اوسه د هغو د چاپ او خپرولو، موقع په لاس راغلې نه ده.
زما زیاتی مقالې په پارسو او پښتو په اصلاح او انیس او نورو اخبارو کې چاپ شوی او ځینې مقالې او افسانې د کابل په مجله او په ځینو سالنامو کې شته دي.

که خه هم زه په خپله چندیانی سړۍ نه يم او عقلی خیره می لکه ظاهري قيافه د کتلوا وړن نه ده، خو بیا هم زما لیکنی انتقادی خواوې ډیری لري، نو څکه لکه شرل شوی مامور، خوک ورته په خپله اخبارو کې خای نه ورکوي». . . .

د س. سعید یو ګټور اثر، دغه «تذكرة الشعرا» کتاب دی چه له مرحوم مولوی صالح محمد هوتك سره یې په ګډه لیکلې دی، خود هغه په باره کښې یې نه په خپله خه یادونه کپری ده، نه د «اوسنی لیکوال» او نه کوم بل لیکوال. هغه نور تالیفات هم لري، لکه دری ژبه کښې: ۱- پرسش و پاسخ، ۲- اصول تربیت او نور.

لکه خرنګه چه س. سعید په خپله لیکلې او ما په خپله لیدلې او لوستلى دی، د نوموري لیکوال زیاتی اجتماعی مقالې، ادبی نشوونه او افسانې (داستانونه) د ھیواد په مطبوعاتو، په تیره بیا په «کابل» مجله او «کابل کالنى» کښې چاپ شوی دی. خومره به بنه وي که زمونږ څوان ادب خیرونکی نسل، هغه راټول او له خپرخوا او تبصرو سره چاپ کپری». هر چند مقاطعه تاریخي، ویژه ګې عددی دارند، اما زبان و ادبیات، بحث یک شبه نیستند. زبانی که امروزه به نام پشتو می شناسیم و دارای تداخل لغوى از زبان های دیگر نیز است، در حالی به یک وسیله ی مهم افهام و تفہیم مبدل شده که برای رسیدن به این جا، حداقل نیازمند هزار سال تحول، پالایش و استحاله بود. کلمات زیادی اند که از زبان های دیگر در پشتوى امروزى تحلیل می روند و با تاثیر از مصوبت ها و مخرج ها، شکل پشتو به خود می ګیرند.

ما می دانیم که به دلیل نبود ذهنیت های شدید عصیت قومی در گذشته‌ی ما، زبان و ادب پشتو بیشتر در برابر زبان های دری، ترکی و عربی که در کنار عرصه‌ی سیاست، مورد استفاده‌ی انسانی نیز داشته‌اند و دارند، در مقاطعی تنها در حد مصرف قومی می مانند. یعنی تا زمان نیاز به عمومیات معارف که با مکتب و پوهنتون توام می شوند، زبان و ادب پشتو بیشتر در خانه‌ها، خلوت‌ها و مخاطبان خاص (قوم) مانده‌اند. به این لحاظ، واکاوی زبان و ادب پشتو را در زمینه‌ی قومی، ژرفتر دنبال کنیم. من یقین دارم هنوز خیلی زود است به آثاری بررسیم که در خلوت‌های قومی ما از قرن‌ها باقی مانده‌اند و چون در رسیمات سیاسی، تبادل نمی شدن، مدفون گشته‌اند.

تشهیر کنونی زبان و ادب پشتو به این دلیل نیز است که مصرف سیاسی دارد. در برآمد سیاسی - تاریخی بزرگان ما، آن چه به ویژه‌گی می افزاید، توانایی‌های فرهنگی اکثریت قریب به اتفاق بزرگان پشتون است که در هر نوع نقش اجتماعی و سیاسی، تبحر و احاطه‌ی خود به فرهنگ را نیز به نمایش گذاشته‌اند. فکر کنید اعلیٰ حضرت احمد شاه بابا که به چند زبان آگاهی داشت و شاعر بزرگ زبان‌های پشتو و دری است، می توانسته مفاهیمی را کتمان کند که در رابطه به تخلیق قومی، میراث فرهنگی او در شعر پشتو اند؟ اگر تخلیق ادبیات قومی آنان مخاطب نمی داشت، باید تحت تاثیر رسیمات زبان‌های دری، ترکی و عربی، چنانی که بسیاری از ادبیان دیگر مشهور اند، مهارت ادبی خویش را وقف زبان‌های دیگر می کردند. عمدۀی آثار مولانای ترک، به زبان دری می باشد. ابو علی سینا، اکثر آثار خویش را به عربی نوشته است.

نمی توان گرایش به حُب قومی را نادیده گرفت. ضرورت به تخلیق قومی در میان بزرگان ما حتی در شرایطی که خواننده منوط به دربار،

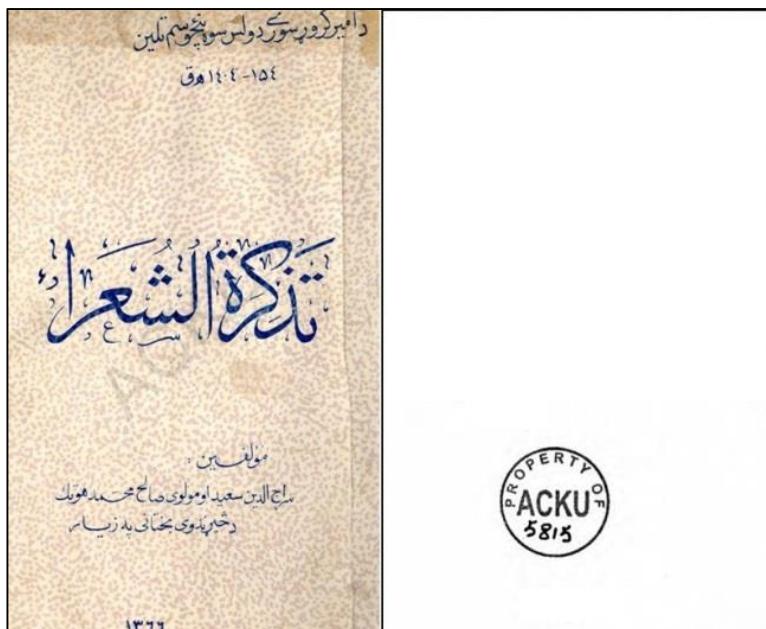
سخن در سخن / ۹۹

حلقه و جرگه بود (یعنی بسیار عام نبود) از عوامل مهم رشد ادب و زبان پشتون، شمرده می شود.

خوشحال بابا با هیجان و علاقه ای پشتون می گوید که در ورای اشعار او، توجه به مخاطبانی که مشتاق ادبیات زبان خودشان بوده اند، قرن ها بعد از آن زمان که پشتون، یکی از دو زبان رسمی افغانستان می شود و به مهمترین وسیله‌ی افهام و تفہیم در پشتونخواهی بزرگ، مبدل شده، دیگر هرگز حاشیه‌ی نشده است.

از طریق لینک زیر، کتاب «تذكرة الشعرا» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12787>



تنها صداست که می ماند!

در روزگار ما، یادمان‌ها نیز تغییر یافته‌اند. در گذشته کتبه، کتاب، نقاشی، پیکرتراشی و یا روایت شفاهی، شرح حال می‌بود. صنعتی شدن با دست آورده‌های عجیب، انسان را از دنیای تخیل، به واقعیت‌های قابل لمس آورد. در قرن ۱۸، ژول ورن فرانسوی، بسیاری از پدیده‌های تحقیکی را که بعداً اختراع می‌شدند، در قالب داستان‌ها خلق می‌کرد. با اعتقاد به باور‌ها، گاهی برای جویای احوال رفته گان می‌روم. در منطقه‌ی شهدای صالحین، در دو حضیره‌ی خورد و بزرگ، بسیاری از اعضای خانواده‌ی من دفن استند.

تردد در دنیای رفته گان، برای اهل اندیشه، معانی بسیار دارد. در زیر سنگ‌ها، لوایح و پنجره‌ها، هزاران تنی آرمیده‌اند که روزی در دنیای ما، به آن جا می‌رفتند و برای قبل از خودشان دعا می‌کردند.

از مسیر زیارت معروف به پنجه‌ی شاه، دوباره باز می‌گشتم که از دور چشم به آرامگاهی با آبده‌ی کوچک گبده‌ی به چشم آمد و ذهنم در تداعی، زود به یاد هنرمند جاودانه رسید. آن جا، مقبره‌ی زنده‌یاد احمد ظاهر بود. تا آن زمان، هرگز به آرامگاه او نرفته بودم. با وجود سال‌ها تردد در شهدای صالحین، متوجه آن جا نمی‌شوم. رفتم و در گوشه‌ای در حالی که حقیقت اسفبار توده‌های فلک زده (معتاد و فاسد) پخش بود، حتی از آمدن، رفتن و عکاسی من جانخوردن. در آن جا زیر سنگ سیاه، عزیزی خفته است که در خموشی‌های امروز، به راستی که به این شعر فروغ فرخزاد رسیده بود:

مرگ من روزی فرا خواهد رسید
در بهار روشن از امواج نور
در زمستان غبارآلود و دور
یا خزان خالی از فریاد و شور

مرگ من روزی فرا خواهد رسید:
روزی از این تلخ و شیرین روز ها
روز پوچی همچو روزان دیگر
سایه از امروز ها، دیروز ها!
دیده گانم همچو دلان های تار
گونه هایم همچو مرمر های سرو
ناگهان خوابی مرا خواهد ربود
من تهی خواهم شد از فریاد درد
من خزندم آرام روی دفترم
دست هایم فارغ از افسون شعر
یاد می آرم که در دستان من
روزگاری شعله می زد خون شعر
خاک می خواند مرا هر دم به خویش
می رساند از ره که در خاکم نهند
آه! شاید عاشقانم نیمه شب
گل به روی گور غمناکم نهند
لیک دیگر پیکر سرد مرا
می فشارد خاک دامنگیر!
بی تو، دور از ضربه های قلب تو
قلب می پوسد آن جا زیر خاک
بعد ها نام مرا باران و باد
نرم می شویند از رخسار سنگ
گور من گمنام می ماند به راه
فارغ از افسانه های نام و ننگ
با قرائت این شعر، گویی در امواج آهنگی که می شنویم، صدای رسای
احمد ظاهر، آن را آهنگین می ساخت.

در زمان حاکمیت ملا برهان الدین ربانی، کتاب کوچکی در قطع جیبی در کابل منتشر شد که تقریباً جایی نبود اگر کسی کتاب می فروخت، از این کتاب نفروخته باشد.

پس از بازگشت از منطقه‌ی شهدای صالحین، به دفتر الحاج اسدالله دانش مشهور به اسد سابی/ صافی رفتم. از دانش صاحب خواستم کتاب «تنها صداست که می ماند» را برایم بدهد. در برابر کنجکاوی اش که چه کار دارم؟ پرسیدم: از این کتاب، چه قدر منتشر و چند نوبت چاپ کرده اید؟ او پس از اندکی تامل گفت: شاید در حدود ۸۰۰ هزار جلد از این کتاب را فروخته باشیم. همچنان افزود، افزون بر این، شاید در حدود ۲۰ بار در هزاران جلد از سوی دزدان فرهنگی به گونه‌ی غیر قانونی نیز چاپ شده باشد.

بیست سال پس از نشر نخست کتاب «تنها صداست که می ماند»، با آن چه دانش صاحب تذکر داد، می توان روی رقم یک میلیون جلد، فکر کرد.

کتاب کوچک جیبی، چه رازی داشت که شاید پُر فروش ترین کتاب تاریخ افغانستان بوده باشد؟ نشر نخست کتاب «تنها صداست که می ماند»، در حاکمیت نحسی به بازار آمد که در مدت کوتاه، خانمان مردم را برباد داد.

در این کتاب کوچک، خاطرات خوش مردم با صدایی تداعی می شد که در آن روزگار، بی عزت، بی خانه، بی حیثیت و بی کشور نبودند. شاید این خوانش سیاسی، اندکی کژ باشد، اما سال‌ها پس از پایان حاکمیت‌های پیش از هفت ثور، راحت و رفاه، اگر خاطرات خوش مردم نباشند، واقعاً وجود دارند؟

احمد ظاهر، نام سیاسی نیست. بنا بر این، خاطرات او در کتاب گونه‌ی کوچک، به حس زیبایی و هنری مرتبط می شود. شما اشعار و سروده‌های زیادی را شنیده اید که در آهنگ‌های بسیار، مستعمل می شوند،

سخن در سخن / ۱۰۳

اما همین اشعار و سروده‌ها، اگر سوا از موسیقی و آواز در خطوط کتاب یا نوشه‌ای خوانده شوند، تداعی آن‌ها با آهنگ و موسیقی، به کیفیتی می‌انجامد که از شکفتی‌های کتاب کوچکی استند که در افغانستان، ریکارد فروش و تیراز دارد.

شهرت زنده یاد احمد ظاهر، به فرامرز‌های افغانستان می‌رسد. در تاجکستان، همه ساله از او به حیث خواننده‌ی مردمی، یاد می‌کنند. سفر‌هایش به ایران، خاطرات عجیب هنرمندان ایرانی است که در واقع شور و حال هنرمندی را یافته بودند که مانند نداشت. در افغانستان، جای

احمد ظاهر، در قلعه‌ی حرمت، به تار و پود مردم، بسته است.

کتاب «تنهای صداست که می‌ماند»، در هر برگ، امواج آهنگینی دارد که با قرائت هر شعر و هر سروده، گویی آواز و موسیقی در صفحات کتاب، ضبط شده‌اند.

«تنها صداست که می‌ماند»، از ویژه‌گی یادمان روزگار ماست که گذشته را در مازاد فکر انسانی، پس از آن که رنگ ماشینی و صنعتی گرفت، ثبت می‌کند. در روزگار ما، تاریخ در قالب‌های متنوع به آینده می‌رود و در سطوح آن، به هزاران خاطره‌ای می‌ماند که پس از آن، تاریخ رانیز می‌شنوند و می‌بینند.

با تورق صفحات کتاب کوچک، آهنگ‌هایی موج می‌زنند که هیچ افغان زنده دل، با فرهنگ، متمدن و دوستدار هنر، اگر باری شنیده باشد، فراموش نمی‌کند.

در کتاب «تنها صداست که می‌ماند»، صدای زنده یاد احمد ظاهر، با تداعی امواج آهنگین، گویی به وسیله‌ای می‌ماند که هرچند کتاب است، اما نوا و صدا دارد. این رمز کتاب در خاطرات روز‌های خوش مردم ما، آوای تاریخ است که در آن برده، روزگار افغانان را در آسوده‌گی‌های زنده‌گی، به الوان معنی آراسته می‌کرد.

غم ها و خوشی ها در صدایی که جاودانه است، سیر حیات میلیون ها
افغانی هستند که اگر تاریخ نباشد، قصور ما از درک گذشته‌ی خوش،
به جایی نمی‌رسد.

چه کسی، آن تاریخ را فراموش می‌کند؟ گزیده‌هایی از اشعار آهنگین
کتاب «تنها صداست که می‌ماند»!
حافظ:

ای پادشه خوبان! داد از غم تنها‌ی
دل بی تو به جان آمد، وقت است که بازآی!
دایم گل این بوستان، شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی!
دیشب گله زلفش با باد همی‌کردم
گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودایی
صد باد صبا این جا با سلسله می‌رقصدند
این است حریف ای دل تا باد نپیمایی
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایاب شکیایی
یا رب به که شاید گفت این نکته که در عالم
رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی
ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی
ای درد توام درمان در بستر ناکامی
و ای یاد توام مونس در گوشه تنها‌ی
در دایره قسمت ما نقطه‌ی تسليمیم
لطف آن چه تو اندیشی، حکم آن چه تو فرمایی
فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
کفر است در این مذهب، خودبینی و خودرایی

سخن در سخن / ۱۰۵

زین دایرهء مینا، خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی
حافظ شب هجران شد، بوی خوش وصل آمد
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی

لار شه ننگرهار ته کمیس تور ماته راوه
تازه تازه گلونه دری خلور ماته راوه

لاهوتی:

تنیده یاد تو در تار و پودم میهن ای میهن!
بود لبریز از عشق و وجودم میهن ای میهن!
تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی!
فدا نام تو بود و نبودم میهن ای میهن!
فزون تر گرمی مهرت اثر می کرد چون دیده
به حال پُر عذابت می گشودم میهن ای میهن!
به هر مجلس به هر زندان، به هر شادی به هر ماتم
به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن!
اگر مستم اگر هوشیار، اگر خوابم اگر بیدار
به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن!
به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید
من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن!

حافظ:

گر زلف پریشانت در دست صبا افتاد
هرجا که دلی باشد در دام بلا افتاد
ماکشتهی صبر خود در بحر غم افکندیم
تا آخر از این طوفان هر تخته کجا افتاد

هر کس به تمنای فال از رُخ او گیرد
بر تختهء فیروزی تا قرعه کرا افتاد
گر زلف سیاهت را من مشک ختا گفتم
در تاب مشو جانا در گفته خطأ افتاد
آخر چه زیان افتاد سلطان ممالک را
کو را نظری روزی بر حال گدا افتاد
آن باده که دل ها از غم دهد آزادی
پُر خون جگر گردد چون دور بما افتاد
احوال دل حافظ از دست غم هجران
چون عاشق سرگردان کز دوست جدا افتاد

مولوی:

من مست و تو دیوانه، ما را که برد خانه
صد بار ترا گفتم کم خوردو- سه پیمانه
در شهر یکی کس را هشیار نمی بینم
هر یک بتر از دیگر شوریده و دیوانه
جانا به خرابات آتا لذت جان بینی
جان را چه خوشی باشد بی صحبت جانانه
هر گوشه یکی مستی دستی زده بر دستی
وان ساقی هر هستی با ساغر شاهانه
تو وقف خراباتی، دخلت می و خرجت می
زین وقف به هشیاران مسپار یکی دانه
ای لولی بربط زن! تو مست تری یا من؟
ای پیش چو تو مستی افسون من افسانه
از خانه برون رفتم مستیم به پیش آمد
در هر نظرش مضمر صد گلشن و کاشانه

چون کشتی بی لنگر کثر می شد و مژ می شد
و زحسرت او مرده صد عاقل و فرزانه
گفتم ز کجایی تو؟ تسخر زد و گفت ای جان!
نیمیم ز ترکستان، نیمیم ز فرغانه
نیمیم ز آب و گل، نیمیم ز جان و دل
نیمیم لب دریا، نیمی همه دردانه
گفتم که رفیقی کن با من که منم خویشت
گفتا که بنشناسم من خویش ز بیگانه
من بی دل و دستارم در خانه خمارم
یک سینه سخن دارم هین شرح دهم یا نه
در حلقه لنگانی می باید لنگیدن
این پند ننوشیدی از خواجه علیانه
سر مست چنان خویی کی کم بود از چوبی
برخاست فغان آخر از استن حنانه
شمس الحق تبریزی از خلق چه پرهیزی
اکنون که در افکنیدی صد فتنه فتانه

در کنج دلم عشق کسی خانه ندارد
کس جای در این کلبه ویرانه ندارد
دل را به کف هر که نهم باز پس آرد
کس تاب نگه داری دیوانه ندارد
در بزم جهان جز دل حسرت کش مانیست
آن شمع که می سوزد و پروانه ندارد
گفتم مه من از چه تو در دام نیافتادی
گفتا چه کنم دام شما دانه ندارد
در انجمان عقل فروشان ننهم پای

دیوانه سر صحبت پروانه ندارد
تا چند کنی قصه ز اسکندر و دارا
دو روزه عمر این همه افسانه ندارد

فروغی بسطامی:

تا به جفاایت خوشم، ترک جفا کردهای
این روش تازه را تازه بنا کردهای
راه نجات مرا از همه سو بستهای
قطع اميد مرا از همه جا کردهای
دوش ز دست رقیب ساغر می خوردهای
من به خطا رفتهام یا تو خطا کردهای
قامت یکتای من گشته دوتا چون هلال
تا تو قرین قمر زلف دوتا کردهای
گر نه تو را دشمنی ست با دل مجروح من
حال سیه را چرا غالیه سا کردهای
حلقهء آزاده گان تن به بلا داده اند
تا شکن طره را دام بلا کردهای
کار فروبستهام هیچ گشايش ندید
تا گره زلف را کار گشا کردهای
من ز لبت صد هزار بوسه طلب داشتم
هر چه به من دادهای وام ادا کردهای
من به جگر تشهنه گی ثانی اسکندرم
تالب جان بخش را آب بقا کردهای
حضر مبارک قدم سبزه خط تو بود
کز اثر مقدمش میل وفا کردهای
با خبر از حال ما هیچ نخواهی شدن

سخن در سخن / ۱۰۹

تا نکند با تو عشق آن چه به ما کرده‌ای
شاید اگر خوانمت فتنه دوران شاه
بس که ز قد رسا فتنه پا کرده‌ای
ناصر دین شاه راد آن که بدون ابر گفت
معدن و دریا گریست بس که عطا کرده‌ای
آن بت آهو نگاه از تو فروغی رمید
نام خطش را دگر مشک خطا کرده‌ای

عماد خراسانی:

گر چه مستیم و خرایم چو شب های دگر
باز کن ساقی مجلس سر مینای دگر
امشبی را که در آنیم غنیمت شمریم
شاید ای جان نرسیدیم به فردای دگر
مست مستم، مشکن قدر خود ای پنجه غم
من به میخانه ام امشب تو برو جای دگر
چه به میخانه، چه محراب حرام باشد
گر به جز عشق توام هست تمنای دگر
تا روم از پی یار دگری می باید
جز دل من دلی و جز تو دلارای دگر
نشیننده است گلی بوی تو ای غنچه ناز
بوده ام ورنه بسی همدم گل های دگر
تو سیه چشم چو آثی به تماشای چمن
نگذاری به کسی چشم تماشای دگر
باده پیش آر که رفتند از این مکتب راز
اوستادان و فروندن معمای دگر
این قفس را نبود روزنی ای مرغ پریش

سخن در سخن / ۱۱۰

آرزو ساخته بستان طرب زای دگر
گر بهشتی سست رخ تست نگارا که در آن
می توان کرد به هر لحظه تماشای دگر
از تو زیبا صنم این قدر جفا زیبا نیست
گیرم این دل نتوان داد به زیبای دگر
می فروشان همه دانند عمامدا که بود
عاشقان را حرم و دیر و کلیسای دگر

غلام رضا قدسی:

کاش بودم لاله تا جویند در صحرا مرا
کاش داغ دل هویدا بود از سیما مرا
کاش بودم چون کتاب افتاده در کنجی خموش
تا نگردد رو به رو جز مردم دانا مرا
کاش بودم همچو عنقا بی نشان در روزگار
تا نییند چشم تنگ مردم دنیا مرا
کاش بودم شمع تا بهر رفاه دیگران
در میان جمع سوزانند سر تا پا مرا
کاش بودم همچو شبیم تا میان بوستان
بود هر شب تا سحر در دامن گل جا مرا
کاش قدسی از هوا پُر می شدم همچو حباب
تا بهر جا جای می دادند در بالا مرا

استاد خلیلی:

ناله بدل شد گره، راه نیستان کجاست؟
خانه قفس شد به من، طرف ییابان کجاست؟

اشک به خونم کشید، آه به بادم سپرد
عقل به بندم فکند، رخنه ی زندان کجاست؟
گفت پناهت دهد، در ره آن خاک شو
آن که شدم در رهش خاک، بگو آن کجاست؟
روز به محنت گذشت، شام به غربت سحر
ساقی گلچهره کو؟ نعرهء مستان کجاست؟
در تف این بادیه، سوخت سراپا تنم
مزرعم آتش گرفت، نم نم باران کجاست؟
موج نلرزد به آب، غنچه نخندد به باع
برگ نجنبد به شاخ، باد بهاران کجاست؟
خوب و بد زنده گی، بر سر هم ریختند
تا کند از هم جدا، بازوی دهقان کجاست؟
برق نگه خیره شد، شوق ز دل رخت بست
خانه پُر از دود شد، مشعل رخshan کجاست؟
ناله شدم، غم شدم، من همه ماتم شدم
آن دل خرم چه شد؟ آن لب خندان کجاست؟
ابر سیه شد پدید، باز به چرخ کُهن
اختربرج ادب، مرد سخنران کجاست؟
هم نظر بو علی، هم قدم بو العلا
هم نفس رود کی، هم دم سلمان کجاست؟
مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نامجوست
نام چو جاوید شد، مردنیش آسان کجاست

او به درته راویم سا به در پخوم
یاره خم درسره خانه دی ورانه شه جوگی
یار می هندوزه مسلمان یم

سخن در سخن / ۱۱۲

د يار د پاره درمسال جارو کومه
په قلا دوي کوتري ناستي
يوبي ويشتل کري بل يي خان سينگارونه
ديوال سورى کره گوتى راکره
پلار مي ختيگر دى بيا به جور کري ديوالونه

پارسا تويسركاني:

باز آمدی اي جان من جان ها فدائی جان تو
جان من و صد همچو من قربان تو قربان تو
من کز سر آزاده گي از چرخ سرپيچиде ام
دارم کنون در بندگي سر بر خطر فرمان تو
آشته همچون موی تو کار من و سامان من
مست است همچون بخت من عهد تو و پيمان تو
مگذار از پا افتم اي دوست دستم را بگير
روي من و در گاه تو دست من و دامان تو
گفتی که جانان کيم؟ جانان من جانان من
گفتی که حيران کي اي؟ حيران تو حiran تو
امشب اگر مرغ سحر خواند سرود می خوانمش
چون بار ها بربست لب او درشب هجران تو
با بوسه از آن دولب اکرام را اتمام کن
هر چند باشد پارسا، شرمنده احسان تو

سيمين بهبهاني:

چون درخت فروردین، پرشکوفه شد جانم
دامني ز گل دارم، بر چه کس بيافشانم؟

سخن در سخن / ۱۱۳

ای نسیم جان پرور! امشب از برم بگذار
ورنه این چنین پُر گل تا سحر نمی مانم
لاله وار خورشیدی در دلم شکوفا شد
صد بهار گرمی زا سر زد از زمستانم
دانهء امید آخر شد نهال بار آورد
صد جوانه بپدا شد از تلاش پنهانم
بوی یاسمن دارد خوابگاه آغوشم
رنگ نسترن دارد شانه های عریانم
شعر همچو عودم را آتش دلم سوزد
موچ عطر از آن رقصد در دل شبستانم
کس به بزم میخواران حال من نمی داند
زان که با دل پُر خون چون پیاله خندانم
در کتاب دل سیمین، حرف عشق می جویم
روی گونه می لرزد سایه های مژگانم

راکره شراب د سرو لبانو صنم
نظر لره په عاشقانو صنم
ساقی د مینې په انگار یمه زه
همپیش د مینې خریدار یم زه
مکره ستم په عاشقانو صنم
نظر لره په می خورانو صنم

فروغی بسطامی:

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را
کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیت نکرده ای که شوم طالب حضور
پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
چشمم به صد مجاهده آینه‌ساز شد
تا من به یک مشاهده شیدا کنم تو را
بالای خود در آینه‌ء چشم من ببین
تا با خبر ز عالم بالا کنم تو را
مستانه کاش در حرم و دیر بگذری
تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم تو را
خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکتم
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را
گر افتاد آن دو زلف چلپا به چنگ من
چندین هزار سلسله در پا کنم تو را
طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند
یک جا فدای قامت رعنای کنم تو را
زیبا شود به کارگه عشق کار من
هر گه نظر به صورت زیبا کنم تو را
رسوای عالم شدم از شور عاشقی
ترسم خدا نخواسته رسوا کنم تو را
با خیل غمزه گر به وثاقم گذر کنی
میر سپاه، شاه صف‌آرا کنم تو را
جم دستگاه ناصردین شاه تاجور
کز خدمتش سکندر و دارا کنم تو را
شعرت ز نام شاه، فروغی شرف گرفت
زیبد که تاج تارک شعراء کنم تو را

بهادر یگانه:

خرابم ز مستی خرابم خدا یا

شرابم سراپا شرابم خدایا
ره کعبه از هر بیابان که پرسم
دهد خار صحراء جوابم خدایا
به هر سینه ای سر نهم ناله خیزد
غمم، حسرتم، التهابم خدایا
ز دیدار من دیده آزرده گردد
مگر چهره آفتابم خدایا
من از بی وفایان وفا چشم دارم
به دنبال نقش سرابم خدایا
مرا شاید از شعله ها آفریدی
که سرتا به پا پیچ و تابم خدایا
چنان در دل اشک ها غرق گشتم
که از غم چو نقشی بر آبم خدایا
ز هر موج ویران شود خانه من
به دریای هستی حبابم خدایا
دلم شکوه از ماه و پروین ندارد
من از خویشتن در عذابم خدایا
چو موجم سراسر خروشم الهی
چو بادم سراپا شتابم خدایا
ز رویای هستی به جز غم ندیدم
همین بود تعبیر خوابم خدایا

سیمین بهبهانی:

ز چه جوهر آفریدی دل داغدار ما را
که هزار لاله پوشد پس از این مزار ما را

تن ما چرا بسوزی که خود این گناه کردی
تو که بوسه گاه کردی لب پُر شراب ما را
چو نسیم آشنایی ز کدام سو وزیدی
تو که بی قرار کردی همه لاله زار ما را
ز سرشک نم فشاندم به بنفسه زار دوری
که ز بوته ها بچینی گل انتظار ما را
منم آن شکسته سازی که تو ام نمی نوازی
که فغان کنم ز دستی که گسسته تار ما را
ز کویر جان سیمین نه گل و نه سبزه روید
دلِ رنگ و بو پسندت چه کند بهار ما را

ملک الشعرا بهار:

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید
قفسم بُرده به باغی و دلم شاد کنید
فصل گل می گذرد هم نفسان بهر خدا
بنشینید به باغی و مرا یاد کنید
عندلیان! گل سوری به چمن کرد ورود
به شاباش قدومش همه فریاد کنید
یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان
چون تماشای گل و لاله و شمشاد کنید
هر که دارد ز شما مرغ اسیری به قفس
برده در باغ و به یاد منش آزاد کنید
آشیان من بی چاره اگر سوخت چه باک
فکر ویران شدن خانه صیاد کنید
شمع اگر کشته شد از باد مدارید عجب
یاد پروانه هستی شده بر باد کنید

سخن در سخن / ۱۱۷

بیستون بر سر راه است مباد از شیرین
خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید
جور و بی داد کند عمر جوانان کوتاه
ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید
گر شد از جور شما خانهء موری ویران
خانهء خویش محالست که آباد کنید
کنج ویرانهء زندان شد اگر سهم بهار
شکر آزادی و آن گنج خدا داد کنید

خان جان مقبل:

بنازم قلب پاکت مادر من
بگردم دور خاکت مادر من
سیاه شد روزگار من سیاه شد
خدایا مادرم از من جدا شد
نیودم لحظه جان کندن تو
نبود دستم به دور گردن تو
فلک با من چرا این ناروا کرد
که یکدم مادرم از من جدا کرد



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۱۱۸



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۱۱۹



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۱۲۰



مصطفی عمرزی

خلاف برداشت های معمول

از زمینه‌ی سیاسی تا زمینه‌ی فرهنگی، تنازع برای دفاع، آماج و ابقا، حداقل در میان قشر باسواد، از مرحله‌ی عادی، عبور کرده است. متأسفانه نبود منطق کامل برای طرح‌های دگرستیز، حجم تنقید و تقابل را به انبوه ادبیات و داده‌های می‌رساند که پس از حد مصرف، به ابزار و دست آویز‌های سخيف، مبدل شده اند.

در سالیان اخیر که تنقید، به سطح بهتان، دروغ و تبلیغات رسیده است، جداسازی‌های عمدی، ناگزیری بازنگری به موضوعاتی را اهم ساخته اند که بیشتر با شکل فرهنگی، از سوی گروه‌های ضد ملی، افغان‌ستیز و دشمنان این مرز و بوم، مطرح می‌شوند. نسخه‌هایی که از جعلیات تاریخی تا توهمندانه ساخته و تحويل داده می‌شدند، در آخرین نمونه‌های حمایت کامل، بار دیگر ارزش روشنگری‌هایی را مبرهن می‌سازند که شماری از بزرگان، با مصلحت و ملاحظه، دوست نداشتند مفاخرات کذایی دشمنان با نقدهای روش‌گری، اعتماد به نفس کاذب شان را بشکنند؛ هرچند مفاد این شکستن، بسیار بود، اما باور به آن چه از سوی ستیزه گران در چهل سال اخیر، همواره شکسته بود، بالاخره به این نتیجه رسید که برای حفظ سلامت اجتماعی و جلوگیری از پخش بیشتر پرازیت‌های فرهنگی، بلند کردن سرپوش مفاخرات کذایی که پشتوانه‌ی مدعیات ستیزه گران خوانده می‌شود، به حد وجوب رسیده است.

طی روند روشنگری‌های فرهنگی، آگاهی‌هایی تعمیم یافته‌ند که در هر نوبت، نه فقط مردم را غافلگیر می‌ساختند، بل با مسرت پخش معلومات نو، بارها شاهد بودم که هموطنانی با ارسال پیام‌ها، لطف کرده اند که از خیر تنقید و سعی تو، دشمنان و باورهای فرهنگی آنان، روز به روز خوارتر می‌شوند. مفاد این ضربه‌ها، از تجمع افغان‌ستیزانی

کاسته است که عقب جعلیات شرم آور آریایی، خراسانی و فارسی سنگر گرفته اند و معرضانه می خواهند با تحریف تاریخ، بازخوانی های عملی، سهم سیاسی، اجتماعی و مشارکتی اکثریت این مملکت را به حد کوچک تر ها، تضعیف کنند.

با باور ها و تلاش های مدام، انبوه یافته ها و پرداخته های نو، طرز دگم اندیشی های سابق بر تاریخ و فرهنگ را به گونه ای تعویض کرده اند که ضمن تحفظ بیشتر اصالت های افغانی، زیونیت فرهنگ های استهلاکی، مستعجل و محذوف، ساحه و حوزه‌ی کار فرهنگی را به تطهیر بیشتر می کشانند. از این رهگذر، آگاهی پیرامون نارسایی هایی که در گذشته های تاریخی، عتیقه شمرده می شوند، ثابت می سازد که برای رفع مشکلات، نحوه‌ی کار و طرز فکر ما، باید روی بایسته هایی متکی باشد که از شرایط روز متاثر اند.

کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی»، کاری از استادان و نخبه گان مسلم حوزه‌ی زبان دری است. دکتور سیروس شمیسا با کتاب های سبک شناسی نظر، انواع ادبی، بیان و معانی و... جایگاه خاصی در میان آگاهان و علاقه مندان زبان دری، به ویژه ادبیات دارد.

کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی»، جرقه‌ای بود که از آتش آن، مدتی است که خرمن جعلیات می سوزد. روشنگری های کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی»، خمار جاه طلبانی را شکست که با غوطه در ابحار ادبیات به اصطلاح فارسی، برای تسکین روان های پریشان، فکر می کردند سود معنوی این ابحار، فارغ از شکندهایی است که اگر محیط بحر را با تمام موجودی آن بنگریم، به یقین که فعالیت ها و کارنامه های هشت پاها و نهنگ ها، آرامش منظر جانوران بی آزار را برهم می زند.

تعشق تا سرحد معرفی قالب غزل، میراث های کلاسیک زبان به اصطلاح فارسی را با انبوه سروده ها و سرایشگرانی معرفی می کند که

برخلاف معمول، دکتور شمیسا در افشاگری های کتاب «شاهدبازی...»، ثابت می سازد در نسخه های قدیمی طرز زنده گی مردم، به ویژه فرهنگیان، گرایش هایی که حکایت ها و روایت های متفاوت از بدیختی ها، محرومیت ها و فساد اند، در تمام انواع آثار مقدسه ای فارسی - خراسانی، وجود دارند.

ثبوت این حقیقت که لعبتان متجلی در آثار کلاسیک فارسی، اکثراً نرینه هایی اند که به تصور زمان ما، مادینه شمرده می شوند، رد بچه بازان کنونی را در رسم و سنت های باقی مانده، به عمق هزار سال نشر و نظم فارسی نیز می رساند.

تکانه ای این حقیقت که گرایش های مذموم جنسی، از نوع همجنس بازی که در شرع به نام لواط، بسیار زشت تعریف شده، یک روی دیگر واقعیت از میان صندوق هایی تقدس و آن باور هایی است که تنی چند از جاعلان، روی آن ها نشسته اند و در افغانستان ما، افغان ستیزی می کنند.

خوب است اهمیت کتاب «شاهدبازی...» را در سایت ایرانی «منوع» که عموماً کتب توقیف شده و من نوع را معرفی و منتشر می سازد، دریابیم:

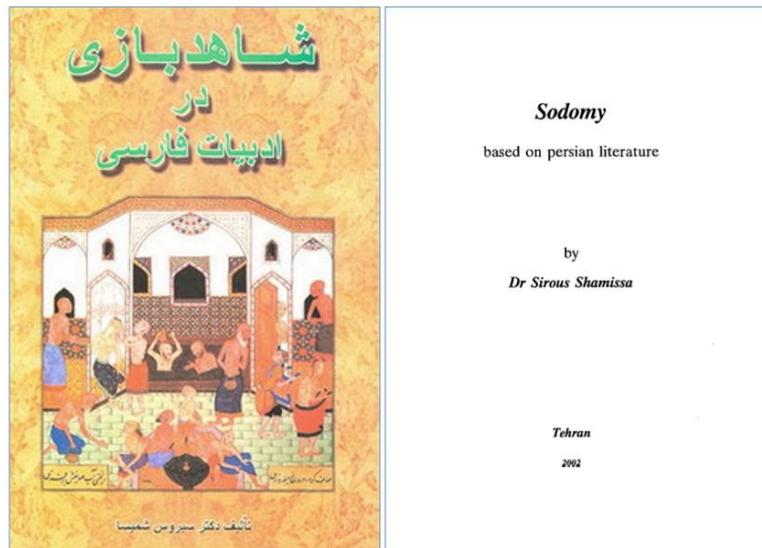
«شاهدبازی در ادبیات فارسی، کتابی است که به موضوع همجنس گرایی مردانه در ادبیات فارسی، به ویژه شعر از دوره غزنویان تا اوایل دوره پهلوی می پردازد. این کتاب در سال ۱۳۸۱ش در ایران منتشر شد، ولی همان گونه که نویسنده در مقدمه کتاب حدس می زد، به مذاق عده ای خوش نیامد و بلا فاصله چند روز پس از انتشار، من نوع و از بازار و کتاب فروشی ها جمع آوری شد و اجازه فروش و تجدید چاپ نیافت. این کتاب نخستین و تا به امروز تنها کتابی است که به چنین پژوهشی دست زده است. نویسنده بر اساس شواهد گوناگون که بیشتر از نظم و کمتر از نثر برگزیده، نظریه خود را به اثبات می رساند

سخن در سخن / ۱۲۴

که معشوق شعر فارسی غالباً و عمدتاً مرد است؛ نه زن و فقط بخش کمی از اشعار قدماست که می‌توان در آن‌ها به ضرس قاطع، معشوق را مؤنث قلمداد کرد. دکتر شمیسا در این کتاب پژوهشی، تلاش دارد شاهدبازی و همجنس گرایی را مورد بررسی قرار داده و نشان دهد که شاهدبازی دست کم هزار و اندی سال در ایران پیشینه دارد. کتاب در هشت فصل و بر حسب دوره‌های تاریخی، تدوین شده است. در فصل نخست نام‌ها و اصطلاحات شاهدبازی و انواع آن مرور می‌شود. در فصل چهارم گفت و گو در مورد صوفیان و شاهدبازی ست و در فصل‌های دیگر با شاعران، نمونه شعر و نشر هر دوره تاریخی آشنا می‌شویم. این دوره‌ها عبارت اند از: غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، تیموریان، صفویه، افشاریه، زندیه، قاجار و پهلوی.»
یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12721>



د پرديسي نعمي

استمرار جنگ، مفاهيم متضادی را عجین کرده که در جامعه‌ی افغانی شاید غير عادي نباشد. عادت زنده‌گی ما در کنار جنگ، اين پدیده‌ی ويرانگر را عادي می‌نمایاند. پخش اخبار زيان‌هاي بشرى در كشور هاي غربي که حتی با يك آسيب کوچک غوغایي می‌شوند، بر عکس در اين جا، آمار و ارقام واقعی سنگينی کشتار هايي که در عقب اخبار بروز شده‌اند، روایت‌هاي فاجعه‌ی انساني اند، اما اين‌ها، ذهنیت‌هاي خسته از جنگ افغانان را عادت می‌دهند.

ادبيات نکوهش، جنگ و غم با هفت ثور سال ۱۳۵۷ش فشار‌هاي را نقش می‌بست که رژيم‌هاي کودتايی در جلو چشمان مردم قرار می‌دادند. آنان می‌خواستند جنایاتي را کتمان کنند که در حیات هجرت افغانان، قلم به دستان افغان می‌کوشيدند شومیت حاكمیت کودتاگران را به تصویر بکشند.

افزون بر نصاب درسي زمان جهاد که مشحون از تخلیقات ميهني، جهادی و ضد کفار است، ادبيات غم‌ها، درد‌ها و رنج‌هاي مردماني که زنده‌گي و هستي را از دست داده بودند، هنوز جاذبه دارد.

در ستيز سياسي کنواني، به جاي چپ‌ها و راستي‌هاي ديروزي، بنیادگرایان امروزی در جبهاتي با افسران و سربازانی می‌جنگند که در گذشته دشمن بودند، اما حالا متحد شده‌اند. اين اتحاد ناسالم که روی گورستان مردم و قربانيان جنگ، دوسيه‌هاي جنایتكاران را دفن می‌کند، اهميت بازخوانی و احيای آفریده‌هايي را بيشتر ساخته که احساس می‌شود مردم با حفظ حافظه‌ی تاريخي، سرنوشت خويش را در گرو دايimi افراد و اشخاصi نگذارند که همين اکنون برای جانيان و بانيان هفت و هشت ثور بهانه می‌تراشند و در اين فرهنگ زشت، تحسين، جاي نکوهش را گرفته است.

کتاب «د پرديسي نغمي»(نعمه هاي هجرت) را ورق می زدم. اثری از يك خانم فرهیخته‌ی افغان که عقب جبهات جهاد مقدس افغانان، احساس مسؤولیت می کرد. توجه من به این نوستالوژی به اهمیت حفظ حافظه‌ی تاریخی برمی‌گردد.

از شوربختی ملت، کارنامه‌ی سیاه تنظیم‌ها، فرصت‌هایی را هدر داد که می‌توانستند در محاکمه‌ی ملی، به خایانی رسیده‌گی شود که با هیاهوی انقلاب نان، لباس و خانه، مردم را از آن‌ها ساقط کرده بودند. حد منطق ما برای پذیرش افرادی که در مقاطع حساس کوشیده بودند جلو فاجعه‌ی دیگر را بگیرند، به این معنی نیست که دست اندکاران خاین هفت ثور تبرئه شوند. شهید داکتر نجیب الله، مسؤولیت اعمالی را بر عهده دارد که در دوران وظایيف دولتی در حاکمیت‌های کمونیستی انجام می‌داد. آن‌چه او را مستحق ترحیم می‌کند، سعی ملی، افغانی و اسلامی بود که در اواخر حاکمیت متوجه می‌شود عدم وضاحت در موضوع جانشینی و بازی‌های شوم کهتران کنند، او را به تقداً انداخته بود با فراخوان نماینده‌گان جهادی و غیر وابسته‌ی افغان در غرب، نگذارد حکومت با فاجعه‌ای مواجه شود که با هشت ثور مواجه شد.

تلاش‌های نوچپی با بقایای متهم به جنایات گسترده به هیچ صورت قابل پذیرش نیستند. ما نمی‌توانیم به بهانه‌ی سیاهکاری تنظیم‌ها، به افرادی بلی بگوییم که تنظیمیان، زاده‌ی جنایات آنان بودند. افراد معلوم الحال که در تاریخ کدرهای مسلکی، اکثراً با مهر نخه‌گان «کورسکی» مشهور‌اند، نمی‌توانند حلال دشواری‌های کنونی باشند. سیما شینواری الکو با تنقید يك ابله(نور محمد تره کی) که روی خون شهدای خانواده‌ی شهید داود، توهمند گرفته بود، ما را در برابر تاریخ، قرار می‌دهد:

رهبر خلاق!

آن کیست که ظاهراً یک انسان باشد
 باطنش گر بنگری وحشت کنی حیوان باشد
 گر بپرسی اش کیستی وابسته به کدام قومی
 در حال حاضر گوید پارهه دریایم مکان باشد
 اظهار مفکوره کن که مذهبت کدام است
 من خودم بی مذهبم خو فامیلم مسلمان باشد
 محصل در کجا بودی و تحصیلت در چه است
 فارغ صنف ده، اما لقبم نابغه‌ی جهان باشد
 عشقت به میهن و این ملت را وضاحت ده
 معاهده‌ی «۱۹۷۸» وطنم در تسليم شورویان باشد
 روابطه دوستانه ات با کدام دولت است
 به جز از شوروی، مشرق و مغربم دشمنان باشد
 محبوب ملت هستی، پس فیر توب چیست؟
 در صد «۹۸» آن از من است، دو فیصدش فیودلان باشد
 چه تعداد از کشته گانه فدای انقلاب باشد
 از تصورم بلندتر است قضاوتش بر جهان باشد
 سیاست داخلی ات وابسته به چه پلان است
 تعمیر یک کanal است که از خون افغانان باشد
 سیاست خارجی را هم واضح سازی ای خلاق!
 رساندن به بحر هند اگر هرچه غرق کنان باشد
 خدا نمی‌شناسی، متکی کدام قدرتی
 این منم خر خران که بادارم شورویان باشد
 این من خلقی جیره خور شوروی
 ظلم و استبدادم بالاتر از هتلر و چنگیز خان باشد
 این اشعار جاذبه دارند. کودتایی که پای بیگانه را در مقدرات ما
 گشود، از زمان تجاوز شوروی تاکنون، لغزش‌های سیاسی آن نیز ملت

و مملکت را در دامان بیگانه فرو می برند. بدتر از همه، اهمیت اشاری محove می شود که از فرهنگ آن، بیداری ملت از تله های دیگر جلو گیری می کرد.

شاعر که یک خانم قلم به دست افغان است، ایثار دختران افغان را نیز یادآوری می کند:

د کابل د انجونو مظاھره

د کابل په هر سپرک کي د انجونو شور و غوغما وه
 يو ماتم وو غوريدلي په هر چا ګله ژرا وه
 په عجز و عاجزی يي خولی اسمان ته وی نیولي
 شني جندي په لاس کي کلمه پري د الله وه
 خانونه يي وهلو سرونه يي شکول دوي
 چيغى وي ناري د گوليو هم پر کا وه
 ننگ وو، شجاعت وو، ميرانه وو، غيرت وو
 ملائي وه تبرلى په روسانو يي خندا وه
 هم جام د شهادت وو هم دا کار د عبادت وو
 دا لاري وه منلى چه د تولو پري رضا وه
 شعرونه يي ويلو شعارونه يي ورکولو
 دا هر يوه ناره يي په آسمان لکه بريښنا وه
 په گوليو لکيده او ډانگونه يي خورل
 دا خو بي ليدلى خود وسه يي بالا وه
 ويني توبيدلی ماهی رنگي تپيدلي
 پيغله د افغان وه د اسلام پر نوم فدا وه
 دغه يي غوبنتل چه روسان يي نه منل
 په همدغه منظور باندي جوره شوي اجتماع وه
 نه مي اوريديلى او نه مي داليدلى
 د دوى زپورتيا ته سيما هم په تمasha وه

این تمasha با جنگ هایی که بر ملت تحمیل می شوند، با خلق ذهنیت هایی نیز توام می شود که آیا به آن چه رسیده ایم که پس از هفت ثور،

مردم را برای آرامش و صلح تشجیع می کرد قربانی دهند؟ با شعر «به یاد آزادی»، تردید ما رونما می شود. هنوز مفاهیم پس از آزادی (آرامش و رفاه) کتابی و نوشتاری مانده اند.

د ازادی په یاد

یو مرغه وم د مرغانو د سپین غر په هسکه خوکه

زما شور و هم مستی وه بدلو می ناري وي

مست آزادی وم هر خواته الوتلمه

ارزویه می خنده اميدونه دیريدله

بنکلی می خوانی و د روزگار نرمی خپی وي

د گلونو بنکلی وبد هم نيسم د نوبهارو

د وطن د عشق له ميني می په زره رنا خوري وي

په زانگو د محبت يي چه قول عمر زنگولم

زه د وطن لور وم چه همدلتنه می رو ملي بني شيدی وي

خوردی غيری محبت نه يې هغه وخت شوم محرومه

د بيلتون په سره انگار کې می رابنكيل لاس پښي وي

بي دياره اوشه او په هر کورکې بیگانه شوم

د بيلتون هره لحظه می د کفارو شکنجي وي

زه يو ګل وم غورېدلى د وطن بنکلی بوستان کې

يلنانه کړمه خزان دزکندن می روستي شپي وي

اوسم د غربت په تور ظلمت کې اميدواره د صبایم

ستمکشه د روزگار شوم د غمونو می پښو ته زولني وي

خدایه! کله به سبا وي چې می زره بیا په پرواز شي

دا تورتم سپينه رنا کړي هجران شپي خومره اوبدی وي

با سروده ی بالا، خط کوتاهی از زنده ګی و آرامشی نقش می بندد که

برای آشنایان قبل از جنگ جالب تر است. ما که نسل قربانی استیم، در

جنگ زاده شدیم و شاید در جنگ بمیریم، در این شعر، گذشته های

خوش ماضی را بیشتر با حس ادبی، درک می کنیم.

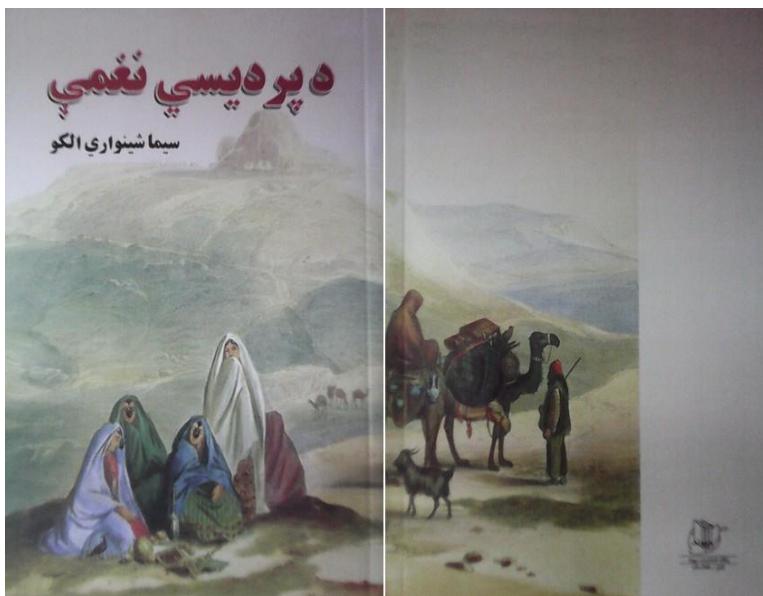
آواره

من مرغَکِ آواره ام
ز رنج روزگار رنجیده ام
صبحگاهان سور غم سرایم
همچو مجنون بر دشت و بیابان گرایم
شبانگاه ذکر الله کنم
تا آغوش میهن را پیدا کنم
من مرغک بال شکسته ام
ناتوان و در خاک بیگانه ام
گر به صحراء روم سوزان شوم
گر به دریا روم غرفان شوم
گر به کوه ها باشم نالان شوم
در شهر، تمسخر دیگران شوم
چون بی آشیان و بی لانه ام
کی دهند جای بدین حال آشفته ام
مرغکان دیگر در فرازند
ز غم گردون آزادند
ز بوی نسیم مست و دل شاد اند
در آسمان نیلگون به پرواز اند
ولی من در قفس بیگانه گان اسیرم
مرغک بال شکسته و زهیرم
جای خوابم سرد و نمناک است
بالييم، سنگ و خاشاک است
فراز آفتاب تابناک است
ولی آواره را از اين چه باک است
نه سايه‌ي سردی را جويان باشم
نه آب ذلال را نوشان باشم

سخن در سخن / ۱۳۱

چون آواره را هیچ مکانی نیست
اگر است بر سرش سایه بانی نیست

کاروان های افغانان مهاجر که برای لحظه ای آرامش به هر کجا دنیا
هجرت می کنند، چه قدر با واقعیت تخلیقی سازگاری می کنند که
یک خانم فرهنگی در زمان جهاد، حال رقت بار هموطنانی را ادبیات
می ساخت که هر چه داشتند، اما از دست داده بودند و سوگمندانه هنوز
با این ضیاع هستی به آینده می رویم.



د شاعر پسرلی

بهار شاعر، دنیای پُر گل و ببل است. الهام از طبیعت، تخلیق ادبی را از رنگینی هایی نیز اشیاع می کند که در هر کجای دنیا، بسته به تنوع آفرینش، ادبیات زبان های مختلف را معرفی کرده است.

در افغانستان ما، بهار شاعر در تنوع جغرافیای افغانستان، گاه حتی «همیشه بهار» (وصف ننگرهار) دارد، اما عمر بهار در جغرافیای افغان زمین، کوتاه و زیاد است. تغییر طبیعت در بلندی های پامیر و بامیان، به زیبایی های زمستان عادت دارد و فلات جنوب و آرامش های زمینه های پایین، بیشتر با اشجار سبز هم خواند.

بهار شاعر شهید محمد جان فنا، الهامی است که از بسته گی های او به طبیعت شرق افغانستان، منشہ می یابد. در کتاب «بهار شاعر / د شاعر پسرلی»، عجایب خلقت با رنگ آمیزی ها و تنوع، رئالیسمی است که پیرامون حیات انسان، حتی در جوار رشد مدنیت های بزرگ که از شاهکار های انسانی، انبوه هستند، قدس و احترام شده است / می شود. تاثیر طبیعت بر زنده گی انسان، تنها احتیاج او به مازادی نیست که از زمین و پدیده های اشجار نیاز دارد. نقاشی و معماری خدایی، باعث آرامش خاطر و تسکین بشر بوده اند. بنا بر این، با تخلیق ادبیات ناتورالیسم، به فرهنگ حفظ و پاسداشت آفریده های خدایی نیز ارج گذاشته شده است.

در یک مجموعه‌ی کوچک که ۵۸ سال قبل در کابل منتشر شده، افزون بر تلاطم احساس شاعر در ۷۰ پارچه شعر، مرام پنج نخه‌ی افغان، بیانگر این حقیقت است که الهام طبیعت، هر چند در یک اثر کوچک، اگر با آب و تاب باشد، چه قدر ارزش دارد.

مرحومان استاد شمس الدین مجروح، استاد گل پاچا الفت، استاد عبدالرؤوف بی نوا و استاد صدیق الله رشتن در باره و طبیعت شهید

سخن در سخن / ۱۳۳

محمد جان فنا در «بهار شاعر»، نوشته اند. یادآوری می کنم ارزش آثار، از این جهت نیز بسیار مهم است که با تایید بزرگان به همراه باشد.

کتاب «د شاعر پسرلی/ بهار شاعر» با یک اثر دیگر کاکای مرحوم تحت عنوان «د فریادی شاعر پسرلی/ بهار شاعر فریادی» در سال ۲۰۰۹ م به اهتمام دکتور عبدالرحمن زمانی، توضیحات استاد حبیب الله رفع و سحر مهجور چاپ و از سوی انتشارات دانش، پخش شده است؛ اما آن چه در این مقاله معرفی می شود، صورت مستقل کتاب «د شاعر پسرلی» است که ۵۸ سال قبل به اهتمام محترم قاسم سوزان در مطبوعه دولتی چاپ و پس از آن منتشر می شود.

در واقع تداعی نوستالژیک بهار شاعری که در یک بهار خونین در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی با جمع دیگر افغان های مسلمان و نخبه، به شهادت رسید، مرا واداشت بهار افغانستان را در روز های تداعی کنیم که فارغ از دغدغه های چهل سال مصایب تحمیل جنگ ها، مردم ما را در حیات کاملاً انسانی و آرام، تحریک می کرد با الهام از طبیعت، به رسم فرهنگ زنده گی کمک کنند.

من سعی کرده ام و می کنم تا افغان ها با رجوع به گذشته هایی که روتق فرهنگی و زنده گی داشتند، در شرایطی که باشدت اغراض سیاسی، تهدید می شوند، گذشته ها را در حالی تداعی کنند که در بُرهه های خوش آن ها واقعاً زنده گی می کردنند.

بازخوانی نسخه ای تاریخی «بهار شاعر»، همان بهار تاریخی در سال های آرام در سلطنت یک انسان واقعی، معزز و بی نهایت محترم و انساندوست (اعلیٰ حضرت شاه محمد ظاهر رح) در روزگار ما که بیش از همه، زنده گی تهدید می شود، حداقل ملهمی سنت که مجموعه ای انسانی اینجا، از هر رنگ و هر نوع، فراموش نکنند در ذات (انسان بودن) تمام مرز های سمتی، قومی و زبانی را نفی می کنند.

سخن در سخن / ۱۳۴

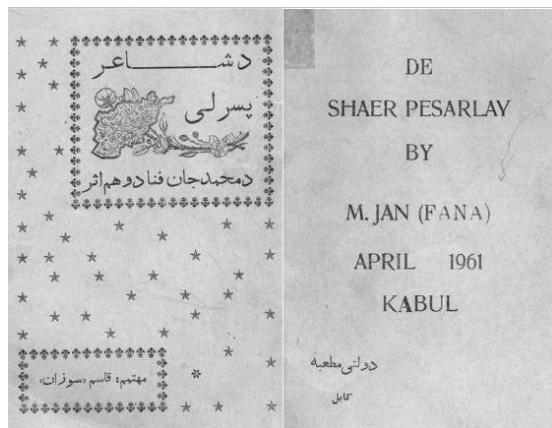
در نمونه ای که از بهار شاعر(شهید فنا) انتخاب کرده ام، در آن جا(ایات پایانی) طبیعت، خطاب به فنا، شکوه می کند که آن چه در بستر او(ذات) رشد یافته اند، فراموشکار اند.
چه قدر مهم است غبار فراموشی ها را بزدایم و به افغان ها بگوییم: از بهار لذت برند! بهار برای همه است.

چمن واي

غورولی چه می شین بحمل خادر دی
هوار کری می خورانو ته بستر دی
لور په لوری لرم سور او سپین او زیر گل
زمد لعل و مرجان زما زپور دی
چه سمسور گل و گلزاریم پسرلی کښې
خاکساری او تواضع زما هنر دی
ښکلوم به یې نازک بدن او پښې لاس
که په غېر کښې زما پروت بنایسته دلبر دی
چه پایمال یم د خوبانو په قدم کښې
د خاین او ظالم سر می تر نظر دی
باد راپری د بید يا دبنت پیغامونه
يو(فنا) زما د زړه په درد خبر دی

از طریق لینک زیر، کتاب «د شاعر پسرلی» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12788>



دنیای شاه شجاع

ایفای نقش، اگر سیاسی باشد، تگرگی است (ژاله) بر زنده گی که در شدت آن، ترسیم صورت، در خراش آسیب‌ها، به نمای مکدر تاریخی نیز مبدل می‌شود.

در افغانستان ما در ادبیات منتقد، در جایی که خیانت به وطن، در پیوند با بیگانه خوانده می‌شود، شاه شجاع، خواسته یا ناخواسته، اصطلاح یا عبارتی است که مثل می‌شود. در این کنایه، روزگاری بیرک کارمل را مثال می‌زند و اگر در الباقی حیات ما، تاریخ- تحریف نشود، کسان دیگری اند که در برجسته نمایی روابط، در همان دقت که حال زار وابسته گی‌ها را از لفافه‌ی کمک‌ها، بیرون می‌کند، ردیف شاه شجاع ها، به چندم خواهند رسید.

اما شاه شجاع تاریخی در میانه‌ی قرن ۱۹، هنگامی که افغانان با پدیده‌ی «فرنگی»، آشنا می‌شدن و این استعمار، اسلامی نبود (قدرت مسیحی و اروپایی) مردی را در تالمات آن روزگار گزند می‌زنند که وقتی در دنیای او، دنیای تفکر، شعر و زنده گی، وارد می‌شویم، همانند پیری است که از لحظه‌های زنده گی در لمحه‌های عشق، یک شاه شجاع دیگر را معرفی می‌کند؛ شاه شجاع عاشق پیشه، نه همانی که در تاریخ معاصر، درست یا نادرست، سمبول خایان شد.

باده چون آرد به مسی چشم جادوی تو را

می‌دهد تعلیم قلم تیغ ابروی تو را

در بیاض دهر نشگفته است چون رویت گلی

گل نبیند این قدر رنگینی و بوی تو را

باعث جمعیت دل ها شکنج زلف بود

شانه بر هم زد چرا آن جعد گیسوی تو را

گر بگرید چشم خونبارم چو ابر نو بهار

بشقفاند غنچه های گلشن کوی تو را
 از صبا هر دم مشام خشک مغزان تر شود
 هر سحرگاهی که آرد نفخه‌ی موی تو را
 ای که گفتی شاه شجاع از ما چه داری آرزو
 آرزو دارم که یابم وصل دلجوی تو را

جامعه شناسی قرن نوزده در افغانستان در محکم شدن جغرافیای افغانی در شکل مشت بسته، تبارز هویت ملت یا مردمان مسلمان و افغان که به استعمار، با توهین و سرکوب، نه گفتند، در محیطی که هنوز درایت و کفایت شاهان، حدود و اراضی را کم و بیش می ساختند و مفهوم وطن در واحد سیاسی، به درستی ناشناخته بود، مردی از تبار بزرگان، شاعر و فرهنگی، اما در کسوت سیاستگری بازنشده می شود که در شعر او، می توان میل به زنده گی را در نمونه‌ی سیاسی، در تقلا به توانی بررسی کرد که سعی برای قدرت، در آن روزگار مکدر، هنوز بسیار دور از مقاومتی بود که بعداً با اتهام پیمان شاه با یاران غیر مسلمانش، او را به تکفیر دوستانی واداشت که در شدت اعتراض مردم ما، بالآخره ننگ یک شکست مفتوح برای مردمانی شد که در توصیف امپراطوری انگلیس، جهانی می نمودند.

زمینه های کنونی، در تدقیق جواب قضیه، مسایل را از باب فرد و روابط او بیرون کرده اند و در یک فضای بازتر روان شناسی، جامعه شناسی، در ک مسایل خارجی، نگرش بر واقعیت های متابعان و حدود اراضی، در منشآت قدرت که امیران و حاکمان روزگار گذشته، چه گونه میل می کردند، اسباب مختلفی را رونما می کنند تا در تنوع آن ها، بدانیم به خصوص در قرن نوزده، هر چند فارورد پالیسی استعمار، ماشین جهان خواری ست که می بلعد، اما در رابطه‌ی قدرت و سیاست، می تواند به انعطافی بیانجامد که در افغانستان معاصر تا پیمان های بیرک کارمل و جبهه‌ی متعدد، کسانی مثل می شوند. به این معنی

سخن در سخن / ۱۳۷

که نیروی جادویی قدرت با خیره گی بیشتر، می تواند پی آمد هایی را اغماض کند که کسانی در مثال شاه شجاع ها، نوع دیگری از چهره ها را تاریخی ساختند.

کتاب «دیوان شاه شجاع درانی» که شامل اشعار دری این پادشاه تاریخی می شود، ما را با مردم آشنا می کند که وقتی آهنگی از شادروان احمد ظاهر و شادروان ظاهر هویدا را می شنویم، جز محدودی نمی دانستند شعر آن آهنگ خوش، از مردمی است که در بازی های سیاسی، نیک نام نیست.

صبح دمید و روز شد یار شیشه خانه رفت

صبح دمید و روز شد یار به این بهانه رفت

یار به این بهانه رفت

یار به این بهانه رفت

شب که پس از هزار روز آن بت رشك مهر و ماه

شیشه به دست قدح به جیب آمده بود عذرخواه

مرغ سحر! تو گم شوی، یار به این بهانه رفت

یار به این بهانه رفت

یار به این بهانه رفت

دیوان شاه شجاع، دنیایی است که در بازتاب شعر، یافت چهره‌ی او را برخلاف قدرت، سرگردانی‌ها و بالاخره تلخی‌های حضور استعمار و در کمین مرگ، به مردمی می کشاند که خیال او در زیستن، حظ، انتظار و وصال، رخت از روگار می بندد و در این اعتکاف، روح فقط در کالبد عشق می تپد.

بی وفا یارم! جدایی از تو شد از ما نشد

ترک بزم آشنایی از تو شد از ما نشد

می نمی دادم ز اول دل به مهرت ای نگار

ز ابتدا این دلربایی از تو شد از ما نشد

من هم از کویت اگر برخاستم معدور دار
زان که ترک آشنایی از تو شد از ما نشد
ممترج بودیم با هم هر دو چون شیر و شکر
عاقبت رسم جدائی از تو شد از ما نشد
دور گشته از من مهجور پیوستی به غیر
خوب شد که کاین بی وفایی از تو شد از ما نشد
بسته بودی با شجاع الملک سر عهد و وفا
عاقبت این بی وفایی از تو شد از ما نشد

مرا صید و تو را صیاد گویند
تو را با این فت استاد گویند
اگر پرسی غم دل ها ز عشاق
به آه و ناله و فریاد گویند
تو را سیمین بر و شیرین ستمگر
مرا محنت کش و فرهاد گویند
اسیر غمزه‌ی چشم تو صد دل
از آن چشم تو را صیاد گویند
نمی‌پرسی گهی حال اسیران
از آن سرو تو را آزاد گویند
کسی که دستگیر من مدام است
شجاع او را شه بغداد گویند

استاد عبدالغنى بربزن مهر (مصحح و مهتم دیوان شاه شجاع درانی) در مقدمه‌ای که نوشته است، تذکر می‌دهد بیشتر ابیات دیوان شاه شجاع، در روزگار تلخکامی‌های او در قلعه‌ای در پشاور، سروده شده‌اند. در کتاب «واقعات شاه شجاع» که گفته می‌شود بخشی را به قلم خود نوشته است، دشواری‌های او پس از خلع سلطنت، وی را با دربار

سخن در سخن / ۱۳۹

مهاراجه رنجیت سنگھ آشنا می کند که آن مرد حیله گر، هرگز وفایی نمی کند که در سلطنت اعلیٰ حضرت تیمورشاہ، به قدرت افغانان، احترام می گذاشت. کمک به شاه شجاع در بدل دریافت الماس کوه نور و اخذ امتیاز در معاهده‌ی لاہور که در شراکت مستقیم با انگلیس، آینده‌ی شاه شاعر را مکدر ساخت، در نیش هایی که به زنده گی می خورند، همانند ابیات بالا، شاه تاریخی را بسیار حزین کرده‌اند که در نمونه‌های مختلف، دنیای خصوصی او در تدری حوادث، دستخوش تغییر می شود و در بوران دشواری‌ها، سرنوشت شوم او در شاه شهید بود.

آنانی که مرا با تو رسیدن نگذارند
گر ناله کشم ناله کشیدن نگذارند
فریاد ز خوبان جفا کیش که خونم
بر خاک بریزند و تپیدن نگذارند
در باغ وصال تو رقیبان همه گلچین
یک گل به من غمزده چیدن نگذارند
خواهم به برش آیم و بینم رخ آن ماه
اما چه توان کرد که دیدن نگذارند
قطع نظر از بوسه نمودیم که دشنام
از لعل لب یار شنیدن نگذارند
ای شاه شجاع! آه ز بی داد رقیبان
در بزم وصال تو رسیدن نگذارند

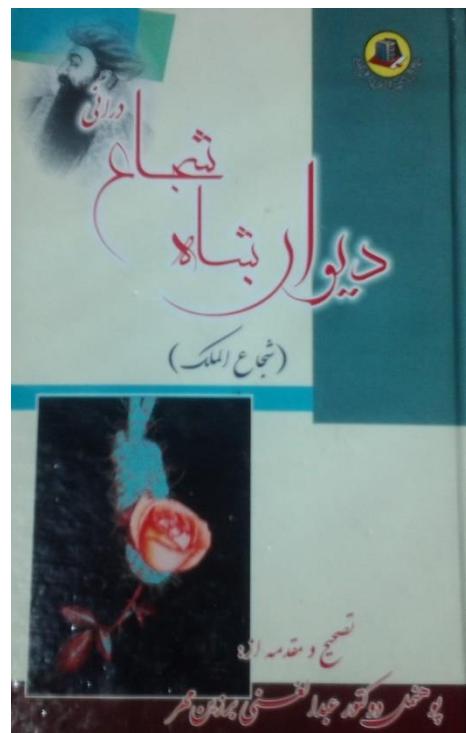
بر این روای، حد فاصل شاه تاریخی از چهره‌ای ایجاد می شود که در تاریخ معاصر افغانستان، شناخت از شاه شجاع، به مردمی خلاصه شده که در بازی‌های روزگار، خدنگ فتنه را به پای او زدند. یارانه‌ی او با انگلیس به طمع قدرت، همانی نشد که شاید در روز‌های خوش، ذوق او را سیراب می کرد تا در خلوت خوبرویان، در دنیای سوای سرنوشت

سخن در سخن / ۱۴۰

سیاسی، بیش از یک قرن و نیم، زمانی که اشعار او را می خوانیم، تعجب کنیم: شاه شجاع سیاسی و شاه شجاع شاعر، دو مسئله‌ی متفاوت اند.

کتاب «دیوان شاه شجاع درانی» به تصحیح و اهتمام پوهنمل استاد عبدالغنى بربین مهر و به همت انتشارات دانش، منتشر شده است. چاپ دوم این کتاب به فاصله‌ی یازده سال، در ماه ثور سال ۱۳۹۱ش صورت می گیرد. این کتاب، همین اکنون در کتاب فروشی دانش، رو به روی مرکز تجاری رحیم گردیزی، واقع جاده‌ی ده افغانان - دهن باغ، به فروش می رسد.

در صحبتی که با پوهاند استاد مجاور احمد زیار داشتم، ایشان از اشعار پشتوى شاه شجاع نيز يادآوري کردنده که متاسفانه به دليل سهل انگارى کس يا کسانى، مفقود شده است.



مصطفی عمرزی

روح ملت ها

پس از ختم جنگ دوم جهانی، تیوریزه سازی برتری نژادی از رونق افتاد؛ هر چند تبعات آن هنوز در کشورهایی به نام نژاد آریا، مصروف تحقیق مردم اند، اما منطق سخیف این باور به پایان عمر نزدیک می‌شود.

قسم دیگر تحلیل اثرگذاری کشورها و ملت‌ها به اثر اعتقاد ایدیالوژیک که روزگاری استعمار اروپایی را به نام قوم برتر (آریا) با تحمیل سلطه‌ی شاهان و امیران، بالاخره به سرتاسر جهان کشاند، شگفتی‌های کشورها و ملت‌هایی را آشکار می‌سازد که امروزه چند قطب مهم قدرت و زنده‌گی به شمار می‌روند.

اثرات ژرف کتاب «روح ملت‌ها»، اثر آندره زیگفرید، باز کردن فضای فکری‌ای بود که از کنار باورهای نژادی می‌گذشت. در شش فصل از هفت فصل این کتاب، خصوصیات تمدن‌بالنده‌ی غربی با عواملی بر جسته می‌شوند که اکثراً با تاثیر از طبیعت، روی طبایع انسانی، تاثیر می‌گذارند.

در مجموع در دایره‌ی تمدن غربی، روسی در پهناهی سرد طبیعت، انگلیسی پس از شناخت وسعت ابحار، آلمانی مقید، صور فرانسوی و امریکایی که در خانه‌ی بزرگ عاری از وهم عتیقه فارغ است، تکامل مدنیت غربی را با وجود توحش جنگ‌های هولناک جهانی، اما به بلندترین دست آوری‌های زنده‌گی می‌رساند.

رمزگشایی این حقیقت که اثرگذاری طبیعت و سازگاری با آن‌ها تاثیرات شگرف دارند، در «روح ملت‌ها»‌ای آندره زیگفرید، تحلیل جامعه‌شناسی و انسانی‌شناسی بسیار جالبی است که از کنار تعریف‌های عمومی جهش و انگیزش مکتب‌ها می‌گذرد.

فصل اول: چهره‌ی جدید جهان، فصل دوم: واقعینی لاتینی، فصل سوم: هوشمندی و ابتکار فرانسوی، فصل چهارم: سرسختی انگلیسی، فصل پنجم: حس انضباط آلمانی، فصل ششم: صوفی منشی روسی، فصل هفتم: بالنده‌گی امریکایی و در نتیجه، روح ملت‌هایی را تحلیل می‌کند که در نوسان تاریخ، اما به عقب برنگشته‌اند.

غرب، پس از پایان استعمار که نشانه‌های تاریخی آن‌ها تقریباً در تمام کره‌ی زمین مشهود‌اند، با دست فرازی مدنی، تکنالوژی و زنده‌گی، به گونه‌ی دیگر در زنده‌گی ما حضور دارد.

مهم است با شناخت روحیات ملت‌هایی که پس از صدمات جدی تاریخ، نه فقط بیرون شدند، بل اوچ گرفتند، در جغرافیا‌های محکوم که متاسفانه در بسیاری هنوز از میراث فرهنگی استعمار هویت می‌سازند (باور‌های آریایی و فارسی) کمی به پیرامونی نیز بنگریم که روند سازگاری با طبیعت، چه گونه مردمانی را موفق می‌سازد که با پایان استعمار و منابع آن، اما در بستر قانونمندی‌ها به آرامش‌های زنده‌گی رسیده‌اند.

پنهان نیست که حتی مزایای زنده‌گی در غرب نیز از آفات در امان نمی‌مانند. بخشی از معضلات آن‌ها از مجرای کشور‌هایی است که در آن جا تاریخ استعمار دارند. عدم توازن، رشد خشونت و فقر، روی جوامعی هم تاثیر منفی می‌گذارند که با یافت اخبار فساد، فحشا و نهیلیسم، می‌بینیم جای صد در صد امن وجود ندارد. با وجود این، آرای بلند تایید زنده‌گی در غرب، افرون بر چند قطب قدرت، چندین قطب خوب زنده‌گی در جهان را تشکیل می‌دهند.

در کتاب روح ملت‌ها، آن چه بر جاذبه‌ی درک رفاه و بزرگی کشورها می‌رسد، وحدت روحی و جسمی حاصل از اثراتی است که طبیعت و تاریخ، روی مردم بر جا گذاشته‌اند.

سخن در سخن / ۱۴۳

روس ها با پذیرش تنوع قومی، به چنان وسعت جغرافیایی رسیدند که پس از سقوط اتحاد شوروی نیز بزرگ ترین کشور جهان را دارند. وصف «صوفی منشی روسی» آندره زیگفرید از روس ها، در ک روس ها از طبعتی است که در پهنهای یک کشور بزرگ، اما سرد، دیگران را نیز فهمیده بودند. در طول تاریخ این تبارز روسی، آن چه در روسیه ی کنونی باقی مانده، نمونه ی بسیار بارز ندارد که جدا از تحولات قفقاز و محدوده ی تاریخی بخشی از ترک ها، روس ها را نفی کرده باشند. دنیای ابحار، جزیره نشینان انگلیس را به وسعت فهم دنیا کشاند. انگلیس ها پس از پایان استعمار مستقیم مستعمرات شان، در دیراه ی روابطی که آهسته آهسته به کشور های مشترک المنافع رسید، هر چند محدود به جزیره نشینانی شدند که در قرون وسطی از آن جا لبریز شده بودند، اما شان بریتانیایی را با زبان جهانی انگلیسی و شناخت استراتئیک و تاثیر روی جغرافیا ها حفظ کردند.

آلمانی اصول گرا با فوران نازیسم، از حوصله ی تاریخ خارج شد، اما پس از سقوط آلمان نازی، زود به آلمانی مبدل می شود که امروزه استعداد تبارز جهانی را با اقتصاد اصولگرا در دست دارد.

ادیات جهانی فرانسه، مردمانی را تشهیر می کند که در وسط جغرافیای اروپا از شمیم تاریخ آسیا و تمدن های شمال افریقا می توانستند تخیل خویش را وسعت ببخشند. همین مشغله ی فکری، روزی آنان را بزرگترین صاحبان دنیا معرفی می کرد. زبان فرانسوی، قبل از انگلیسی، زبان اول جهان بود.

و بالاخره مهاجران اروپایی که در وسعت امریکای کنونی، دغدغه ی حفظ میراث عتیقه ی آبایی نداشتند، آن قدر به اوج تمدن غربی نزدیک بودند که از منابع طبیعی و فرصت های تفسی اقتصادی، موازنه ی زمین را برهم زدند. انشاست سرمایه در آرامش هایی که

سخن در سخن / ۱۴۴

طیعت عظیم و سرشار از منابع، باعث تشویق می شد، امریکایی را به عمل گرا ترین اتباع زمین مبدل ساخت.

اثرات خلط طبیعت در وفتر منابع و وسعت زمین، تاثیرات روانی شگرف را نمایان می کنند که بخش هایی از خانواده‌ی بشری، بدون تعریف امتیاز نژادی، در وفق بهتر با طبیعت، زمانه را خوب تر در ک کرده‌اند.

اگر ناهنجاری‌های رفتار انسانی واقع نمی شدند و در جنگ‌های جهانی، منابع انسانی و اقتصادی، دایره‌ی تمدن غربی را نمی کاستند، دانش و سرمایه، آنان را با فاصله‌ی چند سده از ما، پیشتر می بردند. در نتیجه نمی خواهم در شگفتی آن چه واقع شده و در برابر ماست، تابلوی اعلانات خارجی شویم. بل فهم بهترین وفق انسانی با طبیعت که از منابع و موقعیت‌های آن به خوب ترین ماحصل می رستند، پنداره‌ی جذاب خلق اثر می سازد.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «روح ملت‌ها» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12761>

فهرست مطالب	
۱	فصل اول چوره جدید جهان
۲۶	فصل دوم واقعیت‌نی لاینی
۴۶	فصل سوم هوشمندی و ابتکار فرانسوی
۷۹	فصل چهارم سریختن انگلیسی
۱۰۸	فصل پنجم حس انتباط‌آلمانی
۱۴۱	فصل ششم صوفیانشی روسي
۱۶۵	فصل هفتم باندکی امریکایی
۱۹۴	نحویه تعریف و سرونشت تمدن غربی

کتاب های دری افغانی

رونق فرهنگی در افغانستان معاصر، به خصوص در دو مین امارت مرحوم امیر شیرعلی خان، جایگاه نویسنده گان را دوباره مشخص ساخت، اما تجاوز دوم انگلیس، عمر تحرک نو فرهنگی ما را که با تورید ماشین های صنعتی، چاپ نخستین جراید و انتشار کتاب ها را هم در بر می گرفت، کوتاه می سازد.

در امارت اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان، جامعه‌ی ما که به اثر چند دهه تجاوز و دسایس رذیلانه‌ی انگلیس ها، آسیب‌های جدی دیده بود، بیشتر در حد تمرکز سیاسی، اقتصادی و عمرانی باقی می ماند. امیر با کفایت با همسان سازی جغرافیای تحت تسلط و مهارت های دیپلماتیک، داخل افغانستان را از شر انگلیس، پاک می کند. بنا بر این، در کنار افزودی به توان نظامی، توجه به خودکفایی که برای نخستین بار کارخانه‌های افغانی در این زمان به تولید انبوه نیاز های اردو و مردم اقدام می کنند، با ساخت و ساز کاخ‌ها، ویلاها، باغ‌ها و اماکن عام المنفعه، پیش زمینه‌هایی هم ایجاد می شوند که بعداً در بستر آن ها، رونق فرهنگی امارت مرحوم حبیب الله خان، حتی شهرت منطقه‌یی به دست می آورد.

در سلطنت اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان، در کنار چاپ گسترده‌ی کتاب‌های نصاب رسمی مدارس، صد ها عنوان کتابی نیز منتشر می شوند که امیر، جهت آگاهی های علمی و توجیه سیاست های خودش می خواست.

جنبیش مشروطیت و عطش مرحوم امیر حبیب الله خان، رونق فرهنگی افغانستان را به جایی می رسانند که «سراج الاخبار افغانی»، انگلیس های مزرور را تحریک می کند تا به هر وسیله‌ای که باشد، جلو آن را بگیرند. در این زمان، چاپ کتاب به انبوه می رسد و مردم ما در ماهیت

ادیبات دری، نوآوری هایی را می بینند که مرحوم علامه طرزی، سعی می کرد به جای ادبیات عرفانی جمود فکری، مذاحی و گدایی شعر فارسی، وسیله‌ی فرهنگی نوشتار، با ذهنیت دهی مثبت مردم، به تعالی اجتماعی کمک کند.

برخلاف چند حسود مغرض که می خواهند شاهکارهای نظم و نشر علامه طرزی را تحت تاثیر جمود فکری آثار کلاسیک فارسی قرن ها قبل، تحریف کنند، زبان دری در این زمان، برای اولین بار در افغانستان و حتی در سطح منطقه، به وسیله‌ی مهم و مقدسی مبدل می شود که بسیار با آلوده گی های عرفانی، شعر مذاحی و جعل شاهنامه سازی ها کاری نداشت. از همین زمان است که استفاده‌ی گسترده از ادب دری برای بیان خواسته های ملی و اولویت های سیاسی و اجتماعی، گل جامعه‌ی افغانی را تحریک می کند.

در سلطنت امیر حبیب الله خان، علامه طرزی با ترجمه‌ی کتاب های غربی، فرهنگیان افغان را تشویق می کرد با نگرش به دنیای وسیع سوژه، سعی کنند از داشته های جهانی برای غنای فرهنگی افغانستان، استفاده کنند تا محدوده به میراث فرهنگی جمود فکری فارسی نمانند.

چاپ انواع کتاب و نشریه در سلطنت های امیر حبیب الله خان و شاه امان الله، آن قدر جالب و وسیع اند که اگر نشرات هندی آن زمان را سوا کنیم، در کیفیت و کمیت، به سطح منطقه، قابل ستایش اند.

از سلطنت شهید اعلی حضرت نادرخان تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داود، رونق فرهنگی نو افغانستان که به گلی با گذشته ها فرق داشت، در نوع سوژه و سرمایه گذاری هایی که می شد، به هزاران عنوان کتاب هم می رسد.

ما طی سال های اخیر، چنانی که در گیر هجوم فرهنگی بیگانه استیم، در گیر رونق فرهنگی داخلی خود نشده ایم؛ هر چند عدم توجه کافی دولت های بازار آزاد در این زمینه، مشکل اصلی خوانده می شود، اما

سخن در سخن / ۱۴۷

در فضای باز کنونی، عدم بازنگری و عدم بازچاپ آثاری که متأسفانه تا پایان امارت ملایان، ضد مشی حکومت های ایدیالوژیک، خوانده می شدند، غبار طولانی را روی هزاران زحمت فرهنگیان افغان، گسترده اند.

نشرات افغانی، به خصوص از زمان امارت مرحوم امیر حبیب الله خان تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داود، یک خصوصیت بسیار مهم دارند. می دانیم که آن چه در این فاصله، عبارت از کار فرهنگی ماست، تحت تاثیر حکومت های ملی که اساسات و مواد افغانیسم را به وجود آورده اند و از رهگذر کمی و کیفی، اکثراً متأثر از ایدیالوژی های چپی و راستی نیستند، شناخته می شود.

اهمیت بازنگری و بازچاپ کتب دری افغانی در حالی که در تمام عرصه ها، از نیاز های نسل جوان ماست که آن ها را نخوانده اند، تا پُر کردن خلایی که با کمبود کنونی چاپ داخلی، به نوعی برای نشرات خارجی زمینه ساخته اند و نیز به دلیل اغراض نشریات خارجی که ذهنیت های ضد افغانی نصیح می یابند، مهم می باشد.

جالب تر از همه، تنوع، کمیت و کیفیت کتب دری افغانی هستند که متأسفانه حافظه ای تاریخی این بخش ما، به اثر حکومت های ایدیالوژیک، کاملاً آسیب دیده است (فراموشی).

در زیر، کتابی را معرفی می کنم که نمایانگر یک بخش مهم رونق فرهنگی افغانستان از زمان دومین سلطنت مرحوم امیر شیرعلی خان تا اواخر ریاست جمهوری شهید محمد داود می باشد.

در کتاب «فهرست کتاب چاپی دری افغانستان» که در سال ۱۳۵۶ش منتشر شده است، گنجینه ای از کتاب های دری افغانی، معرفی شده اند. نگاهی به عنوانین و مشخصات آن ها، اهمیت بازنگری و بازچاپ آن ها را آشکار می سازد.

«فهرست حاضر که یک «فهرست عمومی» می باشد، تعداد ۱۲۰۰ کتاب از فرآورده های فکری نویسنده گان و مترجمان و شاعران وطن را احتوا می کند که همه آن ها مستقیماً دیده شده و هیچ کدام از روی فهرست دیگری گرفته نشده است.

قرار بود کتاب های پشتو و دری چاپ افغانستان در این فهرست، یک جا نمودار گردند، ولی معلوم گردید که محقق فاضل و پُر کار، شاغلی حبیب الله رفیع، فهرست کتاب های پشتو را به نام «پښتو پانگه» در دست تهیه دارند و به تعداد ۵۰۰ جلد اثر شده زبان پشتو در افغانستان و پشتوستان و هندوستان و اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه را در جلد اول آن به ترتیب الفبایی نام مولفان، آماده چاپ گردانیده اند. بنا بر این و با مفاهمه ای که صورت پذیرفته، این فهرست به کتاب های زبان دری و کتبی که متن آن ها به هر دو زبان، تهیه شده، اختصاص پیدا کرد...

از هنگام ورود ماشین چاپ به افغانستان تا امروز، یعنی در ظرف قریب یک صد سال، تعداد کتاب های مطبوع به زبان دری در داخل کشور، بدون کتب درسی و قوانین و پامفیلت ها، تخمین به ۲۰۰۰ هزار عنوان بالغ می گردد که این فهرست بیشتر از نیمه آن را در خود دارد و نمایانگر همه آن ها نمی باشد، زیرا دست یابی به همه این کتب در یک فرصت محدود میسر نمی شود و جست و جو های دوامدار و پی گیر را ایجاب می نماید.

سعی بر این است که این مجموعه در فرصت های بعدی کاملتر و باز هم کاملتر گردد و سرانجام در بر گیرنده همه آثار چاپ شده در افغانستان باشد.» (فهرست کتب چاپی دری افغانستان، حسین نایل،

انتشارات انجمن تاریخ افغانستان، کابل، سال ۱۳۵۶ش، صفحه ۸)

متوجه استید که آن چه در این کتاب درج شده، در حالی که فقط بخشی از ۲۰۰۰ عنوان کتاب های دری افغانی را معرفی می کند، به قول مرحوم استاد حسین نایل، شامل گل کتاب هایی نمی شود که به زبان

سخن در سخن / ۱۴۹

دری افغانی، از دومین امارت مرحوم امیر شیر علی خان تا سال تالیف کتاب «فهرست کتب چاپی دری افغانستان / ۱۳۵۶ش»، چاپ و منتشر شده اند.

به یاد داشته باشیم با وجود نبود وجود کافی، دولت های پیشین افغانستان، در توجه به امور فرهنگی، هر آن چه از آن ها ساخته می آمد، کم نگذاشته اند. در حالی که در همان زمان، ایرانیان بیشتر با پشتوانه‌ی پول نفت، موفق می شوند صد ها عنوان کتابی را که اکثراً ترجمه بودند، چاپ کنند.

چنان چه یادآوری کردم، از اصلی ترین دلایل کتمان حقایق رونق فرهنگی ما پس از هفت ثور، روی کار آمدن حاکمیت های منفور ایدیالوژیک است. در حاکمیت های کمونیستی، هرچند چاپ انبوه کاپی کتاب های ایرانی، به خصوص در ریاست عبدالحق واله در «موسسه‌ی دولتی انتشارات بیهقی» که خانواده اش سیاست های خارجی حکومت بچه‌ی سقا را مدیریت می کردند و وابسته به آنان بودند، محسوس بود، اما عمد بازچاپ کتب دری ایرانی یا به اصطلاح فارسی، به گونه‌ای به جذب داده های هجوم فرهنگی مجوس / فارس، میدان داده است.

از گذشته‌ها، به ویژه از دهه‌ی چهل شمسی، تورید کتب دری ایرانی به افغانستان بیشتر شده بود، اما قانونمندی های فرهنگی آن زمان، اجازه نمی دادند هر گندی را وارد جامعه‌ی افغانی کنند.

به دلیل اهمیت توجه به کمیت و کیفیت کتبی که در داخل افغانستان چاپ و تکثیر شده اند، معرفی کتاب «فهرست کتب چاپی دری افغانستان» را مهم شمردم.

خوب شیخانه اکثر کتاب هایی که در داخل افغانستان تا قبل از کودتای هفت ثور، منتشر شده اند، یافت می شوند. بسیاری به همت پروژه‌ی

امريکايی «كتابخانه ديجيتال افغانستان» و «كلكسيون های ديجيتال افغانستان» در فضای مجازی به راحتی نيز در دسترس قرار دارند.

از طریق لینک زیر، کتاب «فهرست کتب چاپی دری افغانستان» را
رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12805>



کتاب های روشنگر

طرح مسایل نو، مستلزم دانش و آگاهی بیشتر می باشد. چه گونه گی برخورد با فرهنگ و تاریخ در افغانستان از عوارض برداشت های ناسالم و سیاسی به دور نمانده است. این فرهنگ سازی که در حدود یک قرن ادامه یافت، در اکثر موارد، دچار عارضه ای می شود که اکنون می بینیم تعیین عمق تاریخی جعلی به جای واقعیت، مجعلولات را تعمیم می دهد و خوانش نادرست و سیاسی از مفاهیم فرهنگی، حالا به دست آویز مهم جهت افغان و افغانستان سیزی های مشهود، مبدل می شود. با درک این مُضل که اگر با نوآوری، نقد و ارائه ای آگاهی های بیشتر، در برابر عداوت ها نایستیم، تنابع طرف های مدعی، باعث آلوده گی بیشتر جامعه، به ویژه قشر تحصیل کرده خواهد شد. بنا بر این با قبول دشواری ها، اجندای کاری برای طرح مسایل نو، با تهیه ای منابع جامع و در حد کتاب ها، آدرس هایی شدنده که در زیر،^۹ عنوان آن ها را معرفی می کنم. هر کدام این آثار جهت یافت راه حل و در پاسخ به اغراض و دشمنی های افراد معلوم الحال، منابع مهم به شمار می روند. منطق باور به فرهنگ سازی، یحتمل از دشواری هایی منشه می گیرد که می بینیم افغان سیزی به دست آویز جاهلانی مبدل شده که با سوء استفاده، سوء تعبیر، جعل و افترای تاریخی و فرهنگی، وارد میدان سیاست افغانستان می شوند.

معرفی کتاب حقیقت خورشید:

وقتی به حجم پرداخته های تاریخی جعلیات باستانی منسوب به افغانستان می نگریم، بی گمان این شک مبدل به یقین می شود که چرا هیچ اثر ویژه در مورد هویت و اصالت افغانی، منتشر نشده است. تمام کوشش ها در این عرصه، منحصر به چند مقاله و تحقیق است. روی این ضرورت که باید منبع خاص تبیین اصالت و قدامت هویت ملی

موجود باشد، کتاب «حقیقت خورشید» را از مجموع زحماتی که راجع به اصالت و قدامت نام افغان، نشر شده بودند، منتشر کردم. این گردآوری با بحث های جامع آن ثابت می سازد که نام افغان با الفبای استقراضی از زبان عربی به بیش از هزار سال قبل بر می گردد، اما تبیین آن در زبان های سانسکریت(آواگانا)، در زبانی چینیان(اپوکین) و در کتبیه های ایلامی جنوب ایران(اپگان) قدامت خیلی طولانی دارد. نام افغانستان پیوسته به این حقیقت، به راحتی می تواند عمق باستانی، قرون وسطا و افغانستان کنونی(واحد سیاسی) راوضاحت دهد و تعریف کند. بنا بر این، هرگونه نامگذاری دیگر در برابر آن، اصل تضاد را به میان می آورد. به این دلیل است که در ۱۶ سال اخیر با جعلیات تاریخ باستانی کوشیده اند واقعیت ها را به نفع ییگانه گان، تحریف کنند.

در عقب جلد کتاب «حقیقت خورشید» می خوانیم:

هسوآن «تسانگک»، این مردم(افغانان) را تحت نام اپوکین(آو- پاکان) بسیار با ایمان و درستکار و بلند همت توصیف کرده است. در واقع، این واژه(افغان) ریشه‌ی بسیار کهن تاریخی داشته و حتی پیش از اسلام، در آثار کهنی چون «مهابهاراتا»ی هندوان و آثار چینیان، به صورت «اپاگانه» و «اپوکین»، ذکر شده است. به گفته‌ی گریگوریان، برای بار اول به کلمه‌ی «افغان» در قرن ششم میلادی، «وراهاماها = VarahaMihira»، منجم هندی در کتاب خود «پرهات سام میتا - BrhatSamhita» به شکل «اواگانا=Avagana» اشاره کرده است.

لینک دانلود رایگان کتاب حقیقت خورشید:

<https://www.ketabton.com/book/12533>

معرفی کتاب آرکایسم:

باستان گرایی، حریه‌ی مهم تحریف واقعیت های افغانی نیز شمرده می شود. بنا بر این، ضرورت به اثری که باعث روشنگری در جعلیات آن شود و نیز فهم این حقیقت که ساخت نسخه های باستانی تاریخ، به

سخن در سخن / ۱۵۳

ویژه در حوزه‌ی کشور‌های اسلامی، روی چه منظور بوده اند، کتاب آرکاییسم را منتشر کردم. ناگفته نماند که توجه به عمق تاریخی به منظور اثرگذاری روانی در جوامع عقب مانده، خود نسخه‌ای از آلوده‌گی‌های فکری است تا با توهمندی در گذشته، عقب مانده‌گی‌ها و ناکارایی‌ها را ستر کنند.

مردم با باور‌های عمق تاریخی، در حالی که ارزش عناصر زمانی را درک نمی‌کنند، دچار شیفتگی‌هایی می‌شوند که در جهان سوم، گرایش‌های مذموم هویت‌های قومی را بروز می‌دهند.

در عقب جلد کتاب «آرکاییسم» می‌خوانیم:

تفاخر توهم به دوران باستان، مسکن مخدوشی است برای جوامع عقب افتاده که از قافله‌ی پیشرفته‌های بشری بازمانده اند و می‌خواهند با نازیدن به موهومات خودساخته‌ی منتبه به عصر باستان، بر احساس حقارت خود، مرهم نهند.

لینک دانلود رایگان کتاب آرکاییسم:

<https://www.ketabton.com/book/12812>

معرفی کتاب آریاییسم:

در واقع میزان جعلیات پدیده‌ی آریایی آن قدر فراگیر است که تا زمان بسط مفاهیم روشنگر انتقادی، ساحه‌ی تاریخ و فرهنگ ما همچنان آلوده می‌ماند. طرز برداشت از این جعل، واضح طرز افکاری است که وقتی تبارز نزدی آن بیشتر می‌شود، احساس مذموم برتری با قایل شدن به رنگ و پوست به ایجاد نفرت و کدورت می‌افزاید. تاریخ تولد این جعل از جغرافیای اروپاییان استعمارگر آغاز می‌شود و تا رشته بافی‌های گنگ، عمق تاریخی می‌یابد. برای آن که ساحه‌ی روشنگری در این زمینه وسیع باشد، با چاپ کتاب «آریاییسم»، وارد پرونده‌ی مختومه‌ی این جعل شدم.

در عقب جلد کتاب «آریاییسم» می‌خوانیم:

... حتی در کتیبه های هخامنشی نیز واژه‌ی «آری» را با معنی قومی و نژادی نمی‌یابیم. این واژه نیز لقب تحقیر آمیز دیگر با معنای «شورشی» و «شرور» است که بومیان ایران کهنه، علاوه بر لقب «پارسه» به قوم سفاک هخامنشیان بخشیده اند تا نهایت نفرت خود را از حضور ویران کننده‌ی آنان که عروج شرق میانه را متوقف کردند، برای آینده گان باز گفته باشند. پس اینکه کسی پاسخ دهد که این همه هیاهو بر سر واژه و قوم و زبان «آریایی» از چه چیزی جز توهمات و دروغ پردازی های شرق شناسان و زبان شناسان مزدور یهود برآمده است، آیا نباید اهداف و منافع آنان را در به جان هم انداختن مردم شرق میانه با توسل به چنین مفاخرات احمقانه‌ی ساخته گی و بی‌ریشه نیک بشناسیم؟

لینک دانلود رایگان کتاب آریاییسم:

<https://www.ketabton.com/book/12791>

معرفی کتاب آیین های سخیف:

ستیز قومی دیوانه وار گروهک های افغان ستیز، اکثراً با توهمندی برداشت از تاریخ است. بنا بر این با هر طرح ضد ملی و افغانی، همیشه کوشیده اند چیزی باشند که نه فقط نبوده اند، بل دست آویز آنان جعلیات و مضحكاتی بیش نیست. با نشر کتاب «آیین های سخیف»، ساحه‌ی اعتقادی دشمنان را حصار کردم. در این مجموعه، واقعیت های مستندی مسجّل شده اند که با درک آن‌ها، شرمساری از آیین های سخیف بیشتر می‌شود.

در کتاب «آیین های سخیف» می‌خوانیم:

در نیمة دوم قرن هیجدهم میلادی، مردم فرانسوی به نام آنکتیل دو پرُن برای به دست آوردن کتاب زرتشت، رنج سفر به هند را بر خود هموار کرد و پس از تحمل سختی‌های فراوان، سرانجام نسخه‌ای از کتاب اوستا را یافت و با خود به فرانسه آورد. این جست و جوگر

خسته گی ناپذیر چندین سال وقت گرانبهای خود را صرف ترجمه آن کتاب کرد و آن را در سال ۱۷۷۱ میلادی به چاپ رساند و بدین‌سان، اروپاییان را برای نخستین بار با «دانش مُغان» که قرن‌ها در باره آن داستان‌سرایی کرده بودند، آشنا کرد. حاصل زحمت او بسیاری از دانشوران آن روزگار را نالمید کرد؛ زیرا اروپاییان در آن کتاب در پی اندیشه‌های ناب فلسفی بودند، اما آن چه می‌دیدند مشتی اوراد بود. وُلترا، تَسْخَرْزَنَان پرسید: آیا این زرتشت همین سختان پریشان و زنده را بر زبان رانده است؟

... یکی از آنان ژان کلِنتر، ایران‌شناس بلژیکی و استاد زبان‌ها و دین‌های هند و ایرانی در گُلُثُ دُفرانس است که پژوهش‌هایش را در باره اوستا و گات‌ها از چهل و پنج سال پیش آغاز کرده است. از او تاکنون بیش از ده کتاب و مقاله‌های بسیار منتشر شده است. در باره موضوع‌های گوناگون مربوط به گات‌ها و اوستا. بیشترین مقاله‌های دانشنامه ایرانی‌کارانیز او نوشته است. این پژوهشگر در باره اوستا و زرتشت، دیدگاه‌های خاصی دارد که با دیدگاه‌های دیگران به گُلی فرق می‌کند. به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنم. به عقیده او، گات‌ها یعنی کهن‌ترین بخش اوستا را بخلاف آن چه تاکنون گمان می‌کردن، زرتشت ننوشته است و اصلاً زرتشت، افسانه‌ای بیش نیست. با حذف پیامبری به نام زرتشت با کتابی که به او نسبت داده‌اند، چه باید کرد؟

لينك دانلود رايگان کتاب آين هاي سخيف:

<https://www.ketabton.com/book/12845>

معرفی کتاب پور خرد:

تلاش‌ها به خاطر درک معضلات، به ویژه در ساحه‌ی تحقیق و تاریخ، نام‌های بزرگانی را جهانی می‌سازند که بدون شک، زنده یاد استاد ناصر پورپیرار در حوزه‌ی زبان دری از شخصیت‌های بسیار محترم و معزز است. من برای این که حقانیت، ارزشمندی و مفاد آثار گرانبهای

او را ثابت ساخته باشم، با چاپ کتاب «پور خرد» و مکتوبی عنوانی ریاست جمهوری، از جامعه‌ی تحقیق و پژوهش افغانان خواستم جهت رهایی از شر سوء برداشت‌ها و افغان ستیزی‌های ییگانه گان متوجه در عمق تاریخ، به آثار استاد پورپیرار، رجوع کنم.

در عقب جلد کتاب «پور خرد» می‌خوانیم:

... و متوجه نیستند که این دشمنی از جانب کلیسا و کنیسه، حتی یک روز هم علیه مسلمانان قطع نشده و بدترین شیوه اش همین قومپرسی، قومتراشی، تاریخ سازی و تاریخ نویسی است. یعنی مسلمانان را در منطقه‌ی پیدایش و ظهر اسلام، چنان به جان هم انداخته اند که هیچ کدام از آن دیگری در امان نیستند. هر روزی ممکن است یکی از ما، خون آن دیگری را بربزند، به خاطر این که می‌خواهد ثواب انجام دهد. بنا بر این اگر ما، اسلام را به عنوان هویت اولیه و اصلی خود می‌پذیریم، اگر پی می‌بریم که کلیسا و کنیسه تا چه حد دشمن ما هستند و اگر تصاویر موجود در منطقه، ما را هدایت می‌کنند که با یک دشمن خونخوار و مستقیم و بی تعارف رو به رو استیم، پس بباییم نگاه کنیم دانایی‌هایی که به ما منتقل شده و سراپا بدون سند و مجعلات اند، بخشی از مبارزه‌ی وسیع کلیسا و کنیسه علیه مسلمین اند. این جا صحبت ترک، فارس، عرب، عجم، اردو زبان و افغانی نیست، این جا صحبت اسلام و ادیان ماقبل اسلام است. آنان نمی‌خواهند سنگرهای شان را به نفع اسلام ترک کنند؛ هرچند که می‌بینند اسلام در جهان حرکت می‌کند و اسلام جهان را تسخیر می‌کند. بنا بر این برای متوقف کردن این توان، دست از هیچ کاری برنمی‌دارند. از هیچ توطنه‌ای کوتاهی نمی‌کنند و چنان ما را به جان هم انداخته اند که در واقع نمی‌دانم چه زمانی می‌توانیم حربی این باورهای قلابی شویم که تبدیل شده اند به تعصبات زدوده ناشدنشی و هویت نزدیک به هویت خانواده‌گی. یعنی هر کدام از ما گمان می‌کنیم که از آن دیگری

سخن در سخن / ۱۵۷

بر تریم؛ چون سال هایی را که در روی زمین بوده ایم مثلاً پانصد سال از آن یکی بیشتر بوده است یا زبان او، دو تا لغت بیشتر از آن یکی دارد یا ما رستم داشتیم و آن یکی نداشته و یا ما کوروش داشته ایم و آن یکی نداشته است. مطالبی که سرتاپا کودکانه، بدون سند و جاهلانه اند.»
لینک دانلود رایگان کتاب پور خرد:

<https://www.ketabton.com/book/12758>

معرفی کتاب دری افغانی:

دو سال قبل با انتشار تحقیق جامع زبان شناسی به نام «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!»، طرز برداشت از این پدیده‌ی فرهنگی مورد منازعه را از دگم و کلیشه، بیرون آوردم. در واقع اگر تعیین مبداء برای عناصر فرهنگی بسیار مشکل است، چه گونه‌گی ساختار آن‌ها در گذشته‌ها مشکل‌تر می‌شود.

باور کنونی رایج و علمی از زبان، در حالی که آن را پدیده‌ی اکستابی معرفی می‌کند، تاریخ پیدایش آن را با حقایق خط، ادبیات و ساختار گرامی مرتبط می‌داند. بنا بر این اگر تعیین تاریخ مثلاً صد سال باشد، دشواری پاسخ به این که پیش از صد سال چه بوده، به این منطق حواله می‌شود که از تاریخ مشخصات بحث شود. به قول استاد پور پیرار: سیصد سال پس حضور اسلام در ایران نیز زبان فارسی، چندان بی‌پایه و مایه بود که حتی به نظم درنمی آمد و تا قرن سوم هجری، حتی نمونه و بیتی از شعر فارسی به دست نداریم.

«و یعقوب آرام گرفت و قصد بازگشتن کرد و نامه فرستاد سوی عثمان بن عفان، فرمان داده به خطبه و نماز او را تا عثمان سه آدینه خطبه کرد، یعقوب فرا رسید و بعضی از خوارج که مانده بودند، ایشان را بکشت و مال‌های ایشان برگرفت. پس شرعاً او را شعر گفتندی به تازی:

قد اکرم الله اهل المصر و لبلد
یملک یعقوب ذی الافضال و العدد

قد آمن الناس بخواه و غرته
ستر من الله في الامصار و البلد

چون این شعر برخوانند او عالم نبود درنیافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دیبر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روز گار نامه‌ء پارسی نبود پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس پارسی گفتن گرفت. و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان به رود باز گفتدی بر طریق خسروانی و چون عجم بر کنده شدند و عرب آمدند، شعر میان ایشان به تازی بود و همگان را علم و معرفت شعر تازی بود و اندر عجم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندو شعر گفتدی. مگر حمزه بن عبدالله اشاری و او عالم بود و تازی دانست. شعراء او تازی گفتد و سپاه او بیش تراز همه از عرب بودند و تازیان بودند. چون یعقوب زنیل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را دادند، محمد بن وصیف، این شعر بگفت:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام
از لی حظی ور لوح که ملکی بدھید
بی ابی یوسف یعقوب بن الیث همام
بلتام آمد زنیل و لتی خور بلنگ
لتره شد لشگر زنیل و هباکست کنام
ثمن الملک بخواندی تو امیرا سقین
با قلیل الفیه کد زاد و روان لشکر کام
عمر عمار تو را خواست و زو گشت بری
تیغ تو کرد میانجی به میان دد و دام...

سخن در سخن / ۱۵۹

پس از آن هر کسی طریق شعر گفتن برگرفتند، اما ابتدا اینان بودند و کس به زبان پارسی شعر یاد نکرده بود الا بونواس میان شعر خویش سخن پارسی طنز را یاد کرده بود.» (تاریخ سیستان، صفحه ۲۰۸) ناگزیریم همین سخن مولف ناشناس تاریخ سیستان را پیذیریم، زیرا کسی یا نمونه ای را نیافته ایم که به پیش از این تاریخ، شعر فارسی گفته باشد. حتی نمونه های آمده در تاریخ سیستان را نمی توان و نباید شعر فارسی شمرد، چرا که در هیچ بیتی، جز یکی - دو واژه ای پارسی نمی یابیم. تذکر تاریخ سیستان که تا بدان روزگار، یعنی نیمه دوم قرن سوم «نامه‌های پارسی نبود»، تکان دهنده است و معلوم می کند که تاریخ کتابت به زبان فارسی کنونی، تا چه حد جدید است. مولف تاریخ سیستان همچنین یادآوری می کند که پیش از وصیف و بسام «کسی به زبان فارسی، شعر نگفته بود.»

بنا بر این، مولف ناشناس تاریخ سیستان، خلاف شارحن امروز کتاب وی، لاقل آن قدر انصاف و عقل داشته است که تذکر دهد «اندر عجم کس برنيامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندر و شعر گفتندی» و یا «پس از محمد وصیف شعر پارسی گفتن گرفت و اول

شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود.»

تنازع سیاسی با فرهنگ و حضور عرب، پایه های زبانی را گذاشت که در واقع با حاکمیت سامانیان (بیش از یک قرن) تولد می یابد و در تقابل ترکان با اعراب بسط می یابد و روی ضروریات انسانی از فرهنگ تسامح و تساهل حاکمان منطقه سود می برد و به ما می رسد.

با روشنگری هایی که در این زمینه (زبان دری) کرده بودیم، برای آن که حوزه ای کاربردی و خاص آن (مربوط افغانستان) خالی نماند، ابتکار یک استاد هموطن (محمد حسین راضی) را که چهل سال قبل با نشر کتاب «ادبی دری افغانی»، کوشیده بود اصطلاح ادبی - سیاسی این زبان در افغانستان مروج شود، هرچند در بی خبری، اما اپدیت کردیم. پس

از نشر کتاب «دری افغانی» در کابل، لطف و تذکر هموطنان به این فهم کمک کرد که این ابتکار و نوآوری، چهل سال قبل به وقوع پیوسته بود. شادمانی این خبر با رفع این اتهام توأم شد که گویا مسئله‌ی ما، خدا ناخواسته ایجاد تفرقه و تحریف است.

در تحقیق جامع «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!» به درستی تبیین شد که این زبان با خصوصیات متحول و متداخل از ده‌ها زبان دیگر، هیچ مشکلی در اختیار اصطلاح نو(دری افغانی) ایجاد نمی‌کند.

در عقب کتاب «دری افغانی» می‌خوانیم:

... بر عکس در ایران، تلاش‌های گسترده‌ی فرهنگی و تبلیغاتی را جهت تعییم و گسترش «فارسی»، به راه انداخته بودند. هجوم نشریات و کتب ایرانی به افغانستان، خاصتاً در دهه‌های معاصر(۴۰ تا ۶۰ شمسی) ذهنیت عامه را در تأیید نآگاهانه‌ی کلمه‌ی «فارسی» و ارجحیت آن را بر زبان «دری» در اندیشه‌ی جامعه شکل داد و به عنوان یک اسم با مسمی، جا گرفت.

نفوذ فرهنگی ایران، نه تنها در محدوده‌ی اندیشه‌ها و زبان عام مردم، جا گرفت، بل حتی در سطح اکادمیک و تحقیقاتی نیز اثر گذاشت و نوشته‌ها و تحلیل‌های ادبیان و محققین ادبیات دری را به این باور آماده ساخت تا برای زبان دری، پیشوند «فارسی» دری را بازگو کنند. این ترکیب (فارسی دری) هویت زبان دری را در موازنۀی برداشت‌های انفرادی نویسنده‌گان، قرار داد.

در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، جنگ‌های خانمان سوز و گسترش اختلافات عمیق زبانی و قومی باعث شدند تا دری زبانان افغانستان، نآگاهانه فارس زده شوند و پیوندی به آن طرف دهند. این برنامه‌ی نفوذی فرهنگی، نه تنها اصالت زبان ما را خدشه دار می‌سازد، بل آینده‌گان ما را نیز در سرگردانی و بی هویتی قرار می‌دهد. بنا بر این، نسل‌های

سخن در سخن / ۱۶۱

آنده‌ی افغانستان، نمی‌توانند با وضاحت و استدلال از داشته‌های فرهنگی-زبانی خویش، به دفاع پردازنند.
لینک دانلود رایگان کتاب دری افغانی:

<https://www.ketabton.com/book/12780>

معرفی کتاب زمانی که مفاخر ناچیز می‌شوند:
توجه بر این حقیقت که حداقل مدخلی به منظور ورود در بحث‌های کلان روشنگری، واجب است، زیرا هضم اجتماعی بحث‌های کلان نوآوری و نقد، آسان نیست، مرا تشویق کرد با چاپ کتاب «زمانی» که مفاخر ناچیز می‌شوند، مجموعه‌ای از آن روشنگری‌های تاریخی را ارائه کنم که شامل شمه‌ای از انتقادات و اسناد به منظور شناخت جعلیات تواریخ خراسانی-فارسی می‌شود. منطق این مجموعه، اجتناب از محور‌هایی است که شعور توده‌ها را گروگان می‌گیرند.

در عقب جلد کتاب «زمانی» که مفاخر ناچیز می‌شوند می‌خوانیم:
آندریا: سرزمین فلاکت بار، سرزمینی است که قهرمانی نپرورد!
گالیله: نه آندریا! سرزمین فلاکت بار، سرزمینی است که در آن جانیاز
به قهرمان باشد!...

لینک دانلود رایگان کتاب زمانی که مفاخر ناچیز می‌شوند:
<https://www.ketabton.com/book/12827>

معرفی کتاب مُنْحنی تاریخ:
یکی از سردمداران معروف ستمی به تاسی از جعلیات کشور‌های همسایه، همیشه وارد بحث‌های سیاسی می‌شود. بنا بر این، قبول جعلیات تاریخی-پارسی ساخته‌ی ایران در تاجکستان و اخذ و بسط آن در افغانستان، ما را ودادشت با نشر کتاب «مُنْحنی تاریخ»، بار دیگر کام دشمنان را تلخ بسازیم. در این کتاب، تبیین این واقعیت‌ها که جهانگشايان عتیقه، بدترین جانوران تاریخ بوده‌اند، ارزش تحقیقاتی را نشان می‌دهد که به تمام ضمایم آن، از جمله جعل کنیه‌ها و ساخته‌های جعلی، توجه شده است.

در کتاب «منحنی تاریخ» می خوانیم:

پرده‌ی اول: در طول چند هزار سال در سرزمینی وسیعی که از مصر و بین‌النهرین تا فلات ایران و پامیر وسعت دارد، شگرف‌ترین مظاهر دانش و تمدن بشری، پا به عرصه‌ی هستی نهاد. ریاضیات مصری، نجوم بابلی، فلزگری کاسی و مانایی و لولوبی، مدنیت خوزستان و حوزه‌ی هلیل رود، جغرافیا و زمین‌پیمایی و تقویم‌شناسی سیستانی، نظام‌های اجتماعی و سیاسی و دینی متنوع و نیز انبووه‌ی از مدارک ملموس که ویترین موزه‌هایی در سراسر جهان را پُر کرده‌اند.

پرده‌ی دوم: جهان‌گشایی به نام کورش که تجاوزگری او را با لقب کریه «نخستین امپراطوری جهان» زینت داده‌اند، با این سرزمین بزرگ و آنده از دانش و فرهنگ و مناسبات بشری چنان کرد که دیگر هرگز حتی برای یک روز به روزگار پیشین خود باز نگشت. تمامی مظاهر مدنیت این سرزمین درخشان که در طول هزاران سال شکل گرفته و رواج یافته بود، جای خود را به سلطه‌گری تمام‌عيار نظامی، وحشیگری دینی، تمامیت‌خواهی فکری، برترانگاری نژادی و سلطه‌گری مسلحانه با توجیه مذهبی داد.

لینک دانلود رایگان کتاب **منحنی تاریخ**:

<https://www.ketabton.com/book/12855>

معرفی کتاب نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی:

در واقع اگر از فردوسی و شاهنامه اش با ارزشمندی آوردن نام‌های(نام افغانستان در این کتاب هزار سال قبل وضاحت دارد) بگذریم، از بدترین نشانی‌های فرهنگی در حوزه‌ی زبان دری، شمرده می شوند. سطح استفاده به منظور نفرت قومی، توهین و تحریف از این کتاب و فردوسی، به اندازه‌ای بلند است که حتی باعث شک حامیان آن می شود.

در صد سال اخیر، کوشش های زیادی شده اند تا با افزودی ایات جعلی در شاهنامه، آن را همسو با برداشت هایی بسازند که به ویژه در ایران متأثر از فاشیسم و نازیسم هیتلری، جزو رسمیات فرهنگی بودند و به جمهوری اسلامی ایران نیز می رساند.

دکتور منوچهر «اقبال» (وزیر پیشین وزارت فرهنگ ایران) در بارهٔ شاهنامه و فردوسی می گوید:

شاهنامه، کتابی پُر از دروغ و افسانه و یکی از اسباب عقب مانده گی فکری ما ایرانیان بوده و است. بیشتر قهرمانان و پادشاهان ایران باستان، جز موجودات افسانه‌یی، غیر واقعی و دروغینی که تنها در کتاب سراندر پا دروغ «شاهنامه» و مثل آن، از آنان یاد شده، چیزی دیگر نبوده اند که از جمله‌ی آنان می‌توان به این افراد خیالی، اشاره کرد: «کیومرث، جمشید، فریدون، گشتاسب، لهراسب، کیکاووس، رستم، سهراب» و شخصیت خیالی و منفی بافته‌ی «افراسیاب تورانی» و گنده بافی‌هایی از این گونه که مادران، گاهی برای خوابانیدن بچه، داستان‌های سراپا دروغ آنان را تعریف می‌کنند و کودک را از همان کودکی به «فرهنگ دروغ و دروغ بافی ایرانی»، خو می‌دهند...

در کتاب «نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی»، آمده است:

این بیت، برخلاف تصور حضرات شاه پرست و سلطنت طلب و پان ایرانیست، از فردوسی نیست و کاملاً شعر من درآورده و بی‌اصل و نسب و جعلی است که از روی یک بیت دیگر فردوسی با دستکاری و جعل آشکار، ساخته شده است.

مجتبی مینوی که خود از ارکان شوونیسم فارس بود، در نتیجه‌ی عذاب وجودان ادبی، عاقبت در نخستین جشن طوس که در تیرماه ۲۵۳۴ شاهنشاهی (۱۳۵۴ شمسی) در مشهد برگزار شد، مجبور به اعتراض بر این شیادی‌های ادبی گردیده و خطاب به پیر و پاتال‌ها و مترسک‌های شرکت کننده در این به اصطلاح جشن، معترضاً گفت:

شعر «چو ایران نباشد، تن من مباد/ بر این بوم و بر، زنده یک تن مباد» از فردوسی نیست. در تمام شاهنامه، چنین بیتی نیست. نمی دانم کی دلش خواسته است چنین بیتی بسازد و به فردوسی نسبت بدهد.

یکی از ویژه گی های تبلیغات فاشیستی، بازگشت به گذشته و بازخوانی تحریف آمیز تاریخ است. تئوری پردازان فاشیسم می کوشند تا آن چه را که با زنده گی، قابل توجیه نیست، با احضار ارواح توجیه کنند. آنان «تئوری» نژادی خود را بر تحریف خودسرانه‌ی تاریخ بنا و برتری نژاد آریایی و به ویژه شاخه‌ی ژرمن آن را با تعبیر ویژه‌ای که از تاریخ تمدن بشری به دست می دهنده، توجیه می کنند. مقلدان هیتلر و گوبنلز در ایران نیز همین شیوه را در پیش گرفتند. به تاریخ ایران باستان روی آوردند. مُرده گان را فراخواندند تا زنده گان را دفن کنند. به زرتشت و اوستا دست یازیدند تا بر اندیشه های نوی که در قلب ها و مغزها راه می یافتد، چیره شوند. مشتی روشنفکر نمای خرده بورژوا و عده‌ای از خدمتگزاران سفارت انگلیس و شرکت نفت انگلیس به سوی تحریف تاریخ ایران، هردو(دسته جمعی وارد شدن) کشیدند. آنان مبارزات مردم ایران، از مزدک تا مشروطه و جنگل را یک سره به دور افکنندند. روی خود کامه گی ها، خیانت ها و ستمگری های شاهان پرده انداختند و بدین ترتیب، تاریخ هزار و چهارصد ساله‌ی پس از اسلام ایران و به ویژه جنایات صد ساله‌ی استعمار، از یادها رفت و سر پهلوی به دم ساسانی پیوند خورد. در همین رابطه بود که پای شاهنامه‌ی فردوسی به میان آمد. خدمه‌ی تبلیغات فاشیستی و گرداننده گان «پرورش افکار» رضا شاهی، این اثر بزرگ را مائده‌ی آسمانی یافتند. این اثر، طی سده‌ها در قلب های مردم ایران راه یافته و اعتبار عظیمی کسب کرده بود که می شد از این اعتبار، سوءاستفاده کرد. نام کتاب هم «شاهنامه» است و در آن، کلمه‌های شاه و رزم و جنگ و گرز و نژاد و ایران و غیره، صدها بار تکرار شده و توجه اصلی

آن معطوف به ترکستان و عربستان است، نه استعمار. بنا بر این، به شیوه‌ی روسپی وار فاشیستی، می‌توان ادعا کرد که فردوسی، همان حرف‌هایی را می‌گفته که امروز فاشیسم می‌گوید و رضا خان می‌خواست. از این جا بود که دربار پهلوی و روشنفکران خودفروخته‌ی فاشیسم زده، پیش از جنگ دوم جهانی، تحریف شاهنامه را به طور گسترده آغاز کردنده و «تلقی زاده»‌ها، درست در زمانی که قرارداد خاتنانه‌ی ۱۹۳۳م را با شرکت نفت انگلیس امضاء کرده و به نام پیروزی مردم ایران، چراغانی می‌کردند، جشن و چراغانی دیگری هم به حساب «هزاره‌ی فردوسی» به راه انداختند و به نام فردوسی و به سود دربار پهلوی، مطالبی عنوان کردند که حتا سایه‌ای از آن‌ها در شاهنامه موجود نیست. میرپنج‌های قزاق و امیران فاسد ارتش رضاشاهی (که آن روزها در عین حال «آکادمیسین»‌های کشور شاهنشاهی هم شناخته می‌شدند) از فردوسی، چنان «سپهبد» جنگ طلبی ساختند که با امثال «ژنرال فُن آریانا»، تفاوتی نداشت.

در زمان محمد رضا شاه، تبهکاری ضد شاهنامه، گسترش بیشتر یافت. چندین موسسه‌ی مجهز درباری - دولتی پُرهازینه با بسیاری از خودفروخته‌گان «اندیشمند»، مامور شدند که این تبهکاری را به طور سامانمند اعمال کنند. صدھا جلد کتاب و رساله و مقاله و انواع نوشته‌ها به قصد تحریف شاهنامه، چاپ و منتشر شدند و همه‌ی وسائل تبلیغاتی و آموزشی، از کتاب‌های درسی گرفته تا رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های مزدور، در خدمت این تبهکاری درآمدند. تنها یک موسسه‌ی دولتی به نام «انجمن آثار ملی»، بیش از صد جلد کتاب چاپ کرد که به طور عمده، آثاری بودند مبتذل و در جهت تحریف شاهنامه. در یکی از انتشارات همین انجمن تحت عنوان «یادنامه‌ی فردوسی» با کاغذ اعلا و چاپ زرین از جمله، این شعرها آمده‌اند:

چو کودک لب از شیر مادر بشست

محمد رضا شاه گوید نخست

اگر همدم شه بود فرهی
 فرح زاید از فر شاهنشهی
 شاهنشاه بانوی فرخ نزاد
 که شاهنشهش تاج بر سر نهاد
 به سرتاسر گیتی از غرب و شرق
 در خشید فرش به کردار برق!

نشریات وزارت فرهنگ و هنر در ابتدال از این هم فراتر رفت. این وزارت جلیله، نزدیک به ده جلد کتاب با چاپ نفیس بر «بنیاد شاهنامه» منتشر کرد و در آن ها، هر چه دل تنگ شاه خواست، به فردوسی نسبت داده شد. یک کتاب قطور برای اثبات این ادعای مسخره‌ی شاه منتشر شد که گویا او با امام زمان، پیوند نهانی دارد. بر بالای جلد این کتاب با خط طلا، این جمله‌ی شاه، قید شده است: «در آن حین به من الهام شد که با خاتم ائمه اطهار و حضرت امام قائم، رو به رو استم.» تدوین کننده گان کتاب، خواسته اند چنین وانمود کنند که ارتباط شاهان با ارواح، اصولاً یک پدیده‌ی ایرانی ست و گویا فردوسی به آن، گواهی داده است. در کتاب دیگری که بسیار پُرهزینه و قطور است، وزارت فرهنگ شاه، «ولیعهدی» را بر «بنیاد شاهنامه» بررسی می‌کند تا چنین بفهماند که گویا ایرانی‌ها، همواره در برابر «ولیعهد» (هر کسی که باشد) رخ به خاک می‌مالیده اند. کتاب پُرهزینه‌ی دیگر به «فر» شاهنشهی اختصاص یافته و به شاه(پیشوای مقام خدایی و ماورای طبیعی می‌دهد).

در عقب جلد کتاب «نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی»، این ایات فردوسی را می‌خوانیم:

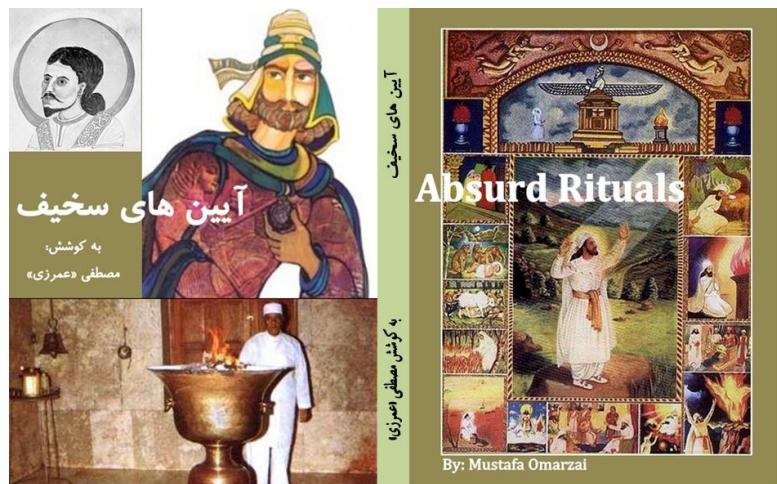
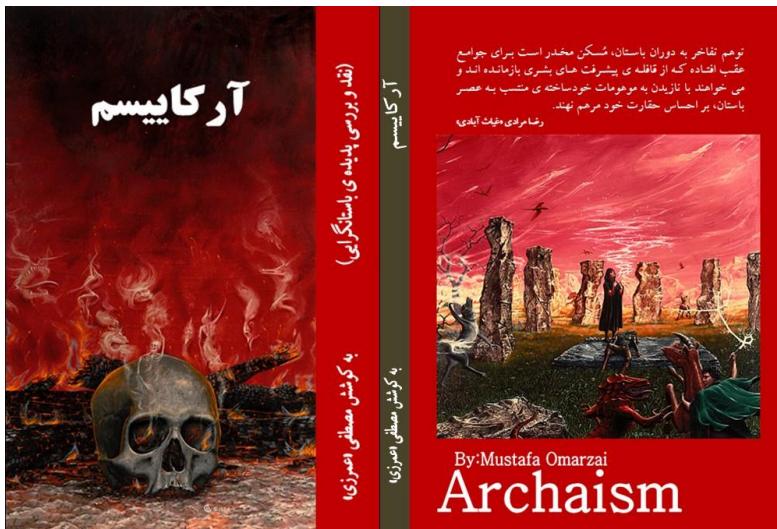
نگویم کنون نامه‌های دروغ
 سخن را به گفتار ندهم فروغ

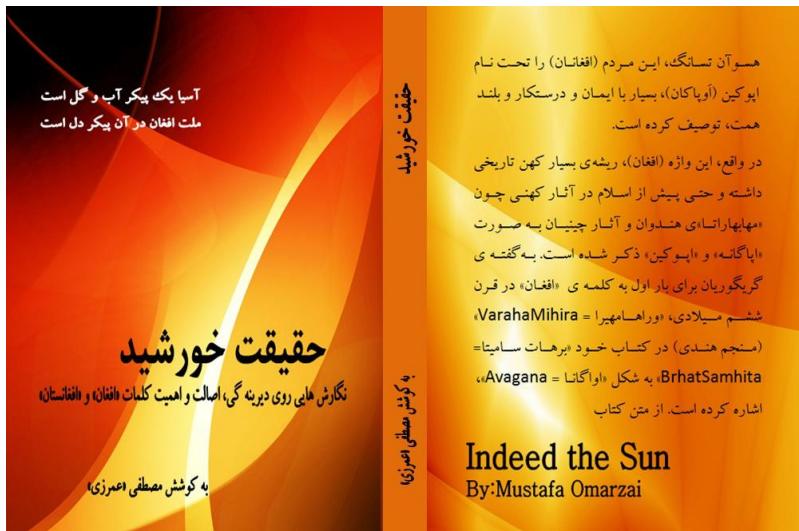
نکارم کنون تخم رنج و گناه
که آمد سپیدی به جای سیاه
دلم سیر گشت از فریدون گرد
مرا زان چه کو ملک ضحاک برد؟
ندامن چه خواهد بدن جز عذاب
ز کیخسرو و جنگ افراسیاب
بر این می سزد گر بختد خرد
ز من خود کجا کی پستند خرد؟
که یک نیمه عمر خود کم کنم
جهانی پُر از نام رستم کنم؟
دلم گشت سیر و گرفتم ملال
هم از گیو و طوس و هم از پور زال
کنون گر مرا روز چندی بقاست
دگر نسپرم جز همه راه راست
نگوییم دگر داستان ملوک
دلک سیر شد ز آستان ملوک
دو صد زان نیازد به یک مشت خاک
که آن داستان ها دروغ است پاک

لینک دانلود رایگان کتاب نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی:

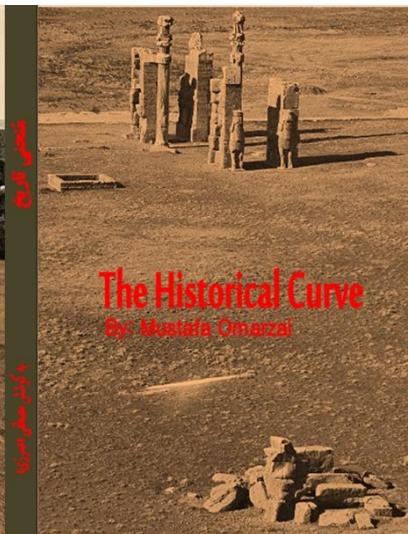
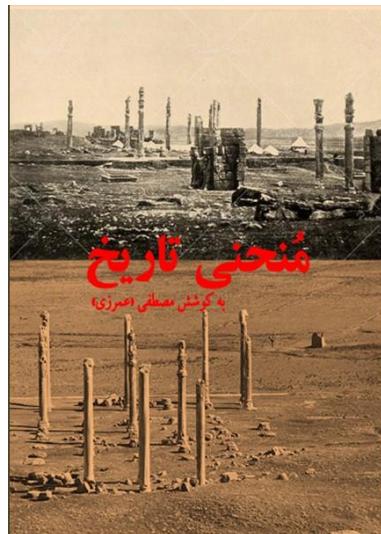
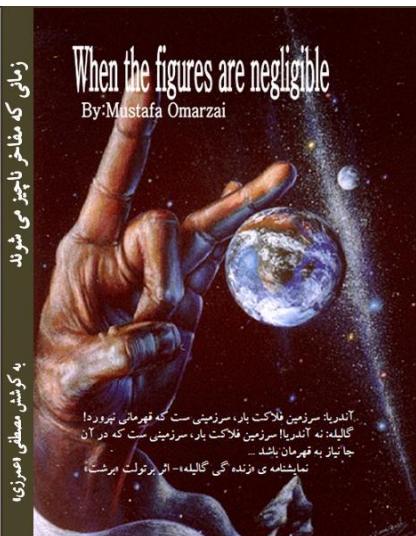
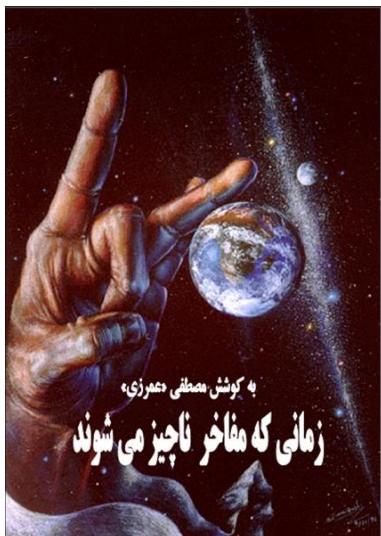
<https://www.ketabton.com/book/12772>

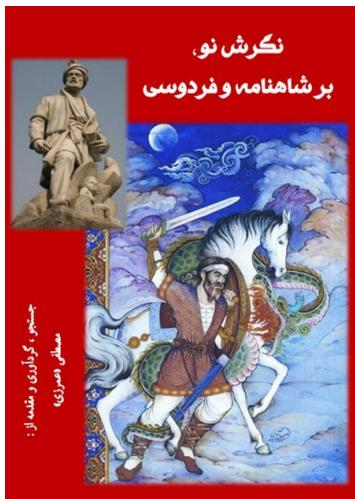






سخن در سخن / ۱۷۱





نگوییم کتون نامه های دروغ / سخن را به گفتار ندهم فروغ
نکارم کتون نهم زیج و گلک / که آمد سپاهی به جای سیاه
دلم سیر گشت از فریدون گرد
مرازان چه کو ملک مصاک برده؟
ندامم چه خواهد بدان چیز ھداب از چیخشو رو و چنگ افراساب
برانم می سوزد گفر بخند خوار از من خود کیما کی پیشند خوده؟
که پیک نیمه عمر خود کنم کنم / چهانی بران نام داشتم کنم؟
دل گشت سیر و گرفتم ملال
هم از گیو و طوس و هم از بوران
کتون گهر روز چندی بیقاتست / اد گهر شیرم جز همه راه راست
نگوییم دگر داشنان ملوک / (لکه) سیر نند آسانان ملوک
دوصد زان تیازده به یک مشت خاک
که آن داشنان ها دروغ است پاک
ابوالقاسم فردوسی



نگوییم کتون نامه های دروغ / سخن را به گفتار ندهم فروغ
نکارم کتون نهم زیج و گلک / که آمد سپاهی به جای سیاه
دلم سیر گشت از فریدون گرد
مرازان چه کو ملک مصاک برده؟
ندامم چه خواهد بدان چیز ھداب از چیخشو رو و چنگ افراساب
برانم می سوزد گفر بخند خوار از من خود کیما کی پیشند خوده؟
که پیک نیمه عمر خود کنم کنم / چهانی بران نام داشتم کنم؟
دل گشت سیر و گرفتم ملال
هم از گیو و طوس و هم از بوران
کتون گهر روز چندی بیقاتست / اد گهر شیرم جز همه راه راست
نگوییم دگر داشنان ملوک / (لکه) سیر نند آسانان ملوک
دوصد زان تیازده به یک مشت خاک
که آن داشنان ها دروغ است پاک
ابوالقاسم فردوسی

New approaches to the
Shahnameh and ferdowsi

By: Mustafa Omarzai

گدایی و مداعی

در اینجا، ادعای تفاخر و فوقیت، خیلی عجیب است. بخشی از مدعیات از ادبیات صادر می‌شود. برخلاف ذات ادب، تخلیقات زیادی به ویژه در حیاط فرهنگ خراسانی - فارسی وجود دارند که اگر در مقولات جامعه شناسی معنی شوند، حال زار مردمان و گذشته گانی را تبیین می‌کنند که ادب را «بی» ساخته بودند. چرا به آن همه بدبخت، دون و بی چاره، افتخار کنیم؟

«گفتیم که شاعر هجاگو به امید صله مدح می‌گفت و در صورتی که از ممدوح چیزی حاصل نمی‌کرد، برمی‌آشفت و زیان طعن دراز می‌کرد. عثمان مختاری غزنوی، شاعر نیمه اول قرن ششم که بی چاره حتی به صله و بخشش یک خزانه دار دولتی اثیر نام هم امیدوار بود، ولی بعد از مدهش چیزی به دست نیاورد، این خزانه دار را که ظاهراً از یک چشم کور هم بوده، چنین هجو می‌کند:

شعر خطیر گفتم کور اثیر را

لیکن از او به یک درم احسان نیافتم

آن کور روسپی زن، بی نان و آب باد

کابم بشد به مدح وی، نان نیافتمن

اما با این هجو چون دل شاعر یخ نمی‌کند باز هم می‌گوید:

ای کور حضیر، ای اثیر خازن

ای دیده و جان تو چون ستاره

گفتند که در مردمی و رادی

هستی ز همه مهتران خیاره

من نیز چنان دیدمت که گفتم

کس برتر ازو نیست جز مناره

سیم تو و کون زن سپهری

خورده است و دیده هزار باره
بامن که ثنا گفتمت ولیکن
ز اندازه‌ی تو قلبان گذاره
چندین چه لباس نیاز دوزی
ای کون نیازت پاره پاره

کتاب «هنر طنزپردازی»، هر چند برای کسانی که دنبال دید حرفه‌ی می‌ موضوع اند، دنباله‌ی خوب است، اما برای من، جلد قطورش، مسرتی آورد تا بخشی از شاه بیت‌های مدعیانی را کشف کنم که وقتی داغ می‌شوند افتخار کنند، فراموش می‌کنند حتی بزرگ‌ترین فرهنگیان گذشته‌ی شان، بی‌چاره گانی بوده‌اند در انتظار خیرات شاه تا توان فطری خویش را تقدیم کسانی کنند که شرح فتوحات آنان، تلخ ترین کارنامه‌هایی ضد بشري تاریخ می‌شوند.

«شاعری در مدح خواجه‌ی بخیل قصده‌ی بگفت و برو خواند. هیچ صله نداد. یک هفته صبر کرد و اثری ظاهر نشد. قطعه‌ی تقاضایی بگفت و بگذرانید. خواجه التفات نکرد. بعد از چند روز هجو کرد. خواجه به روی نیارود. شاعر یامد و به در خانه‌ی او مربع نشست. خواجه بیرون آمد و او را دید که به فراغت نشسته است. گفت: ای مبرم بی‌حیا! مدح گفتی، هیچت ندادم. قطعه‌ی تقاضایی آوردی، پروا نکردم. هجو کردی، خود را با آن نیاوردم. دیگر به چه امید اینجا نشسته‌ای؟ گفت: بدان امید که بمیری و مرثیه‌ات نیز بگویم. خواجه بخندید و او را صله‌ی نیکو بخشید.

انوری ابیوردی نیز به صراحت گفته است که اگر ممدوح صله ندهد، او را هجو خواهد کرد:

اگر عطا ندهندم برآرم از پس مدح
به لفظ هجو دمار از سر چنین ممدوح

سخن در سخن / ۱۷۵

دشنام، حربه ی بُران شاعر هجاگوست. انوری «دشنام» را مانند شمشیر دامو کلس، بالای سر ممدوح در اهتزاز نگه می دارد:

انوری نام هجو می نبرد

کز تواش چشم پُر عطاست هنوز

کیر خر نام می برد اما

می نگوید که در کجاست هنوز

و به راستی هم زمانی که طغرل سلجوقی در دادن صله به او کوتاهی کرد، انوری این پادشاه با هیبت، اما بخیل را هجو کرد و گفت:

میر طغرل بمرد و من گفتم

ملک الموت کار مردان کرد

برهانید مردمان را زو

مرد می کرد و سخت نیکو کرد

قلتباپی که شصت سال بزی است

یک درم سنگ نان خویش نخورد

انوری، امیران بخیل را به صورت عمومی، چنین می کوید:

گر اند ک صلتی بخشد امیرت

از او بستان کزو بسیار باشد

عطای او بود چون ختنه کردن

که اندر عمر خود یک بار باشد

خواجه‌ی کرمانی که موقع صله از کسی به نام صدرالدین تمغاجی داشته و به مراد نرسیده است، چنین از وی بدگویی می کند:

صدرالدین یحیای متغاجی که هست

در خری بی مثل و خر طبعی مثل

عالی از وی گشته رایات خطا

نازل از وی گشته آیات ذلل

صورت او معنی فسق و فجور

معنی او کذب و دغل
در نفاق از وی بفگنده تیر
در نحوست گشته هندویش زحل
سبلتش گندیده از بوی دهان
معقدش خندیده بر گند بغل
خویش را صدر اجل داند که باد
جای این صدر اجل صد اجل
گشت سلطانی به سگبانی عوض
شد سلیمانی به شیطانی بدل

در کتاب «هنر طنزپردازی»، مولف کتاب برای وضاحت، نمونه هایی از دنائت کسانی را معرفی می کند که تا حد کفش و کلوش کهنه، یا جنده پاره ی پوشاک، زور زده اند و امروزه وقتی کلیات آنان با ارزش فارسیسم(پشتونه ی ایرانی) وارد بازار های دری زبانان می شود، شاید قطع و صحافت متنوع و رنگه باعث شوند از حقیقت سراینده گان و ناظمانی بی خبر بمانیم که شکوه ی شان، ادبیات نقد فارسی را در گذشته با قواره ای نیز معرفی می کند که وقتی پیروان فارسیسم، عووو (پارس) می کنند، حاصل کار آنان فحاشی و دشناست.

«هجو: وسیله ی ارتزاق شاعر و حربه ای برای اخاذی. هجو به مثابه ی میراثی از شعر عرب به شعر دری راه یافت. شاعران دری زبان نیز اکثریت شان طبع آزمایی در انواع شعر مانند معما، تشییب، تغزل، مرثیه، مدایح و هجو را نشانه ی خود در هنر شاعری دانسته در هر نوع آن می کوشیدند چهره دست باشند.

در قرون گذشته که وسائل اطلاعات جمعی مانند روزنامه ها، مجلات، بنگاه های چاپ کتاب، رادیو ها و تلویزیون ها وجود نداشتند و اکثریت مردم هم از نعمت سواد بی بهره بودند، خریدار سخن شاعران، سلاطین و وزرا و دیگر بزرگان بودند که هم سواد داشتند و هم مرffe

می زیستند. امرار معيشت و ارتزاق شاعر، بسته به پرداخت های پولی و حمایه‌ی اقتصادی همین قشر جامعه بود. شاعر برای جلب توجه این بزرگان، مدح شان را پیشه می کرد و ضمن مدحیه‌ی خود از ایشان چیزی طلب می کرد، اما روش است که همه‌ی امرا و وزرا و بزرگان، جواد و سخاوتمند نبودند و گاهی از دادن صله و بخشش، با وصف درخواست و چشمداشت آشکار شاعر، طفره می رفتند. در چنین وضعیت، شاعر تنگدست و نا امید، آزرده می شد و زبان به طعن ممدوح می گشود و ممدوح خود را هجو می نمود. داکتر زرینکوب می نویسد: طرز معيشت شاعران نیز که صورت گدارویی و درخواست داشته است، تا اندازه‌ای سبب نفرت پیروان اصول اخلاق از آن‌ها بوده است.

انوری ابیوردی (وفات ۵۸۵ ه) که شاعر استاد و بسیار قابل اعتماد است، شیوه‌ی ارتزاق شاعر را توضیح کرده، به ممدوح می فهماند که اگر صله اش نرسد، منتظر هجو باشد.

سه رسم بود شاعران طامع را
یکی مدیح و دگر قطعه‌ی تقاضایی
اگر بداد، سوم شکر و نداد هجا
از این سه شعر دو گفتم، دگر چه فرمایی

اگر اعتراف کنیم نسل شاعران و ناظمان بزرگ فارسی در حالی پایان می یابد که گذشته‌ی دور شان، بیشتر ترکی است و در افغانستان معاصر، خوب ترین های این عرصه پشتون هایند، می توان به این نتیجه رسید که آن چه شماری را وامی دارد پارس کنند، ناشی از ضعف هورمونی است؛ چه سلسله‌ی شاعران و ناظمان مدام، خیراتخور، گدا و مزدور چند شاه زنیاره و جانی، به جایی ختم می شود که وقتی پرونده های نقد به اصطلاح اولاده (در واقع رهروان) آنان را بخوانید، بقیه‌ی فصل‌هایی اند که ایجاب می کنند با فحشیات، مضحكات، خبیثات و

دگر فکری های آنان پیوند شوند. اگر بی مقداری و رکاکت همچنان بازار یابند، اینان باید خوش باشند که وصله پینه‌ی ابا و اجدا خویش به شمار می‌روند؛ زیرا جان کلام آنان، نقد رکیک است.

«فتح علی خاص»

نه جود ترا که مرح عاليت کنم
نه عقل ترا که حرف حاليت کنم
نه ريش ترا که ريشخندت سازم
نه خاييه ترا که خاييه ماليت کنم»

ادبيات نقد، نه فقط در گذشته‌ی زبان فارسي، بل در زمان حال اين پدیده نيز نتوانسته جاي مقوله‌ی تنقييد را در ادب اين زبان پر کند. تنها نيم سده کارنامه‌ی جريان هايي به اصطلاح ستمي، نشراتي دارند که وقتی تفسير و تحليل شوند، ستيزه گران معرف آن بـي ادبـي مـي شـونـد.

اگر بررسـي تاريـخي، قناعت مطلوب را باعـث نـمـي شـود تـا پـذـيرـيم آـنـانـ فـرـزـنـدـانـ نـوـكـرـانـ درـبـارـ هـايـ عـتـيقـهـ بـودـهـ اـنـدـ،ـ زـيرـاـ غـربـالـ فـاتـحانـ،ـ جـايـيـ نـگـذاـشـتـهـ تـاـ سـنـگـيـ نـيزـ بـهـ درـسـتـيـ درـ جـايـشـ باـقـيـ مـانـدـهـ باـشـدـ،ـ بهـ يـقـيـنـ مـيـ توـانـ گـفـتـ نـوـكـرـانـ بـدـونـ چـونـ وـ چـراـيـ فـرهـنـگـ هـاـ وـ باـورـ هـايـيـ استـندـ کـهـ هـرـ گـزـ فـرـصـتـ تـفـكـيـكـ خـوبـ وـ بدـ نـدـادـهـ اـنـدـ.ـ بـناـ بـرـ اـيـنـ،ـ مـيـ توـانـدـ دـوـدـمانـ آـنـ بـيـ چـارـهـ گـانـ وـ درـمـانـدـهـ گـانـيـ نـيزـ باـشـنـدـ کـهـ اـزـ وـرـايـ قـرنـ هـاـ هـنـوزـ هـمـ خطـوطـ قـلمـ شـانـ شـيـونـ مـيـ کـنـنـدـ کـهـ آـنـ مقـامـاتـ شـامـخـ کـهـ درـ تخـيلـ ماـ،ـ بلـنـدـ منـزـلـ هـايـ فـرـدوـسـيـ،ـ موـلـاناـ وـ اـمـثالـهـمـ سـاخـتـهـ اـنـدـ،ـ زـيرـينـ هـايـيـ نـيزـ دـاشـتـهـ اـنـدـ کـهـ هيـچـ تـفاـوتـيـ اـزـ مـاتـحـتـ گـوـسـپـنـدـانـ،ـ گـاـوانـ وـ کـسانـيـ نـدارـنـدـ کـهـ درـ جـوشـ اـفـخـارـ،ـ اـزـ يـادـ مـيـ بـرـنـدـ اـگـرـ بـرـايـ ساعـتـيـ نـيزـ اـزـ صـدـورـ درـ بـيـتـ الـخـلـاءـ محـرومـ شـونـدـ،ـ عـقبـهـ يـ شـانـ گـنـديـ سـتـ کـهـ وقتـيـ درـ پـاسـخـ فـكـرـ مـخـالـفـ بـنـويـسـتـ،ـ اـدـبـيـاتـ آـنـ باـ آـنـ مـزـينـ مـيـ شـودـ.

گـدـائـيـ وـ مـدـاحـيـ،ـ دـوـ نـمـوـنـهـ يـ بـارـزـ اوـصـافـ فـرهـنـگـيـانـ خـرـاسـانـيــ فـارـسـيـ اـنـدـ.ـ اوـصـافـيـ کـهـ درـ وـاقـعـ هـزارـ سـالـ پـسـ اـزـ نـهـضـتـ شـعـوبـيـ،ـ خـوبـ تـرـينـ

سخن در سخن / ۱۷۹

میراث تقابل بازمانده گان آنان نیز به شمار می روند. دارنده گان این اوصاف در قرن ۲۱، حامیان بدون چون و چرای ارتجاع، هتاکی و دهن گنده گی شناخته می شوند.

ما در گیر تقابلی استیم که ریشه دارد. ما با افرادی مواجه شده ایم که کم ذاتی و بد ذاتی را به ارت بُردۀ اند. بر این اساس، ضرورت تنقید، تبیین و رویت داشته های سخیف شان که حیثیت سند دارند، پیش از طرح موضوعات ملی با آنان، به این قناعت جمعی می رسانند که اصحاب مخالف باید اصلاح شوند! طرح موضوعات کلان ملی با بازمانده گانی که به فرهنگ دنائی(گدایی و مداعی) باور دارند، معقول نیست.

چند نمونه‌ی دیگر فرهنگ خراسانی-فارسی:
انوری:

تو در قواده گی ای سرخ کافر
توانی گر کنی تصنیف و تدریس
اگر آدم و حوا زنده گر دند
به مکر و حیلت و دستان و تلبیس
بگردانی دل حوا ز آدم
کنی در ساعتش عاشق به ابلیس

کمال الدین اسماعیل:

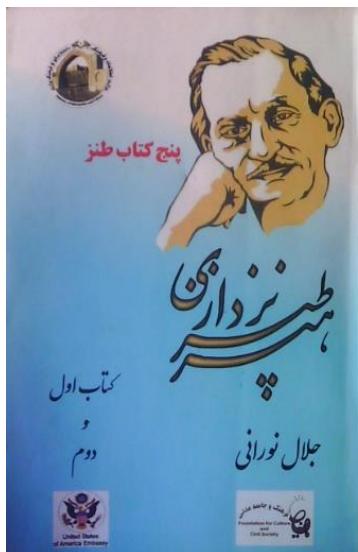
خواجه گانی که پیش از این بودند
عرض خود داشتند نیک نگاه
زر و سیم جهان همی دادند
تا نگویند شان حدیث تباہ
خواجه گانی که اندرین عهدند
با هجاگوی خویش بیگه و گاه

سخن در سخن / ۱۸۰

به زبان فصیح می گویند هرچه می خواهی بگوی و سیم مخواه

کمال الدین اسماعیل:

بنده ات بود گرسنه پیرار
پارزن کرد و بچه زاد امسال
لا جرم از نوایب حدثان
تیره دارد چو خال صورت حال
مثل بنده اندرین حالت
این چنین گفته اند در امثال
تنگ بود جای موش در سوراخ
بست جاروب نیز به دنبال



ویاپلی

(فرهنگ نام های اندیشمندان پشتون)

ارزش کار های بنیادی به مثابه‌ی پایه‌هایی تحفظ مدنیت استوار بر آن ها، اهمیت کوشش هایی را آشکار می‌سازد که همیشه به نام بزرگان ختم می‌شود. من منفی باف نیستم. بنا بر این مواجهه‌ی من با پدیده های بشری، نخست دنبال مزایاست. با این نگرش، تمایل به تبیین ارزش ها، غایه‌ی احترام و جایگاه را دنبال می‌کند.

«ویاپلی» (افتخارات) بزرگ‌ترین فرهنگ نام های اندیشمندان پشتون است. دریافت این اثر، حس تحسین برمی‌انگیزد. کاری با این حجم و تنظیم، چنانی که آورده‌اند، ۱۳ سال صاحب اثر را می‌گیرد.

«ویاپلی»، فرهنگ جامع زاده‌گان تباری است که در امتداد اعصار، بی‌شک، صد‌ها جلدی خواهد شد. داکتر عبدالرؤوف رفیقی، در گیر ماضی، حال و استمرار، صورت حساب هزاران اندیشمندی را گرد آورده که در اختیار داشته است.

عظمت کتاب «ویاپلی» در چند بُعد حجیم بودن، جامع بودن و کتاب نویسی نو (مدرن) خلاصه نمی‌شود. ارزش بنیادی این کار در زمانه‌ای که کمیت‌های موثر به حیث پشتوانه‌ی بحث های کلان قومی، منافع، کشور و هویت طرح می‌شوند، ذهنیت تک فردی روی افراد و اشخاصی را تصحیح می‌کند که اگر تعریف عدو از تاریخ و فرهنگ ما باشد، می‌کوشند با چند خلاصه‌ی قدیمی و کنونی، محدود کنند.

در کتاب «ویاپلی»، مرز‌های سرزمینی مطرح می‌باشند. بنا بر این، افراد و اشخاص، هزاران اندیشمندی می‌شوند که در تاریخ، قد برآفرانشته‌اند. مقوله‌های پیچیده‌ی سیاسی و تحلیل‌های انتروپولوژیک، آینده‌ی پیوست‌ها به اثر هویت‌های تباری را به نظریه‌ی مهم «برخورد تمدن‌ها» کشانده است.

آنینه‌ی همفکری‌ها و منافع تباری، اگر به مرزهای واحد سیاسی نرسند، مرزهای فکری را می‌شکنند. بنا بر این، نقطه‌ی محوری روی ارزش هویت، فرهنگ و تبار، میلیون‌ها مردمی را متعدد می‌سازد که در مثال تبارما در جغرافیای عظیم، از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، تاریخ، حضور و منافع دارند.

مرزهای سیاسی ما محدود به چند کشور اند، اما مرزهای فرهنگی ما در گستره‌ای که آوردم، خیلی فراخ و پُرآبُهت می‌باشند. کتاب «ویارلی»، احصائیه‌ی هزاران اندیشمندی است که در فراخنای جغرافیای سرزمینی نیز زیست کرده و می‌کنند. این اولین منبع نفوس فرهنگی، افزون بر سهولت شناخت، پشتوانه‌ی عظیم مردمی است (پشتون‌ها) که تفکر، فرهنگ و جنگ را عجین ساخته‌اند. گونه‌ی مردمی تخلیق پشتون(لندی) که در صورت تاریخی، حتی هزاران سراینده‌ی ناشناس دارد، می‌تواند ذهنیت‌های تخلیق «ویارلی» نیز باشد.

هزاران نویسنده، شاعر و اندیشمند در زمینه‌ی تاریخ، اجتماع و بستری که ادبیات آفریده‌اند، مردم ما، هرچند در تنابع سیاسی ۶۰۰ سال اخیر، بسیار سیاسی می‌شوند، اما در فرصت‌های عاطفه، اندیشه و عشق، آنان را به تعریف حیاتی واداشته‌اند که غنای آن‌ها قرن‌ها پس از تنابع بی‌پایان، هرازگاه، هر لحظه و هر لمحه به تخلیق، هنر و اندیشه می‌رسد.

رشد روز افزون فعالیت‌های مدنی که در دو دهه‌ی اخیر به انبوه‌آثار افغانی منجر شده، سخت کوشی مردم با عزت، با همت و معزز ما را در آزمون‌های مختلف فرهنگی سربلند کرده و می‌کند. حتم دارم بستر صلح، سعی ما را در عرصه‌هایی نیز نهایی می‌کند که تا قبل از هفت ثور، کوشش‌های ستوده برای دست یابی به رفاه زنده‌گی بودند. شاید انحصار کار قلم، از مزیت هزینه‌های فردی، هرچند وقتی کتاب می-

شود، در گیر ضوابط است، اما در رنگینی ستوده، ارزش کارهای «دست بازی» را تایید می کند که افغان های با وقار یافته اند.

تنقید کتاب «ویاپلی»، بحث های جالب، جامع و جدید مکتب های علمی، ادبی و تحقیقی را به میان می آورد. بنا بر این، شرح دری افغانی این کتاب را جزو ادای دینم به یک هموطن معزز، فرهنگی و سخت کوش، به نکاتی مختصر می کنم که از این خامه، مهم پنداشته می شود. در جریان بیش از ۱۵ سال کارهای دشوار فرهنگی که منتج به بیش از ۷۰ عنوان کتاب شدند و ۳۰ تا آن ها توفيق چاپ یافته اند، ردیف مجازی کارهای قلم من (مصطفی عمرزی) نیز به بیش از ۵۰۰ نگارش متنوع می رسد که به فضل پروردگار و لطف بزرگان، اکثراً در جمع کارهای بنیادی، مهم و نیاز روز محسوب شده اند. این افتخارات در جنب «ویاپلی»، ارزشمند هستند. بنا بر این، تعریف من از زحمات ستوده‌ی داکتر رفیقی، به این اظهار امتنان نیز می رسد که در جلد ششم کتاب «ویاپلی»، ذیل حروف «ص، ض، ع، غ» در صفحه‌ی ۲۶۶۸، شناسه این قلم به نام «عمرزی مصطفی» و درج یکی از کتاب های منتشره ام (افغانستان و بازار) از قید آثار چاپی آمده است.

اثری به اهمیت کتاب «ویاپلی» را نه فقط با ارزش بنیادی آن می توان دریافت، بل آوردن رقم هزاران نویسنده، شاعر و اندیشمند، جلو تنقیدی را می گیرد که در نخست پنداشته می شود در این عظمت فرهنگی، «موجز» بسیار اختصار شده است. بررسی من از تمام مجلدات این کتاب به یافته این نکته‌ی در ک داکتر رفیقی رسیده که توجه‌ی ایشان پیرامون مباحث کلان فرهنگی و احصائیه‌ی فکری، خیلی مهم تر از جزمیات ذهنیت ساخته که نفوس بشری حاکم (اکثریت افغانستان) که در ۶۰۰ سال اخیر همیشه در تاریخ بوده اند، تداوم آن را در استمرار کار هزاران مفکری یافته است که از رهگذر شان در ادبیات، تاریخ و سیاست، توده‌های مدافعانه و ارزش‌های این تبار اند.

سخن در سخن / ۱۸۴

صاحب کتاب «ویاپلی»، یک فرهنگی به تمام معنی است. به این روال، کتاب «ویاپلی» در چاپ های بعدی غنی تر خواهد شد. داکتر رفیقی در دیباچه ی اثر ارزشمند خویش از جزیاتی آورده که او را قادر ساخته اند این اثر عظیم را تنظیم کند. بنا بر این، تکمیل این اثر، چنانی که در تلویحات داکتر رفیقی آمده، در چاپ های بعدی با شروح کاملتر به همراه می شود.

شادمان از این که بیش از نصف عمر من (در حدود ۱۵ سال فرهنگی) به جایی رسیده که در کنار همتباران اندیشمند باشم، به قناعت صورت حساب من در کتاب «ویاپلی» می رسد. بنا بر این از کنار صورت مختصراً در کتاب می گذارم و ضمن عرض مبارکباد، برای داکتر صاحب عمر بیشتر، سلامتی و پیروزی های دیگر می خواهم. یقیناً کسانی که با زحمات داکتر رفیقی نیز فرهنگی شدند (در کتاب ویاپلی) در ادامه ی این کار، پشتیبان می شوند.

من به عنوان اولین افغانی که توفیق دسترسی به این کتاب را یافته ام، برای غنای هر چه بیشتر کتاب «ویاپلی» و سهولت های داکتر رفیقی به کارنامه ی اندیشمندان ما، تلخیصی از معرفی خودم را با منطق ستوده ای صاحب اثر که در آن محور تباری، اصل است، برای یک دست سازی و نیاز های ناشی از قدرت آن، تقدیم می کنم. در این تلخیص، جزئیات بیشتری در خدمت همتباران و داکتر صاحب رفیقی، قرار می گیرند.

امیدوارم چاپ های بعدی این کتاب، همسویی و همیاری فرهنگیان را در بر داشته باشد. یعنی با اخذ وظیفه از صاحب اثر «ویاپلی»، به افتخار شرکت بیشتر در اثری برسیم که به ذهنیت فرهنگی بودن عامه ی تبار ما مربوط است.

تلخیص معرفی من:

معرفی مصطفی «عمرزی»

(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه‌ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه‌ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنه‌ی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده‌ی گواهینامه‌ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه‌های آموزشی شبکه‌ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسؤول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسؤول ارزیابی نشرات، مسؤول طرح و ارزیابی، مسؤول واحد فرهنگی و همکار رسانه‌ی در نهادها و رسانه‌هایی چون «اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسنده‌گان افغانستان»، هفته‌نامه‌ی «قلم»، تلویزیون^۱، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه‌ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه‌ی «سرخط»، مجله‌ی «اوربند»، گاهنامه‌ی «تحریک»، «گاهنامه‌ی باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه‌ی «هیواد»، وب سایت «بول افغان»، وب سایت «بول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روحی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه‌ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلاح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش‌های کاری- فرهنگی

برنامه‌ها و فلم‌های مستند تلویزیونی:

سخن در سخن / ۱۸۶

- ۱- برنامه‌ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.
- ۲- برنامه‌ی مستند تاریخی «آینه‌ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.
- ۳- برنامه‌ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.
- ۴- فلم مستند «سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۶ دقیقه.
- ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده‌گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت‌های مغاره نشینان (طنزی) - منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی) - منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان) - منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب‌ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰ م تا ۲۰۰۰ م) - منتشر شده است.
- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
- ۸- پشتون‌ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۹- رسانه‌ها، مدیریت و نوسان‌ها (رسانه‌ی).
- ۱۰- در هرج و مر ج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه‌ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستانزی).

- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتبع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشه های منتشره در مجله‌ی اوربند).
- ۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
- ۲۴- سمتی و ستمی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).
- ۲۵- افغان ها (در زمینه‌ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).
- ۲۶- فساد نزدیک (تبیین زمینه‌ی ایرانی).
- ۲۷- ما همه «افغان» استیم! (ضد افغان ستیزان).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه‌ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعمیم» (زنده گی و برنامه‌ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) – منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعای اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
- ۶- مُنْحَنِي تاریخ (تنقید کوروش و سلسله‌ی هخامنشی)- منتشر شده است.
- ۷- آریاییسم (تنقید پدیده‌ی آریایی)- منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیار)- منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه‌گی‌های آن)- منتشر شده است.
- ۱۰- آین‌های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب من (پیرامون زنده‌گی و کارنامه‌ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده‌ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده‌هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه‌ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه‌ی محمد طارق بزگ).
- ۱۷- افغان‌ها و انگلیس‌ها (مجموعه‌ی تصاویر افغانستان، افغان‌ها و انگلیس‌ها در قرن ۱۹).

- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پیشین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه‌ی نوشته‌ها و ترجمه‌های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه‌ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چهره‌های سیاسی افغان (از میرویس هوتكی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه‌ها:

- ۱- تا حصار پتاگون (سفرنامه‌ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه‌های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتون: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه‌های فرار نخبه گان حرفه‌یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می‌کنم (سفرنامه‌ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- آگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتون: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه‌ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه‌ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه‌ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته‌های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری‌های فرهنگی با دیگران در تهیه‌ی کتاب‌ها، فلم‌ها و برنامه‌ها کتاب‌ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه‌ی داستان‌های دری)، «تحقيقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتوستان»، «پژواک؛ زنده‌ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده‌گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاہ عشق» (مجموعه‌ی شعر دری).

فلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی:
«مستند باختر» (برنامه‌ی تاریخی)، برنامه‌ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله‌ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده‌گی شهید عبدالحق).

تاییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه‌ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه‌ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه‌ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه‌ی «مشرانو جرگه‌ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

انشاء الله به یمن پایمردی، شفقت، همت، بزرگی و بزرگواری ملت ما که از فراز و نشیب اعصار، هرچند بی زیان بیرون نرفته، اما ذهنیت شان در پس منظر تاریخ، در برابر نسل‌هایی قرار دارد که با سهولت‌ها و امکانات امروزی در حوزه‌ی «برخورد تمدن‌ها» ایده‌سازی می‌کند تا بقایش را حفظ کند. بنا بر این، امید به افق‌های خوش که در رنگین کمان آن، هزاران زن و مرد این ملت، کار فکری را همچنان قلمی خواهند ساخت، تضمین شده است.

یادآوری:

از طریق لینک‌های زیر، مجموعه‌ی ده جلدی کتاب «ویارلی» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12745>

<https://www.ketabton.com/book/12746>

<https://www.ketabton.com/book/12747>

<https://www.ketabton.com/book/12748>

<https://www.ketabton.com/book/12749>

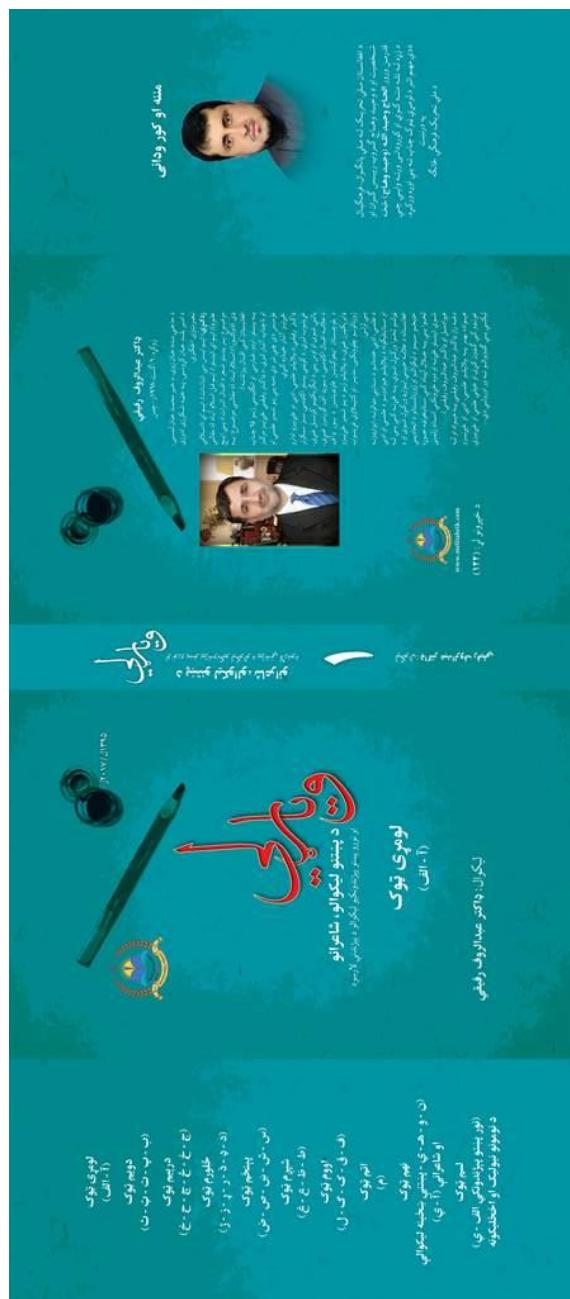
<https://www.ketabton.com/book/12750>

<https://www.ketabton.com/book/12751>

<https://www.ketabton.com/book/12752>

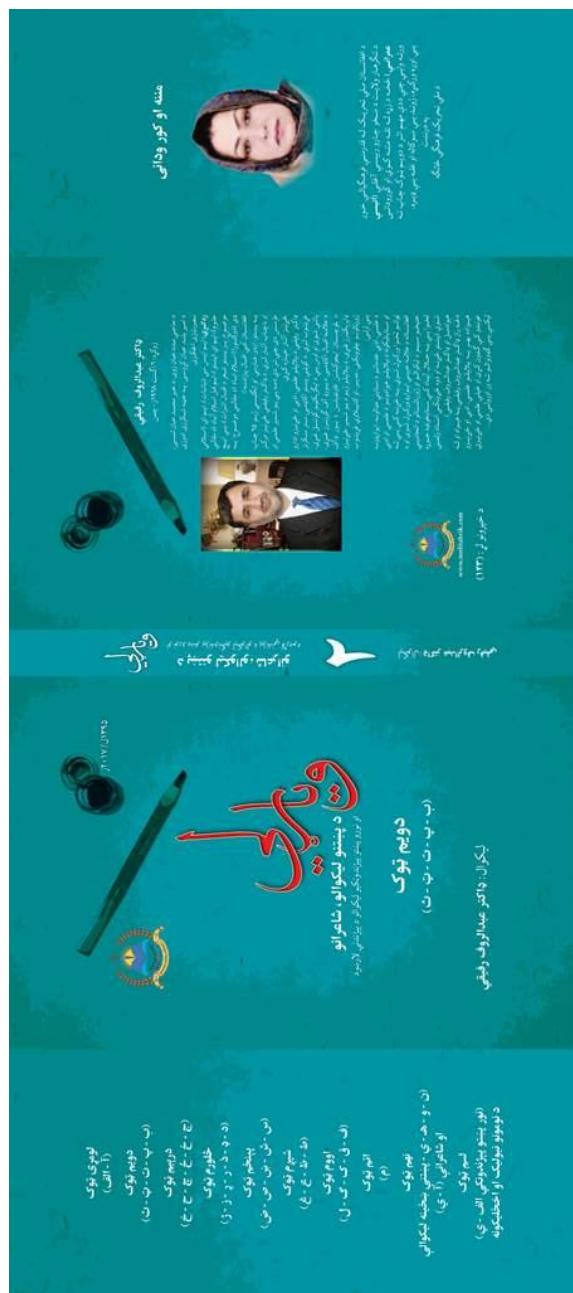
<https://www.ketabton.com/book/12753>

<https://www.ketabton.com/book/12754>

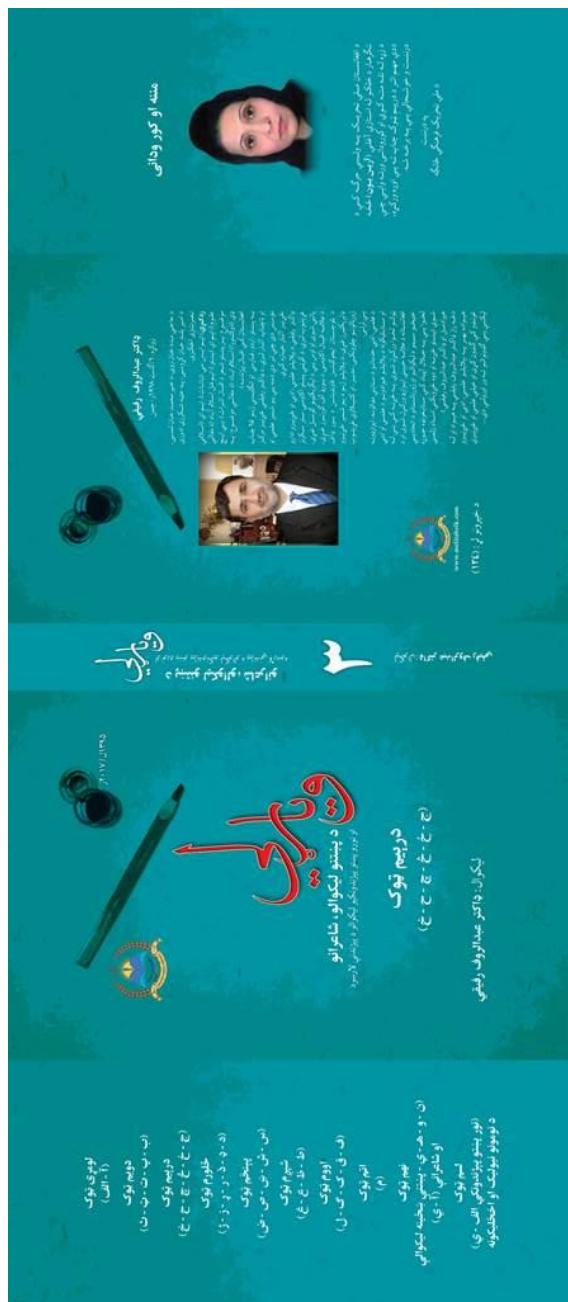


مصطفی عمرزی

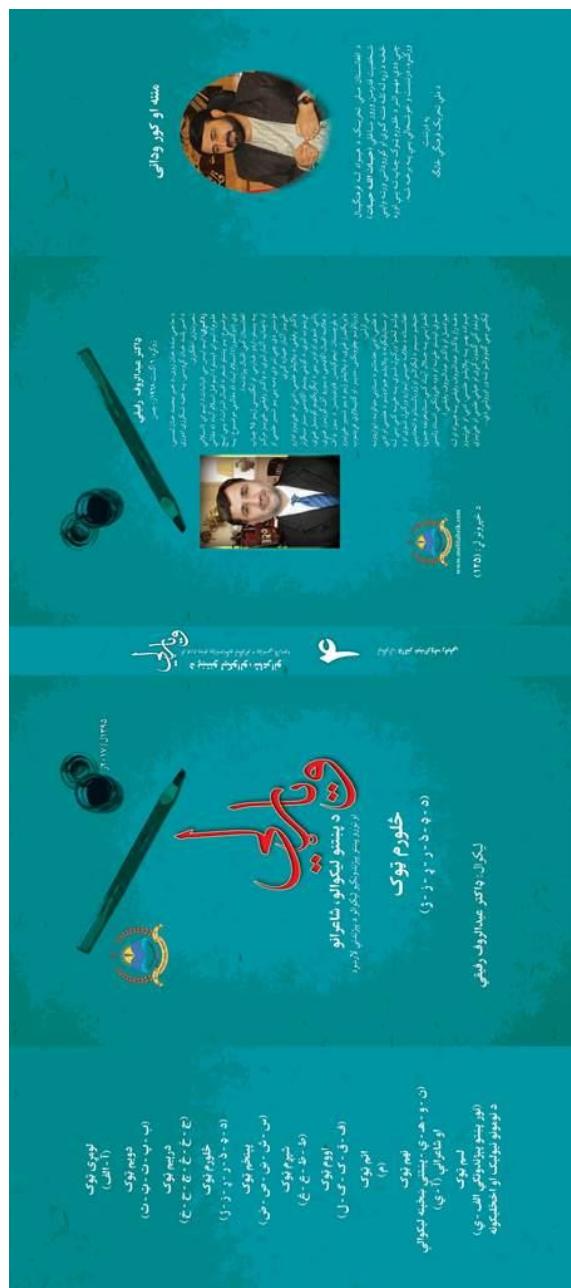
سخن در سخن / ۱۹۳



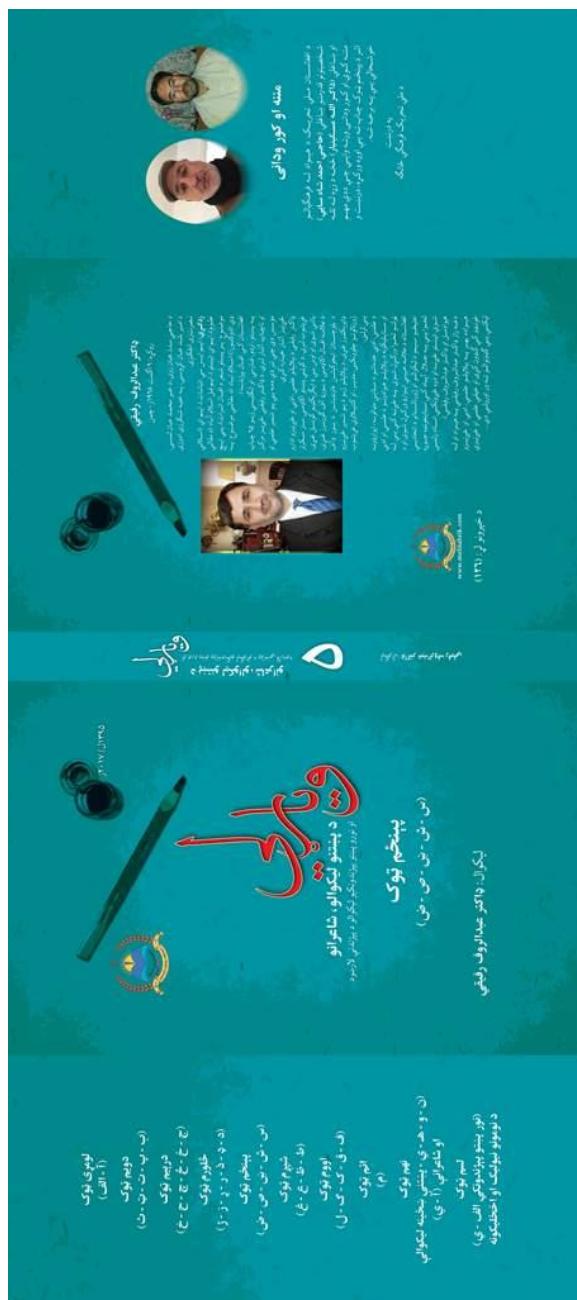
سخن در سخن / ۱۹۴



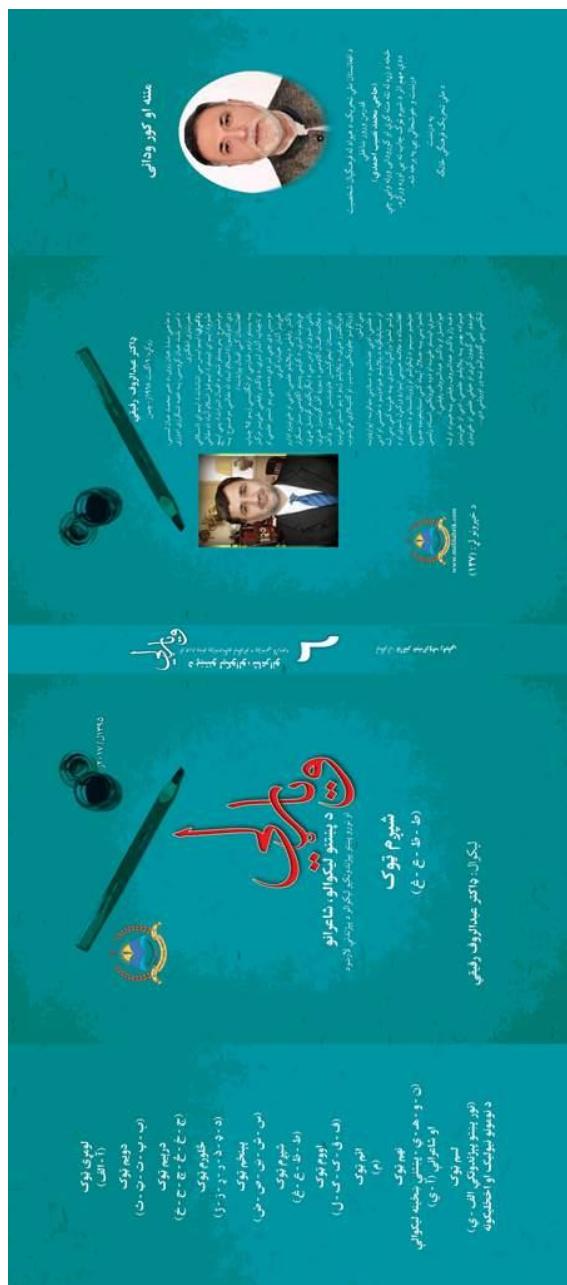
سخن در سخن / ۱۹۵



سخن در سخن / ۱۹۶

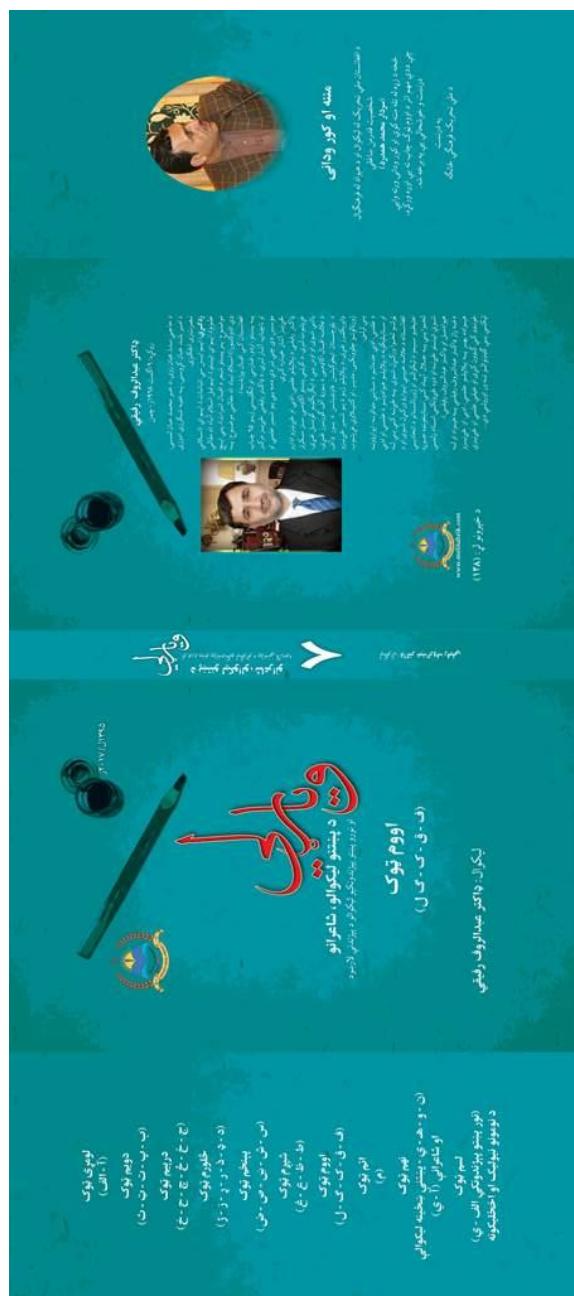


سخن در سخن / ۱۹۷

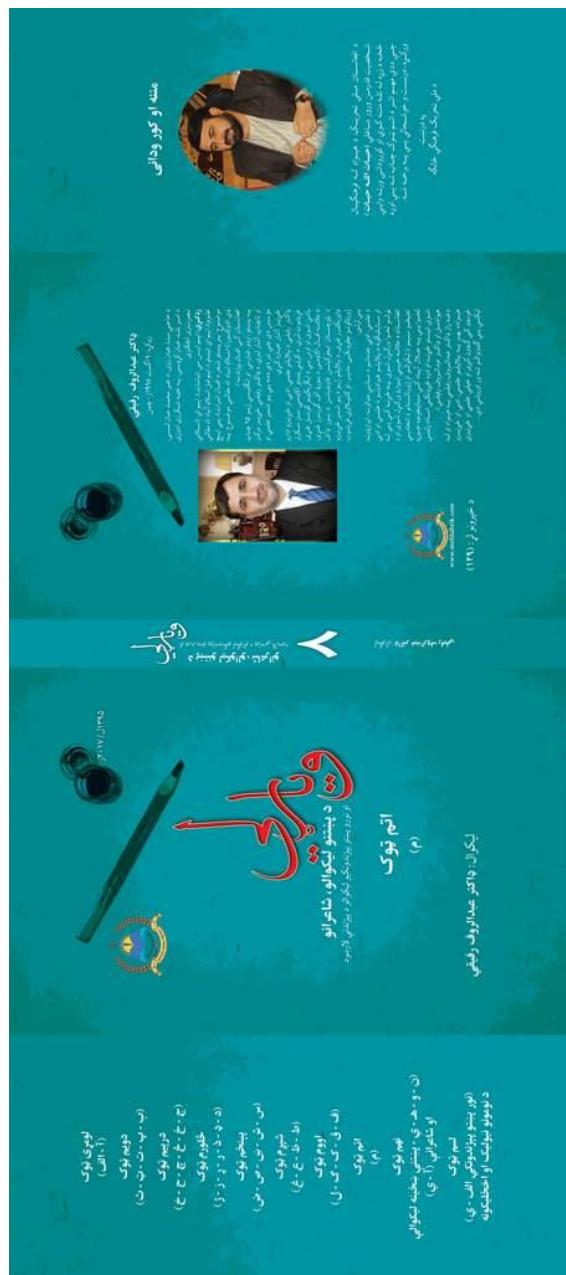


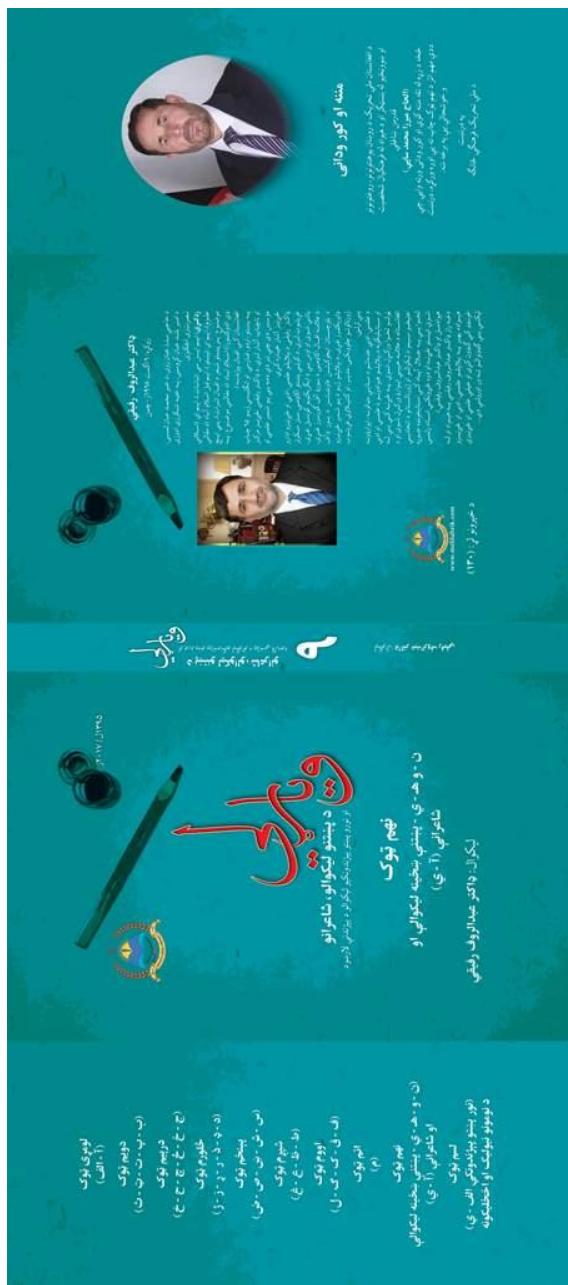
مصطفی، عمر زی

سخن در سخن / ۱۹۸

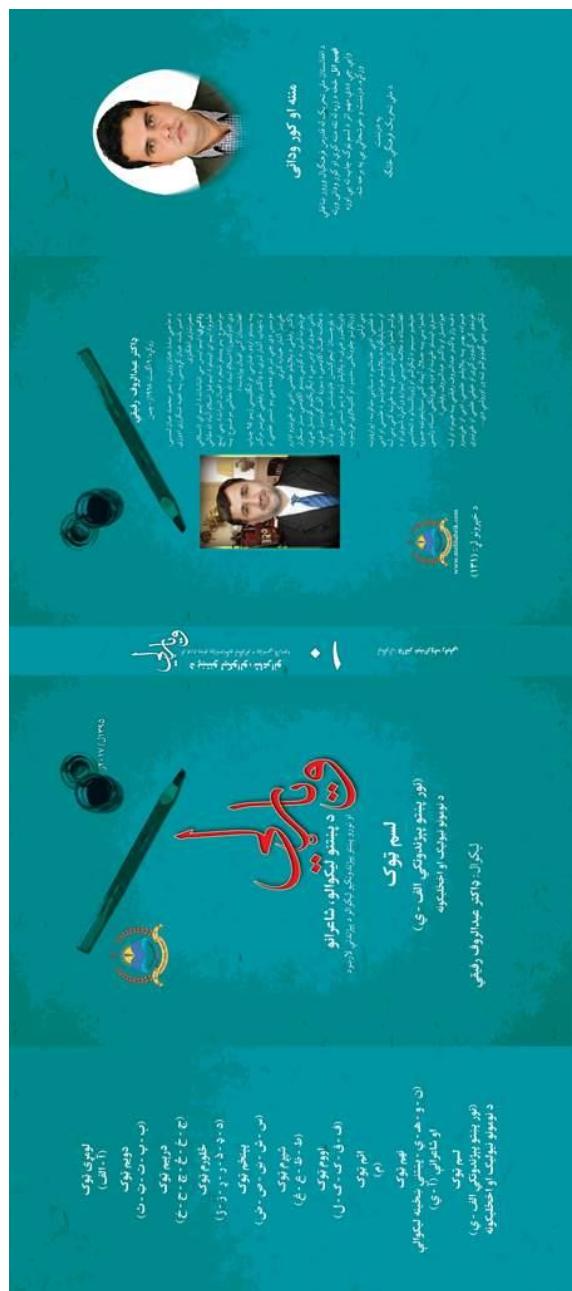


سخن در سخن / ۱۹۹



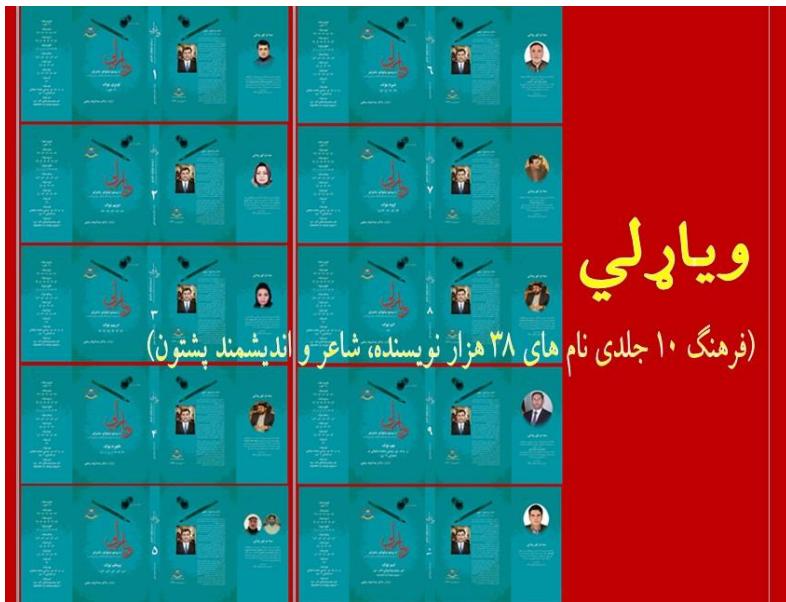


سخن در سخن / ۲۰۱



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۰۲



افغان‌ها به روایت اهل سنت ایران

معمولًا آن چه در تاریخ نگاری ایرانی به پیرامون پرداخته می‌شود، چه چپ باشد چه راست، مجوس(فارس) یا آخوندی، زیر تاثیر تلقیناتی است که به نام ایرانی گری، مرز های گسترده عنوان می‌شود و فرهنگ‌های مردمان و ملت‌های با نام و نشان، اجزا، اعضاء و ضمایم آن به شمار می‌روند. این نگرش که طی صد سال اخیر، به بیماری تاریخ پردازی ایرانی، مبدل شده، پس از تداخل در سیاست، جزو مکتب‌های فکری می‌شود و از حیث ایسم آن، مصادره‌ی ارزش‌های دیگران، یک اصل به شمار می‌رود. بر این اساس، قرائت آثار تاریخی ایرانی، به ویژه اگر مجوسی(فارسی) یا آخوندی باشند، نه فقط خوش نیست، بل باعث گمراهی و سوء برداشت می‌شود.

تاریخ نگاری نوع «کشورمحور» که در جغرافیای جهان سوم، زاده‌ی القایات استعمار نیز است، در واحد‌های سیاسی کنونی، گاه گذشته را به مغالطه می‌گیرد. در جایی نوشته بودم، مفهوم سرزمینی در زمینه‌ی تاریخی، مثلاً می‌تواند چشم انداز منطقه را برای افغان‌ها به گونه‌ای پرداز دهد که در کنار اثرات فرهنگی، مدنی و معنوی، سیطره‌ی سیاسی در شرق و غرب، شمال و جنوب، می‌تواند محاسبات کنونی را در امور مختلف، به گونه‌ای استراتیژیک کند که با تأمل بر اجتماعات میلیون‌ها پشتون در هند و پاکستان، فرامرز‌های زبان‌های دری و پشتو و اشتراكاتی که تحریف نشده باشند، در تداعی پس منظر تاریخی، ما را از مفاد معاملات سیاسی و اقتصادی بهره می‌دهند.

افغانستان با اکثریت اهل سنت و مسلمان، هرچند تنوع گسترده‌ی قومی دارد، اما در همسویی با باور‌های مذهبی که بسیار مهم‌اند، می‌تواند در زمینه‌ای نیز به همسایه‌ی غربی اش نزدیک باشد که منطقی می‌نماید. سرمایه‌ی گذاری‌های بی‌اندازه‌ی ولایت فقیه در امور اقلیت تبعی در افغانستان و ضمایم زبانی در سایه‌ی فارسیسم، دو کشوری را که می‌توانند با موقعیت‌های جغرافی، منابع طبیعی، باور‌های مذهبی و فرهنگی، فرصت‌های بهتر بسازند، بر عکس قضیه، در فشار مضاعف قرار داده تا از رهگذر میلان ایران به اقلیت‌های قومی و مذهبی، دچار کشیده‌گی باشند و در عدم توازن، فاصله‌ها بیشتر شوند.

نشرات ایرانی با صدور و تورید در جامعه‌ی افغانی، در نیم قرنی که گذشت، تحت تاثیر کار فرهنگیان مجوس (فارس) و پس از انقلاب، متأثر از رهروان ولایت فقیه، به باور‌های ضد افغانی به میزانی کمک کرده‌اند که می‌توان بدون اندیشه گفت از حیث تحریفات، بخش مهم ایسم‌های ضد افغان‌ها، ایرانی‌اند.

تحلیل شیعه و فارس، افغانستان را در وارونه نمایی، بی‌شباهت به حدودی می‌سازد که در همه جای آن، طرز تلقی از شیعه و فارس، این جغرافیه را در ساحه‌ی نفوذ فارسیسم، متأثر ساخته است.

در این نوبت با بررسی اثر یک مسلمان اهل سنت ایران، هرچند موضع او در متن فارسیسم و ایرانیسم، تفاوت زیادی از برداشت‌هایی ندارد که در روشنگری‌های تاریخی ایرانی، بسیار مشکل دارند، اما احترام وی به واقعیت‌هایی تاریخی و قومی افغانستان که به خصوص در ایران، همواره تحریف می‌شوند، اهمیت این نگرش را بیشتر می‌سازد تا در همسویی با واقعیت‌های کلان کشور و باور‌های مذهبی، ایجاد تفاهم در معاملات بین المللی، یک افغان اهل سنت و یک ایرانی اهل سنت را خوب تر و بیشتر کمک کند با باور‌های قلبی و فکری همکاری کنند و در این همکاری، مُضلع سنی و شیعه، مشکل نسازد.

سخن در سخن / ۲۰۵

ده سال قبل انتشارات میوند، در یک ابتکار جالب، نمایشگاهی برپا کرد که برای اولین بار(به نظر من) کتب فرهنگیان و عالمان دینی اهل سنت ایران در آن به فروش رسید.

دوستی دو جلد کتاب(چهار امام اهل سنت و جماعت و نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام) را برایم تحفه داد. پس از مطالعه‌ی آن‌ها، متوجه شدم حُسن نظر و احترام به واقعیت‌های تاریخی ما، به خصوص در کتاب آقای فریدون اسلام نیا(مؤلف کتاب نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام) از نگرش مجموعی جامعه‌ی ۱۵ میلیونی اهل سنت ایران حکایت می‌کند. در این کتاب، با وجود بزرگ نمایی‌های معمول فارس زده و آن‌آز بیمارگونه که افغانستان را در تاریخ ایران، تحلیل می‌کنند، اما با احترام و حرمت بسیار به واقعه‌ی تاریخی حضور افغان‌ها در ایران، امید‌هایی به وجود آورده است.

در کتاب «نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام»، حماسه‌ی افغان‌ها در ایران، چنین تبیین می‌شود:

«گرگین خان، حاکم قندهار شد. طبق نظر علمای صفویه به رهبری مجلسی، اهل سنت، کافر محسوب می‌شدند و تجاوز به جان و مال و ناموس آن‌ها حلال بود. این فتوا باعث شد که مریدان مجلسی، تجاوز را در حق اهل سنت از حد بگذرانند. بدنبال بی‌حرمتی از طرف وزیر اعظم شاه حسین در حق امیر خان[میرویس نیکه] از بزرگان افغانستان که به دادخواهی به دربار آمده بود و نامه‌ء آن ملعون [وزیر اعظم شاه حسین] به گرگین خان مبني بر این که هرچه می‌تواند بر سر اهل سنت بیاورد، شیرمرد دلیر اسلام، محمود افغانی، تصمیم به قلع و قمع دشمنان اهل سنت و ایران گرفت و توانست حکومت قشری و خونخوار و غرق در شهوت‌پرستی را برافکند.

محمود افغانی به تصریح آصف الحکما در رسم التواریخ، جوانی بود به کلمات صوریه و معنویه آراسته و در فطنت و کیاست و رشادت و تمیز و

نظم و نسق و موافق حساب و احتساب بیباک و کشته‌ده هر دزد و راهزن و ظلم و ناپاک بود.»

«سه انقلاب بزرگ و تقریباً همزمان در کردستان، بلوچستان و قندهار برعلیه صفویه صورت گرفت که دو تای اولی به شدت سرکوب شدند، ولی سومی به علت لیاقت سردارش [محمود هوتكی] به پیروزی رسید و زینه‌ای شد برای نابودی سلسله صفویه در سال‌های بعد، اما افسوس که اهل سنت هیچ گونه اتحادی باهم نداشتند، به جز در موارد اندکی مانند کمک بلوچ‌ها به میرویس، پدر محمد، موقعی که او در قندهار در محاصره خسروخان، برادرزاده گرگین خان، بود.

میرویس در سال ۱۱۲۹ هـ درگذشت. جانشین او عبدالعزیز، قصد مصالحه داشت، ولی محمود، فرزند بزرگ میرویس، او را از سر راه برداشت و به حکومت صفویه پایان داد. از جمله عوامل پیروزی محمود، سید عبدالله، والی خان هویزه اهل سنت بود که از طرف شاه حسین به عنوان فرمانده قرباش در جنگ محاصره اصفهان، انتخاب شده بود. عامل دیگر، قیام لزگی‌های اهل سنت در آذربایجان بود. همچنین غوطه‌ور بودن شاه و درباریان در فساد لجام گسیخته از علل اساسی سقوط صفویه به دست محمود بود.

سقوط حکومت صفویه، شادی مردم ایران را برانگیخت و مردم را از فقر و پریشانی و کشتار و ظلم و تعدی روزمره نجات داد. لازم به ذکر است که هزینه سفر شاه حسین با شصت هزار نفر همراهش در سال ۱۱۱۷ هـ به قم و مشهد، به قدری گزار بود که نه فقط موجب تهی شدن خزانه مملکت شد، بل شهرهایی که شاه از آن عبور می‌کرد، دچار قحطی شدند.

بعد از فتح اصفهان (۱۱۳۵ هـ) به دستور محمود، تمامی خوراک و آذوقه ذخیره در کاروان افغان‌ها را به درون شهر بُردند و به زودی آثار قحطی و گرسنگی رفع شد. بسیاری از فراریان به منازل و مغازه‌های خود

بازگشتند. وی مردی از افاغنه را که متفقی و زاهد و مدبر و باکفایت بود، به حل و عقد امور شرعی و حقوقی و اجتماعی مردم اصفهان گماشت. او در کار خود موفق شد و توانست رضایت مردم را جلب کند.

کروسینسکی [(سفر پولند)] در سفرنامه خود، صفحه ۶۸ می‌نویسد: مردم چنان از دیانت و عفت و پاکدامنی او [(محمود هوتکی)] مسرور و خوشحالی می‌کردند که به زمان گذشته خود که باعث زوال دولت شان بود، افسوس بی‌نهایت می‌خوردند...

محمود برای توازن مذهبی در اصفهان، یکصد هزار تن از اهل سنت گزین همدان را به اصفهان کوچ می‌دهد. در گرما گرم محاصره اصفهان، اشرف، پسر عمومی محمود، برای شاه حسین، نامه نوشته و از او می‌خواهد که در قبال آذوقه فرستاده شده از طرف او و کمکش برای نابودی محمود شاه، فرماندهی گل قشون ایران را به او بدهد، اما شاه حسین به سخنان اشرف، اعتماد نمی‌کند. بعد از مدتی این راز (ارسال آذوقه و نامه) برای محمود فاش می‌شود، ولی او به روی خود نمی‌آورد.

بعد از سقوط اصفهان، اشرف را زندانی می‌کند. در سال سوم حکومت محمود، جنگی مایین او و عثمانی روی داد که به شکست عثمانی‌ها انجامید. سران قزلباش که دیگر قادر نبودند به تجاوز و تعدی خود نسبت به مردم ادامه دهند، دست به کودتایی برضد محمود می‌زنند، اما نقشه شوم آن‌ها بر ملا می‌شود و محمود، همگی آن جنایتکاران را به قتل می‌رساند. بعد از آن محمود، شاه حسین را وادر می‌کند که همه زنانش که بالغ بر پانصد تن بود را به جز یکی طلاق دهد. هوادران اشرف در سال ۱۳۷ هـ ق، وی را از زندان نجات داده و محمود که به شدت مريض بود را به شهادت می‌رسانند. به تصریح رستم التواریخ، حکومت اشرف نیز با عدل و انصاف بود و خبری از جور و ظلم قزلباش در آن نبود.»

قسم معمول رویداد و حماسه‌ی بزرگ افغان‌ها در ایران، در تواریخ مجوسان (فارس‌ها) و ایرانگرایان فارسیست، بلایی و انمود می‌شود که به

نام «فتنه‌ی افغانه»، نه همانی است که مورخ اهل سنت ایران با مراجعه به تاریخ، تصریح و اعتراف می‌کند که حاکمیت افغان‌ها در ایران، عادلانه و باعث مسرت مردم بود.

با ورود افغان‌ها به ایران، دری، زبان رسمی شد. رفیق سیرجانی، شاعر معاصر محمود هوتكی، رسمیت دوباره‌ی زبان دری به جای ترکی در ایران را استقبال می‌کند.

امروز روز عزت و دیهیم و افسر است

عهد بلندپایه و دور مظفر است

دیروز بود لهجه‌ی دربار اجنبي

امروز قند پارسي اين جا مكرر است

حاکمیت بیش از دو صد ساله‌ی انگیزاسیون شیعه‌ی صفوی با بدترین سیاست‌های ضد انسانی و اهل سنت، وارد گورستان تاریخ می‌شود؛ اما اختلافات درونی افغان‌ها و آن‌بی اتفاقی مشهور قبایل پشتون، عمر یکی از خوب‌ترین حاکمیت‌های تاریخی ایران را کوتاه می‌سازند؛ حاکمیتی که روی دو و نیم قرن جهالت صفویه، مبدای یک آغاز نوشده، هرچند فاجار‌ها، باور‌های مذهبی صفویه را داشتند، اما در فاصله‌ی زمانی حاکمیت‌های افغان‌ها و نادر افشار، تنفسی میسر می‌شود تا مردم ایران با بازنگری به رنگ‌ها و معنویات، حضور اجتماعی و قومی خویش را با حفظ اصالت‌ها در زمینه‌ی متنوع زبانی و فرهنگی ایران، به آینده ببرند.

در واقع کاستن از فشار ستم‌ها و ظلم‌های شیعه‌ی صفوی که با حمامه‌ی بزرگ افغان‌ها در ایران، به همراه بود، مشی حاکمان آن جا را با وجود تداوم تشیع در سلسله‌ی فاجار‌ها و بالاخره تا امروز، در برخورد با واقعیت‌های مذهبی، زبانی و فرهنگی به تسامح و تساهل بیشتر، ناگزیر کرده است. اهمیت حمامه‌ی افغان‌ها در ایران، با آزادی‌ها و فرصت‌هایی که میسر می‌شوند، می‌تواند در سقوط سلسله‌ای بسیار اهم باشد که روزی بزرگ ترین ملای آن جا، در داعش صفتی آشکار، دشمنی با علم و دانش را

سخن در سخن / ۲۰۹

چنین تعریف می کند: «شیخ بهایی از بزرگان صفویه در کشکول خود می گوید: علم فقط علم عاشقی است / بقیه تلیس ابليس شقی است. این، نظر یکی از بزرگترین شیخ‌الاسلام‌های صفوی است.»
یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12722>

 <p style="text-align: center;">نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام</p> <p style="text-align: center;">مorteza motahari</p> <p style="text-align: center;">ناشر: مؤسسه انتشاراتی حسین بن اهل</p>	<p style="text-align: right;">۲۲۵</p> <p style="text-align: right;">نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام</p> <p>همان اوان حکومت، شاه حسین شاهنواز خان گرجی ملقب به گرگین خان و خسروخان از مریدان مجلسی را به حکومت افغانستان منصوب کرد. گرگین خان حاکم قندهار شد. طبق نظر علمای صفویه به رهبری مجلسی اهل است کافر محسوب می‌شدند و تجاوز به جان و مال و ناموس آنها حلال بود. این فتوح باعث شد که مریدان مجلسی تجاوز را در حق اهل است از حد بگذرانند. بدینالی بی حرمتی از طرف وزیر اعظم شاه حسین در حق امیرخان از بزرگان افغانستان که به دادخواهی به دربار آمد بود. و نام آن ملعون به گرگین خان مینی بر اینکه هر چه می‌تواند بر سر اهل است بیاورد شیرورد دلیر اسلام محمود افغانی تصمیم به قلم و قمع دشمنان اهل است و ایران گرفت و تواست حکومت قشیری و خونخوار و غرق در شهوت پرستی را برآورده. محمود افغانی به تصریح آصف الحکما در رسم التاریخ جوانی بود بدکلمات صوریه و معنیه و آراسته در فضلت و کیاست و رشادت و تیزی و نظم و نسق و موافق حساب و احتساب بیباک و کشنه هر دزد و راهن و ظلم و نایاب بود.</p>
---	--

آیا شاه شوهر داشت؟

در کشور همسایه‌ی ما در ایران، تنوع قومی با پیشینه‌ی تاریخی، خیلی بزرگ‌تر و محسوس‌تر از یک قرن تاریخ فارس و زبان فارسی در این کشور است. توانایی‌های اقتصادی ایران که بیشتر منشه‌ی نفتی دارند، ماشین تعدادی و صدور اعراض آنان را به راحتی به دوران می‌آورند، اما ایده یا انگیزه‌ای می‌باید تا این ماشین سمت و سویابد.

با انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ش در ایران، یکی دیگر از حاکمیت‌های دست نشانده سقوط کرد. در بیش از نیم قرن سلطنت پهلوی‌ها، هرچند ظاهر جامعه با رونق اقتصاد نفت، کمی‌جا به جا می‌شود، اما در عرصه‌ی سیاسی، انحصار فارس گرایان که در یکی از شکفتی‌های روزگار از انحراف فکری ترک‌ها تغذیه می‌کردند، روی یک دست سازی اجرایی جامعه‌ی متعدد قومی ایران، تاکید می‌کند.

بنیانگذاران فارسیسم در ایران، به اصطلاح «مانفورد»‌های ترک‌اند که به کنایه معادل «هویت باخته» شناخته می‌شوند. محمود افشار یزدی، کسرایی و دیگران با تزریق شوونیسم فارسی که در واقع استحاله‌ی اجرایی فرهنگ‌ها و تاریخ ملل به نفع اقلیت بی‌نام و نشان فارس بود، به بیگانه کمک کرده‌اند. بنا بر این، تداوم این سلسله‌(پهلوی) استراتیژی انگلیس‌ها را نیز تأمین می‌کرد.

انبوه سازی فرهنگی از طریق کار طباعی، میراث شوم سلسله‌ی پهلوی است. مصادره به نام فارسی، از مرزهای ایران عبور می‌کند و بیشتر از همه در افغانستان ما در برابر واقعیت‌های افغانی، قرار می‌گیرد؛ هرچند تاجکستان نیز در این دایره قرار دارد، اما حکومت کمونیست تاجکستان، چه در زمان اتحاد شوروی و چه حالا با کراحت از صبغه‌ی مذهبی شیعه و سادات ایران، به تیوری سازی تاجکیسم، پرداخته است.

سخن در سخن / ۲۱۱

به هر حال، تقابل با فرهنگ فارسکی ایران در شرایطی که منابع زیاد ما در جنگ‌ها هدر می‌روند و اولویت‌های امنیتی که در ساحه‌ی تنازع فریکی خلاصه شده‌اند، پُشت جبهه‌ی وسیع گشوده‌اند، اگر با کار به موقع فرهنگی در برابر بیگانه گان قرار نگیریم، ذهنیت‌های ضد ملی که از تمام ناهنجاری‌های منشه می‌گیرند، میزان درگیری‌های داخلی ما را بیشتر می‌سازند.

روشنگری روی ابعاد دروغ‌های کلان تاریخ، از ابزار موثر ایجاد ذهنیت‌هایی است که مردم را از انحراف حذر می‌دهند. بنا بر این، ابواب نقد نو، ابعاد بیشتر می‌یابند.

جشن‌های شاهنشاهی سلسله‌ی پهلوی که اوچ شوونیسم فارسی را تاریخی ساخته‌اند، آخرین خاطرات حاکمیتی نیز هستند که حتی در افغانستان کوشیده‌اند به رُخ ما بکشند. در مکتبی، شاعر نامدار، اما اپورچونیست افغان، استاد خلیلی، رضا شاه پهلوی را سرور و آقای خویش می‌خواند. در واقع جلوه‌های جمال نفتی ایران که پول‌های زیادی را نصیب دولت می‌کردند، شوونیستان ایرانی را برمی‌انگیختند با حمایت شاه، روی پروژه‌هایی کار کنند که چهل سال پس از انقلاب، میراث فرهنگی سلسله‌ی پهلوی، نه فقط تهدید بالقوه برای جمهوری اسلامی است، بل در جغرافیای افغانستان و تاجکستان سیر می‌کند تا با حذف و استحاله، جغرافیای شوونیسم فارس را وسیع بسازد.

آخوندان ایرانی با شعار «حب الوطن من الايمان»، از میراث فرهنگی سلسله‌ی پهلوی، استفاده می‌کنند. این برای رژیم مت加وز ایران، بهانه می‌سازد تا به نام شراکت زبانی، قومی و فرهنگی جلو ببرود؛ هر چند تنافض محتوای مجوسي میراث فرهنگی پهلوی با شیعه‌ی ایران، با ذهنیت ماقبل بهتر، رژیم ملایان را از مشروعیت می‌اندازد. بر این اساس، تنقید ایران قبل از انقلاب نیز به مباحث جدی جمهوری اسلامی، مبدل شده است.

سقوط سلسله ی پهلوی و یک و نیم سال آخرین شاه ایران، از تاریخ های خبر ساز اند. هیچ چیز مانع فروپاشی رژیمی نشد که با وهم اقتصاد نفت، فکر می کردند و قایه می شود.

ایران، هنوز هم با درآمد ۸۰ درصد پول نفت،، جایگاه جالبی در اقتصاد جهان ندارد. منظور اقتصادی است که مولد طبیعی نداشته باشد. به هر صورت، مردمی بیمار و سرگردان، داستان آخرین شاهی بود که در طول سلطنتش نیز در خلوت های درباری که در هر دو سلسله(پدر و پسر) انگلیس ها و امریکایی ها، بنیانگذار و منجی اش بودند، چهره ای مکتوم نیز دارد که خلاف تصور بود.

در دهه ی شصت میلادی، کتاب «آیا شاه شوهر داشت؟»، اندرونی را افشاء می سازد که بسیار تکان دهنده بود. مرحوم محمد رضا شاه پهلوی با تصویری که از ادعاهای شاهنشاهی او ثبت تاریخ است، حتی در جمع شوونیستان ستمی، الگویی از فارسی به شمار می رود که بهتر از روسای منطقه می شناسند. این شخص، مناسبات خوبی با حکومت های قبل از هفت ثور افغانستان داشت، اما خالی گذاشتن صحنه ی سیاسی ایران و رفتار معجون وار که بالاخره انقلاب اسلامی را تسريع کرد، او را در ردیف اشخاصی قرار می دهد که معمولی اند.

تجمل نفتی ایران و سرمایه گذاری ها روی پروژه های دروغ تاریخی، سلسله ی پهلوی را ویژه می سازد. اهمیت این سلسله در تنقید تاریخ، به ملاحظه ی سنجش هایی مربوط می شود که به اثر فضاسازی کاذب، در بزرگ نمایی فارسیسم، کمک کرده اند.

در کتاب «آیا شاه شوهر داشت؟»، هرچند انگاره ی نفرت موج می زند، اما واقعیت های اندرونی، میین این برداشت هایند که چه گونه یک گروهک کوچک که از سوی استعمار، تاریخی شده اند، با سلوک بیمار گونه و روان پریش، سیاست های بیگانه گان را توجیه می کردنند.

ماهیت آله‌ی دست و ستیز با فرهنگ اکثریت(غیر فارس) از بیماری‌ها یا رفتاری منشی می‌گرفند که اگر در جانب سیاسی، تحمیل فارسی و فارس روی اکثریت بیش از نود درصد غیر فارس بودند، عقده‌های حقارت یک تبار گمنام را نیز ارضا می‌کردند. تجویز نسخه‌های دین ستیز، از رفتاری برخاسته بودند که به شخصیت بیمار شاه مرتبط‌اند. در کتاب «آیا شاه شوهر داشت؟»، چند فصل زیر، چنین مرقوم شده‌اند:

- همجنس بازان از نظر روان پریشی
- ارنست پرون، شوهر اول شاه
- در باره‌ی فرح، چه می‌گویند؟
- خبیر خان، شوهر دوم شاه
- فراماسون شدن شاه
- قضیه‌ی طلا چه بود؟
- نقش اشرف پهلوی در این ماجرا‌ها
- عکس شاه بر سر کلوب همجنس بازان
- همجنس بازان معروف دنیا
- در خاتمه

خانواده‌ی پهلوی، هنوز منتظر‌اند. بقایای این خانواده که برای شوونیسم فارسی، جاذبه‌ی تباری ایجاد می‌کند، حتی یک تار مو از میراث فرهنگی خویش نکاسته‌اند. علی رضا پهلوی، یکی از دو پسر آخرین همسر مرحوم رضا شاه پهلوی که چند سال قبل به اثر افسرده‌گی، خودکشی کرد، مجوس، یعنی زردشتی شده بود.

با معرفی کتاب «آیا شاه شوهر داشت؟»، باب دیگری در تنقید فارسیسم می‌گشاییم. شناسایی عاملان مكتب سیاه فارسیسم، به اندازه‌ی محتوای آن، اهمیت دارد؛ چه افراد و اشخاص زیادی اند که به دلیل عوامل روانی، فردی یا بیماری، منشه‌ی کرداری می‌شوند که با تداخل در حوزه‌ی پندار، جنبه‌ی مسری مرض را خلق کرده‌اند.

سخن در سخن / ۲۱۴

یادآوری:

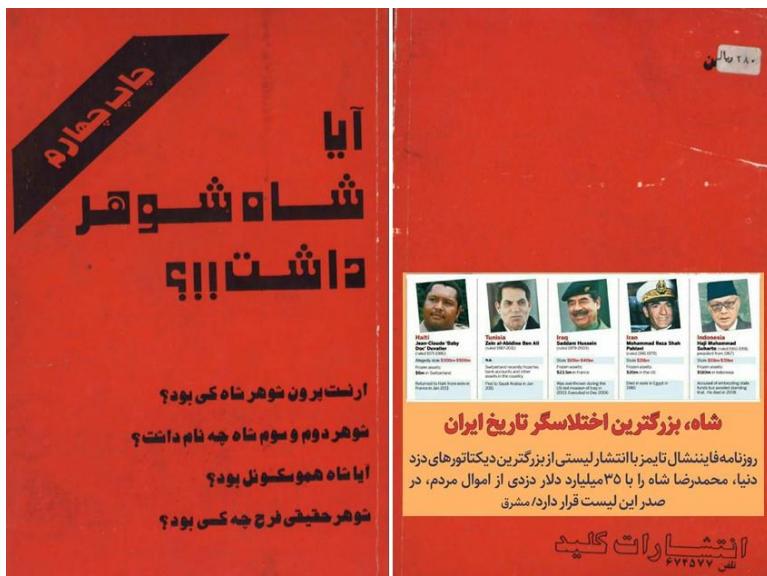
از طریق لینک های زیر، کتاب «آیا شاه شوهر داشت؟» را رایگان
دانلود کنید!

دری:

<https://www.ketabton.com/book/12818>

پشتون:

<https://www.ketabton.com/book/13247>



این جا ایران شرقی نیست!

تعمیم مفاهیم باستان گرایی - از گونه‌ی منفی - به بدترین نوع فرهنگ افغان سنتیزی، منجر شده است. در بیش از نیم قرن تاریخ نویسی‌های جدید در افغانستان، بی‌توجه به تبعات و اثرات رفتار سوء، هم چشمی‌های سیاسی، به خصوص با ایران، نه فقط موفق نبوده‌اند، بل با تایید محتوای آن‌ها به افغان سنتیزی، منتهی شده‌اند.

یک تن از روسپیان سیاسی ستمنی / ناقل که در این اوآخر بسیار پارس می‌کند، در سخنرانی ای از ایرانی بودن مردم ما داد سخن می‌داد. ایران کتونی، بدون شک چنین تمایلاتی را جذب می‌کند. داعیه‌ی ایران گرایی، جزو محتویات فارسیسم منحط، عمق تاریخی آن است؛ هرچند با توهمندی و فاقد ریشه، اما همین که یک بیت یا اشاره‌ی یک تخلیق ادبی نیز آن را تایید کند، بی تحلیل این که مصنوعی بوده است، نه یک واقعیت مستند تاریخی، می‌تواند متمم خوب حذف هویت‌ها، اقوام و نام‌های دیگران شود.

هنگام تسجیل کامل نام ایران برای همسایه‌ی غربی، هرچند پس از دوره‌ی مغول، این نام همچنان بر آن کشور اطلاق می‌شد، زیرا فرهنگ شعوبیه (نهضت ضد اسلامی معروف که در سلسله‌ی منفور سامانی به وجود می‌آید) در جای خالی ویرانی‌هایی که مغلان کرده بودند، رسوب می‌کند، اما انتساب انگلیسی که پرژین (Persian) را معادل یا در واقع متناظر نام ایران می‌آورد، با ایجاد دولت فارسکی / پهلوی ایران که انگلیس‌ها در آن نقش اساسی داشتند، ایران گرایی با مفاهیم شعوبیه که در شاهنامه‌ی فردوسی مطروود، به تمامی خوانده‌می شود، داعیه‌ی ایرانی را به نام داعیه‌ی دربرگیرنده، هرچند غیر واقعی، اما به نفع گروه‌ک فارس، مطرح می‌سازد.

کار گسترده‌ی فرهنگی و افزوده‌های حجیم آن که با تعلیقات، تحسیله‌ها و توضیحات فرهنگیان وابسته و تحت تاثیر فارس بودند، یک مجموعه‌ی انبوه ظاهراً پر رونق، اما میان تهی را در برایر ما قرار می‌دهد که به نام اشتراکات فرهنگی، فقط دنبال هژمونی خودساخته و خودبافته برای مردمانی است که در منطقه، بیشتر زیر دست اعراب، ترکان، پشتون‌ها و مغولان، نوکر، مدادح و مزدور بوده‌اند.

دولت‌های افغانستان پس از یک نام شدن همسایه‌ی غربی، آگاهانه در برابر آن بی تفاوت می‌مانند. این موضع منطقی که نباید با ایجاد شر، افغانستان و همزمان با آن ارزش سیاسی و جهانی را آن را زیر سوال برد، اما در تحلیل‌های شماری که بعداً آشکار شد کاملاً مغرضانه بوده اند، منفی و انمود می‌شود.

یک تن از چپ گرایان همتبار که خوشبختانه آفتاب کم نورش در حال غروب است و با هر بار تبارز رسانه‌یی، فاجعه‌ی هفت ثور و کشتار های آن را تداعی می‌کند، در همه‌جا، وقتی موقع می‌یابد، با یک تلویح در موضع ستمیان می‌نشیند که «دولتمردان گذشته‌ی افغانستان، عقل نداشتند که اجازه دادند ایران، این نام را مصادره کند». این حماقت و تحمیق محض، حداقل نزد امثال من که به خوبی متن و محتوای ستمی گری، فارسیسم، فرهنگ شعویه و تمام خر-آسان بازی های مذموم را می‌شناسیم، بدتر از آن است که بعضی با گذشته‌ی کمونیستی خود به افغانستان، خیانت کرده‌اند.

دولتمردان ما در همان زمان می‌دانستند که هر گونه شور به خاطر دعوای ایران گرایی، بیش از همه سهم تاریخی و سیاسی خودشان را زیر سوال می‌برد. در ۱۸ سال اخیر، بحث‌های تغییر نام افغانستان به نام آریانا یا خراسان، بینش ژرف گذشته گان خیر ما را نشان می‌دهد که می‌دانستند با تن دادن به متنازع ساختن نام‌ها، شیوه تغییر نام‌ها، به انحرافی خواهند پیوست که افغانستان را در داعیه‌ی ایران گرایی،

مصادره می کند. در تاجکستان نیز فلتر فرهنگی که همه چیز باید با نوعیت تاجکی مطرح باشد، یک دور اندیشی منطقی نیز است که اجازه نمی دهد آسیب های واحد سیاسی آن کشور را بیشتر سازند.

متاسفانه با وجود موضع منطقی و خوب دولتمردان ما در طرد نام های بی ریشه‌ی ایرانی و فارسی، اما با اختیار یک جعل دیگر به نام آریانا که گویا سابقه‌ی افغانستان است، عیناً شیوه‌ی ایران، چون نام آریانا را پیوسته به ایران می شمارند، افغانستان تاریخی و ریشه‌ی چند هزار ساله‌ی آن را تیشه زدنند. البته این حقیقت بر جاست که عمق تاریخی نام افغانستان، سوا از جغرافیای سیاسی آن که در برگیرنده‌ی ده‌ها منطقه‌ی قدیمی است نیز شناخته می شود.

حقیقت این که کشوری به نام آریانا یا ایران سیاسی باستانی، هرگز وجود نداشته، همانند جغرافیای بی سرو و ته خراسانی که یک قسمت کوچک آن شامل افغانستان کنونی می شود، اما به ابزار ستیز، مبدل شده است.

گشايش جبهات نو ایراني و پاکستانی از رهگذر گرايش های منحظر فرهنگی در کشوری همانند افغانستان که صد ها مشکل دارد، اگر هرگز به تغییر نام کشور ما نیانجامد، درز های سیاسی ای است که از طریق آن ها به وحدت ملی و قومی ما زیان می رسانند.

حمایت همه جانبه‌ی ایران از موضع ستمیان و راه دادن پاکستانی ها به اعضای آنان، به معنی پذیرش آنان نیست. ما دیدیم و می دانیم که تجربه‌ی تلخ زنده گی افغان ها به خصوص در ایران، کام شان را در کاسه‌ی ایرانی و فارسی، تلخ ساخته است؛ زیرا این مفاهیم اکنون از شناخته شده ترین مفاهیم سیاسی اند و به نوعیت حقوق سیاسی مردمی اشاره می کنند که در قانون اساسی شان، هیچ جایی برای افغان ها و تاجک های دری زبان یا همزبان و همدین و همسایه وجود ندارد. این

حقیقت در حوزه‌ی امت مسلمه، حتی بدتر از مردمانی است که در ساحه‌ی قومی، شناخته می‌شوند.

به یکی از بزرگان ما یادآوری کرده بودم که اگر نصاب درسی و رسمی ما حاوی شطحیات آریایی، خراسانی و فارسی نمی‌بود و اگر کسانی متاسفانه بیشتر از خود ما در این زمینه‌ها قلم بازی نمی‌کردند، با روش‌نگری هایی که از یک دهه به این سو آغاز کرده‌ایم، حالا فاتحه‌ی کل ستیان را خوانده بودیم. این وقایه‌ی فرهنگی که بی‌هیچ شاییه، افغانستان سیاسی را در بر می‌گیرد، روی هجوم فرهنگی ییگانه نیز تاثیر می‌گذارد.

باز هم بدبختانه تحلیل تاریخ افغانستان، به خصوص عمق تاریخی آن در شطحیات آریایی، خراسانی و فارسی و تشهیر بسیاری از کسانی که در این عرصه‌ها القاب استاد، سرمحقق، پوهاند و غیره دارند، حداقل تا زمان افول حیات، بخشی از جامعه‌ی ما را به این خاطر نیز در ابهام نگه می‌دارند که به نام افراد مشهور به آنان اقتدا می‌کنند.

شدت افغان ستیزی‌ها، اما زود هموطنانی را بیدار ساخت که اصرار مدام امثال این قلم که تاریخ نویسی در افغانستان حتی در اقتدار ما بر ضد ما بوده است، توجه به تنقید تاریخ را چند برابر می‌سازد. مردم ما عملاً دیدند که تعیین نصابی آریانا و خراسانی، چه گونه به ایجاد ستون‌های پنجم ایران انجامیده و نیز با دست آویز آن‌ها همیشه سعی می‌شود واحد سیاسی افغانستان با تغییر نام، در نخست پشتون ستیز شود و بعداً با استحاله در خراسان و ایران، بخشی را به نام اشتراکات فارسی از دست دهد.

تحدید تمامیت ارضی افغانستان در خوانش نصابی تاریخ ما عام و تام وجود دارد. رسوب این خیانت آگاهانه یا نا آگاهانه، پیش زمینه‌هایی شد که بعداً ستمی گری روی آن‌ها شکل گرفت.

شاید این از شانس های امثال این قلم باشد که عوارض و زشتی های گرایش منحط به جعلیات آریایی، خراسانی و فارسی، به موضوع ما کمک کرده اند تا ادعای ما به برهان قاطع مبدل شود که آن چه می گفتیم، در عملیات نو سنتی گری، کاملاً رسانه بی و حزبی شده است. از بخت بد، نه فقط نصاب رسمی و فرهنگی، بل صورت تشهیر شماری با اوصاف نخج، آنان را با وجود این که عملاً در تنگنای افغان سنتی خورد می شوند و نمی توانند با آن همه ثقلت تشهیر پذیرند که تعداد زیادی در عرصه های غلط، استاد و پروفیسور شده اند، در یک انحراف نو، بخشی با نوع جدید جعل، نوع کهنه را تمدید می کنند. به این لحاظ، قلم فرسایی های انحرافی به جایی رسیدند که هویت پشتوان ها را به کتیبه های جعلی هخامنشیان چسباندند و در حالی که در آن کاسه ای خالی، چیزی یافت نمی شود، به نام نان بی مزه، اما هنوز پذیرفته نشده اند.

آن چه را اینجا معرفی می کنم، کار یک افغان ترکتبار است. استاد اسدالله ولوالجی را همه می شناسند. این افغان آگاه با کتاب «در صفحات شمال افغانستان، چه می گذشت؟»، هر چند مختصر، اما خیلی مستند، پرده از خیانت های افراد و تنظیم هایی برداشت که به نام قوم و در واپسخانه های نوکروار برای ایران، فجایع بربادی شمال افغانستان را رقم زندند. آن مصایب در حکومت های ائلافی ۱۸ سال اخیر هم تمدید شده اند.

در حالی که افغان سنتی را با موج نوع گرایش به جعل، تمدید کرده اند، از تمام دست اندراکاران حکومت تنگین تنظیمی تابو ساخته اند تا به نام آنها نه فقط سرمایه ها و قدرت کشور انحصار شوند، بل در کنار درست از آنان، باز هم گذشته گانی را تحریف می کنند که سکان شان بر اکثریت شخصیت های جمعیت، شورای نظار، حزب وحدت، جنبش و حرکت، شرف داشتنند.

در نگرانی حفظ افغانستان، تمام اقوام اصیل این کشور شریک اند. به این خاطر حفظ نام های افغان و افغانستان، دغدغه‌ی خاطر اوزیکان، هزاره گان، ترکمنان و اقوامی سنت که می دانند به نام آریانایی و خراسانی، تلاش های مصادره‌ی هویت های شان نیز جریان دارد.

حقیقت ستم ملی ایران با اجحاف گسترشده بر اکثریت آن کشور، نود درصد غیر فارس آن جا را که بیشتر تر کان اند، در به اصطلاح حوزه‌ی اشتراکات، اما هشدار می دهد که فارسی بازی های نوع خراسانی و آریایی، ابزار تحریف و مصادره‌ی اکثریت مردم افغانستان هم شمرده می شوند.

در کتاب «این جا ایران شرقی نیست»، لطف تحلیل استاد ولوالجی با در نظر داشت اسطوره، ماهیت میان تهی ایران گرایی را بیشتر می سازد؛ هرچند استاد به آن به گونه‌ای پرداخته که از نام کتابش پیداست، اما حقیقت این که ایران، نام فاقد ریشه و زاده‌ی تخیل می باشد، اهمیت طرد آن را بیشتر می سازد. در واقع تعییم باستان گرایی های مذموم که چیزی را منطقی ثابت کرده نمی توانند، موضع استاد ولوالجی را تایید می کند:

«به همین ترتیب، کتبیه های به دست آمده از سرخ کوتل و رباتک ولایت بغلان کنونی که اولی به زمان فرمانروایی کنیشکا یکی از امپراتوری های مقتدر کوشانی ها و دومی به دوران حاکمیت یونانو- باختری ها تعلق دارد، مطالب انعکاس یافته در آن ها نیز نمی توانند آگاهی زیادی از وضع زنده گی مردم و شیوه حاکمیت در آن دوره ها را انعکاس دهند.

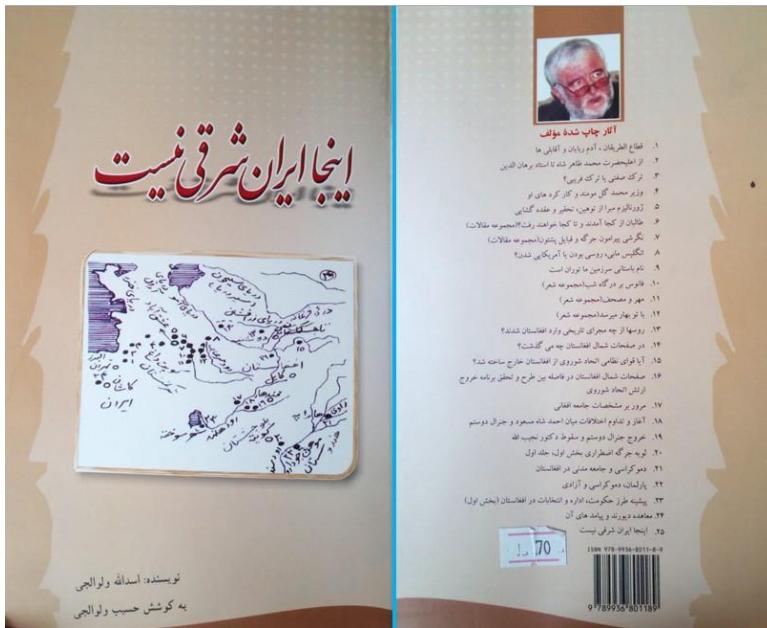
این محدودیت های اطلاعاتی، سبب شده است تا عده‌ای از پژوهشگران در عرصهء باستانی شناسی با استناد به مفاهیمی که از متون مندرج در آن ها به دست آمده، حدسیاتی را به آن ها ضمیمه بسازند و کلمات را به گونه‌ای معنی کنند که منابع قومی و ملی ایشان به آن

سخن در سخن / ۲۲۱

پیوند دارد.» (این جا ایران شرقی نیست، اسدالله ولوالجی، به کوشش حسیب ولوالجی، چاپ دوم، کابل، سال ۱۳۹۲ش، مطبعه‌ی کاروان، صص ۴-۵)

«هواداران هیچ یک از این نظریه‌ها، دلیل روشن و پذیرفتنی برای ثابت کردن گفته‌ء خود ندارند. بیشتر دلیل‌ها و توضیح‌های آنان ناهم آهنگ و ناسازگار است. از خود اوستا نیز خواه از گات‌ها، خواه از بخش‌های اوستای نو، چیزی در این زمینه یافت نمی‌شود. در جغرافیای اساطیری و دین ایرانیان، گذشته از ایرانویج که جای آن به درستی دانسته نیست، بیشتر سرزمین‌ها و رود و دریا‌ها و دریاچه‌ها و کوه‌ها به طور نسبی به سرزمین‌ها، رود‌ها و دریا‌ها و دریاچه‌ها و کوه‌های واقع در خاور ایران، قابل تطبیق است...» (همان، ص ۷)

ابهام در عرصه‌ی ایران‌شناسی که با ضمایم آریایی، خراسانی و فارسی توام است، با صدور جعلیات مسخرقینی نیز صورت گرفته که عمداً تابع سیاست‌های استعماری بوده‌اند. در یک برنامه‌ی بی‌بی‌سی دری که کاملاً به تبعیت از مجوسان بی‌بی‌سی فارسی درست شده بود، پس از یک ادعای دور و دراز که گویا دیانت زردشتی، اسلام را متاثر ساخته است، اما در آخر، ندانسته یا از روی بی‌چاره گی اذعان می‌کنند که تمام آن چه مربوط دیانت زردشتی می‌شوند، پس از قرن چهارم هجری، شناخته می‌شوند. فکر کنید یک دین باطل و زشت، در حالی اسلام را متاثر ساخته که سیصد سال پس از اسلام، به وجود آمده است. «این در حالی است که بارتولد در مورد وجود نداشتن آثار مربوط به دین زردشت در آسیای میانه، اظهار می‌دارد: نکته‌ء جالب این جاست که در بین آثار قدیم که در آسیای میانه پیدا شده، یک قطعه هم وجود ندارد که منسوب به مذهب ملی ایران، یعنی دینی که معمولاً زرتشتی یا مزده یسنی نامیده می‌شود، بوده باشد.» (همان، ۹۹)



بخارای مفلوک

اهمیت بازنگری به تاریخ یک صد سال اخیر، نباید همان تفسیری شود که در چند سال اخیر، می‌کوشند در واقعیت‌های همسان جغرافی‌آفته‌زده و استعمار شده‌ی آسیای میانه، وقتی به مباحث نقد و انتقاد داخل می‌شویم، فقط افغانستان و زعمای آن را سوژه بسازند.

دیدگاه منفی بر تاریخ معاصر، زیر تاثیر باور‌های عمق تاریخی بسیار غلط (bastani) باعث می‌شود مباحثه برای طرح‌های عدالت اجتماعی، همیشه با تضعیف نقش مردمی به همراه شود که در تنازع تاریخی و سیاسی، این کشور را بیرون کشیده اند و برپانگه داشته‌اند.

افغانستان ما در خط کشی استعماری، به ویژه در قرون نوزده و بیست، در مسیری باقی می‌ماند که استعمار اروپایی و شرقی (روسیه و چاپان) در نوع دیگر میلیتاریسم، به توسعه‌ی ارضی می‌پرداختند و در طی این جریان، نام‌ها و کشور‌های زیادی برای همیشه نابود می‌شوند. امپراتوری عظیم افغانی پس از نیم قرن حاکمیت احمدشاه بابا و تیمورشاه، در هرج و مرج داخلی که با هزینه‌ی استعمار انگلیس دامن زده می‌شد، از مقام همه‌گیر و مهاجم، در حد سیزه جویان داخلی قرار می‌گیرد و در برابر استعمار مستقیم، بازتاب خواسته‌هایی می‌شود که بالاخره افغانستان ما را با زخم‌های ناشی از گستاخی ارضی، اما با امتیاز آزادی در واحد‌های سیاسی جهان، مسجل می‌سازند.

پس از حاکمیت امیر عبدالرحمن خان تا نخستین ارتیاج داخلي (سقوی) و پس از ارتیاج داخلي تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داود، افغانستان در پدیده‌های نو اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، به مقامی می‌رسد که از منظر سیاست‌های بی‌طرفانه ای که متسافانه با کودتای ثور، پایان یافتند، با توان داخلي و جذب نیرو‌های عمرانی و اقتصادی، کشوری بود که اگر حضور اتحاد شوروی،

زنده گانی متوجه مردمان امارت نشین بخارا را با وجود استعمار، از تاریکی های قرون و سطایی، جهل و بی دانشی بیرون می کشد و نفت ایران، چهره‌ی کشوری را متغیر می سازد که تا پیش از آن، از مهم ترین صادرکننده گان تریاک جهان بود، کشور ما با کمترین امکانات خارجی، به حدی تعریف می شود که اگر پس از چند دهه مصائب مردم، خاطرات خوش اند، حاصل فکر و عمل مردمانی بود که کار کرده بودند.

ستیز سیاسی برای کسب قدرت، بدون شناخت از پیچیده گی های جامعه‌ی افغانستان نیز پا به پای انکشافات یک قرن اخیر، کشور ما را در بر گرفته است. تامل بر این بعد، زمانی مهم می شود که چهره‌های ستیزه گر ضد افغانستان، محور بحث های سیاسی خویش را با نفی ارزش هایی که با آن ها، نه فقط قوم بزرگ، بل اکثر اقوام افغانستان، تحریف می شوند، اگر مخالفان را از سال هاست که با حربه‌ی انتقاد و هتاكی به ظهور می رسانند، نیاز های ما را بیشتر ساخته تا در منظر نقد و ارائه‌ی جواب، به گذشته ای برگردیم که بدون شک به منشه و ریشه‌ی کسانی می رسد که چرا با این کشور و فرهنگ آن، سر سازگاری ندارند.

توسعه‌ی امپراتوری روسیه‌ی تزاری در آسیای میانه و سلطه‌ی اتحاد شوروی، در حالی که حاکمیت‌ها و ملوک الطوایفی بسیار عقب مانده با ماهیت ارتجاعی مردم را دچار تعییر می سازند، در شعاع آن، باعث پخش امواجی می شود که در دسته‌های کلان مهاجران، به افغانستان ما می آیند. جالب است که فاریان کوچیده از آسیای میانه، در دسته هایی که روسان با تحقیر «باسمه چی»(دزد یا رهزن) می نامیدند در اولین شکستن نمکدان، در ارتجاع داخلی به نفع سقو، نقش فعال می گیرند.

در جرگه ای که حبیب الله کلکانی قبل از ورود به کابل می گیرد، حتی ابراهیم بیگ لقی (سر دسته‌ی باسمه چیان) حضور می‌یابد و از بچه‌ی سقو، حمایت می‌کند.

هرچند تثیت اوضاع توسط اشغالگران شوروی، باعث می‌شود شماری از مهاجران به آسیای میانه بر گردند، اما توده‌های کثیر آنان در افغانستان باقی می‌مانند. شیاهت‌های قومی، زبانی و مهم‌تر از همه امت محوری اسلامی و زمینه‌هایی که به اثر تساهل فرهنگ افغانی وجود داشتند و از زمان شهید امیر حبیب الله خان تا حاکمیت شهید نادر خان، به مردم آسیای میانه به دیده‌ی برادر نگریسته می‌شود، توده‌های مهاجر شمال را در افغانستان جذب می‌کند و در استحاله‌ی طبیعی آن، بسیاری با پذیرش آزادی‌ها و سربلندی در کشوری که ضد استعمار بود، از جایی فرار می‌کنند که در چتر استعمار نو، هرچند تغییراتی را به میان می‌آورد که در گذشته نداشتند، اما در سایه‌ی حاکمیت کافر بود.

معضل حاد ستمی گری در افغانستان، بدون شک ریشه در حضور مردم آسیای میانه دارد. صرف نظر از جذب اکثریت آنان در افغانستان، اما پس منظر ذهنی با عقده‌های حقارت گروهی که بالاخره با فشار شوروی دیدند ترکستان بزرگ تجزیه می‌شود و کشوری به نام تاجکستان نیز می‌سازند، در زمانی که سیاست‌های دولت افغانستان برای ساخت و ساز آرایش تاریخی در قبرستان عمیق بود (تاریخ باستانی) بقایای مهاجران با عدم درک عظیم از روابط بومی تاجکان، پشتوان‌ها، هزاره‌گان و... در سال‌های پایانی سلطنت (دهه‌ی دیموکراسی) عملأ ظهور می‌کنند و درست نیم قرن پس از آن سال‌ها، نقدي وارد گفت و گو هایی سیاسی افغانستان می‌شود که کسانی همیشه در توهمندی، خودشان را حایز مقام اول بدانند و تحت تاثیر برداشت های نادرست تاریخی، تهدید تمامیت ارضی افغانستان را به نفع میراث

شوروی، تحفه‌ی حضور یک قرن بشمارند. در این بینش در حالی که از عناصر فرهنگی- سیاسی (به ویژه فارسیزم) استفاده‌ی اعظم می‌شود، سیاست‌های غلط حکومت‌های افغانستان، کمک می‌کنند در موضع آریانا یا خراسان، خودشان را مردمی بدانند که با واقعیت‌های تاریخی آنان در گذشته و در آسیای میانه، زمین و آسمان، تفاوت داشت.

طی روشنگری‌های چند سال اخیر، به دلیل حُسن توجه بر نقد گسترده‌ی مفاخر ناچیز از قبیل تواریخ جعلی خراسانی - فارسی، وابسته‌گی‌ها و ارتباطات خایانه و طولانی اعضای گروه ستمی با بیگانه که حقارت آنان را ثابت می‌سازند، دریافت منابع در شناخت آبا و اجداد شان در زنده‌گی بخارایی و آسیای میانه، گوشه‌های دیگر حقایقی را افشا ساخته است که پیوند دهنده گان فکری کنونی در محور فارسیزم، چه کسانی بوده اند و چه داشته اند؟

در سلسله‌ی معرفی اسناد جالب، دریافت نسخه‌ای از یک کتاب مهم که از چشم دیدهای عینی یک افган‌ما، نوشته شده است، در نمایش مردمی که در اینجا، دکان فخر فروشی باز کرده اند، خیلی خواندنی به نظر می‌رسد.

کتاب «یادداشت یک مسافر»، نوشته‌ی فضل احمد افغان که ظاهراً در برلین، منتشر شده، با زبان دری افغانی، در سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸)، به پایان می‌رسد. نویسنده‌ی کتاب، هرچند کاملاً تحت تاثیر تغیراتی است که با حضور استعمار روسی و شوروی، شامل حال مردم آسیای میانه می‌شود و از حوای متنش معلوم است بعضًا جانب بی طرفی را هم رعایت نمی‌کند، اما شاهدی است که با آگاهی‌ها از اوضاع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سطح سواد و عقب مانده‌گی مردمانی که شمار زیاد آنان به افغانستان فرار کردند، منظر بزرگی ترسیم کند که در آثار بزرگانی چون صدر الدین عینی (نویسنده‌ی بزرگ تاجکستان) همخوانی دارد و مجموعه‌ی مصور آن (تصاویر) در تایید منظر سیاه

زنده گی مردم امارت نشین بخارا و آسیای میانه، به ویژه مردمان منطقه‌ای که از ترکستان بُریدند و به نام تاجکستان، فاصله‌ها را پی تشدید منازعه، به نفرت قومی مبدل ساخته‌اند، اثری عالی بسازد که با ضمایم تصویری، ما را با زنده گی مردمانی آشنا می‌کند که در این جا، پنجاه سال پس از کار روایی فرزندان شان، اگر مایل به خارجی‌اند، از گذشته‌ی تاریخی معلوم است که بیشترینه دیگران با نقش خویش، مشکلات عمرانی و درمانی شان را رفع کرده‌اند. فضل احمد افغان در کتاب «یادداشت یک مسافر» می‌آورد:

از یک میلیون نفوس جمهوریت تاجکستان، قریب شش صد هزار کس در زمان گذشته در زیر حکومت امیران بخارا، زندگانی می‌گردند.

قسم بسیار زمین‌های کشت مملکت را «املاک» «مملکه سلطانی» نام نهاده، ملک امیر می‌شماریدند. اگر زمین آبیاری شده باشد پنج یک، اگر کشت للمی با آب باران کشت شده باشد ده یک حاصل را حق خزینه امیر قرار می‌دادند، اما این قاعده پنج یک و ده یک به نام بود. در حقیقت نصف و گاه‌ها بیش از نصف حاصل دهقان رنجبر را املاکدارها و مامور‌های امیر می‌گرفتند. حاصل کشت هریک دهقان را جداگانه تخمين می‌گردند. هرجا ده من حاصل است، بیست من و سی من تخمين می‌گردند و از روی آن تخمين و قرار ناحق، حصه خراج را می‌طلبیدند و می‌گرفتند.

بعضًا خراج املاک چند خانواده دهقان را امیر یا حاکم ولايت به یکی از منصبداران یا ملا یا شیخ می‌بخشید و حواله می‌نمود که خود او بی واسطه استفاده نماید. نام آن بخشش را «تنخواه» می‌گفتند. صاحب تنخواه هرقدر که می‌توانست از حاصل دهقان زیاده‌تر می‌گرفت. دهقان و عائله او را چون غلام و کنیز، کار می‌فرمود. شکایت و دادخواهی دهقان را کسی نمی‌پرسید.

میرشب ها که گویا کفیل و متصدی امنیت و انتظام مملکت بودند، همه ویرانی و فساد را راهبر بودند. جوان های امرد، فاحشه های مشهور، دزد های نامی را چون جزء تشکیلات اداره خود نگه می داشتند. از آن ها استفاده می کردند. قمارخانه ها در تحت حمایه میرشب ها بودند.

فاحشه ها و جوان های امرد را با شهادتname های مخصوص در مجلس های عیش و عشرت می فرستادند. باندازه حسن و جمال آن ها از صاحب بزم مبلغ معین می گرفتند.

هیچ کس از مامور های حکومت امیر از خزینه امیر، معاش و ماهیانه نمی گرفتند. هر کدام درآمد خود را از رعیت از فقراء می ستانیدند. بعد از جنگ آخری در سنه ۱۲۸۵ هجری در بین حکومت ایمپراطوری روس و امیر مظفر و تابع شدن بخارا به روسیه و رسیدن راه آهن در بخارا، کار تجارت بین روسیه و بخارا به زودی ترقی کرد. امیر امرا و علماء واسطه تجارت های نیز تجارت می کردند. بسیاری از تجار های بخارا با سرمایه امرا و علماء کار می کردند و با آن ها قریب بودند. تسلط روسیه ایمپراطوری، زندگانی رنجبران بخارا را پریشان تر کرد، چون که امیران بخارا به طریق تحفه، هدیه، هرسال به دربار پادشاه روس و ماموران او مبلغ های کلی تقدیم می نمودند. آن همه را نیز از رعیت می ستانیدند. زندگانی رعیت تنگ تر و سخت می گردید.

در آن زمان از علم و مدنیت در بین مردم نام و نشانی نماند. در تمام امارات بخارا از اهالی مملکت یک نفر دوکتور یا مهندس یا عالم علم زراعت یا دانشمند علم حساب یا مورخ یافتن، ممکن نبود.»

به این گونه کتاب کوچک «یادداشت یک مسافر»، حال و تصویری به ذهن می دهد که با وجود گرایش های او به شورا ها و حریه‌ی معمول سیزی با علماء که در اعتراض مردم برضد استعمار، همواره محرك بودند و با تشجیع و تشویق مردم علیه کفار، نقش شان در جهان اسلام ضد استعمار، بسیار بزرگ و ستودنی سرت، در جا هایی کاملاً در اختیار

اندیشه‌ی رایج آن زمان بر ضد مبارزان نیز است، اما آگاهی‌های جامع او در این کتاب کوچک در شناخت مردمانی که در بزرگ‌نمایی‌های تاریخی، خورجین‌های مفخره دارند، ما را با ماقعی جالبی آشنا می‌کنند.

نویسنده‌ی کتاب «یادداشت یک مسافر»، هرچند تحت تاثیر روابط عاطفی، قومی و محترمانه، علایق خویش با مردم جمهوری شوروی تاجکستان را پنهان نمی‌کند(طرف واقع شدن) اما کتاب تاریخی او در شناخت همسایه گان شمالی ما، در شناخت مردمی که بخشی پس از سقوط شوروی همچنان درمانه و عقب مانده اند، باعث این ذهنیت می‌شود که در جغرافیای پیرامون ما، اگر در آسیای میانه، حضور شوروی به بخش‌هایی از مردمانی کمک کرد که به تحریر نویسنده‌ی کتاب «یادداشت یک مسافر»، چیزی نداشتند و کسی نبودند، اگر نفت، ارمغان سرمایه به ایران بود و پاکستان در حوزه‌ی تاریخی سلطنت مدن هند و سلطه‌ی افغانان، متغیر می‌شود(اسلام و حاکمیت) و در بازی‌های جهانی امتیاز به دست می‌آورد، افغانستان ما با آرامش‌های بیش از هفت ثور، در نبود امکانات کافی اقتصادی، اما راه را به خوبی رفته و تا زمانی که اصل بی طرفی اش نقض نشده، در رقابت‌های شرق و غرب، اکتشاف می‌کند.

در لابلای این کتاب، نقش مخرب استعمار روسی با ایجاد جمهوریت‌هایی در حوزه‌ی ترکستان بزرگ، همانند نقش انگلیس در خط کشی جغرافیای هند و افغانستان که در پی آمد سال‌ها، دشواری‌های ممتد قومی می‌آفریند، به خوبی هویداست.

در دموگرافی بزرگ‌مردمان ترکتبار، کشوری با یک میلیون نفوس (تاجکستان) که بیش از نیم آن را اقوام دیگر می‌سازند، در ساحه‌ی این دشواری، حالا که مقولات پان ترکیزم و پان فارسیزم دخیل اند، تنازع سیاسی را در عدم رعایت منافع دیگران، به صوبی می‌کشاند که

سخن در سخن / ۲۳۰

بدون شک در تقابل ابر قدرت ها، فرصت های مداخله و تغییر در آینده اند.

نکات مهم و خواندنی ای در کتاب «یادداشت یک مسافر» وجود دارند که ضمن آشنایی ما با توده های مظلوم، فقیر و محتاج داشش، نشان می دهد باید در پرتو تاریخ نگاری های سخیف، وقتی باب تفسیر و توصیف دیگران را باز می کنند، فریب کسانی را بخوریم که در سوی ملموس و غیر ملموس، در این حس، فقط یاد گرفته اند با نقل توهمات و خیالات طباعتی و شفاهی، وارد بحثی شوند که اگر به نتیجه ی منطقی برسیم، قبول این که نه فقط مدیون نیستم، بل انگل هایی بر ما هم تحمیل شده اند، ما را کمک می کند با عزت نفس بیشتر، افکار خویش را در مسیر برداشت های مستقل فکری از آزادی ها و مبارزات مردم ما، به جانبی رهنمون شویم که با اهمیت نقش تاریخی، باعث خودشناسی و اعتماد بیشتر ما می شوند.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «یادداشت یک مسافر»، را رایگان دانلود کنید!

<http://afghanistandl.nyu.edu/books/adl0181/index.html>

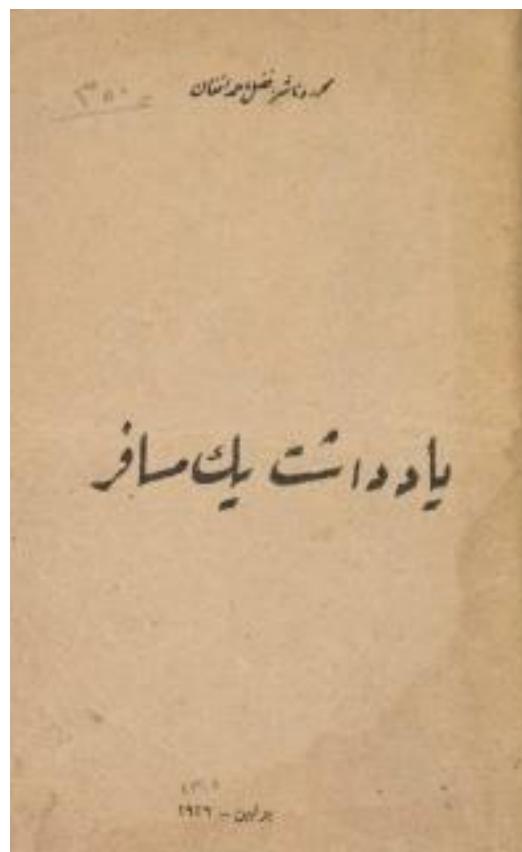
شرح تصاویر:

جلد کتاب «یادداشت یک مسافر» و زنده گی رقتبار مردم آسیای میانه در امارت نشین های بخارا، خیوه و سمرقند. استعمار زده گی، فقر فرهنگی، توحش، بی سوادی و حیات هولناک زنان که با پوشش های عجیب و غیر انسانی زنده گی می کردند، در نمونه های زیر، به خوبی از «تواریخ افتخاری!!!!» همسایه های شمالی ما حکایت می کنند.

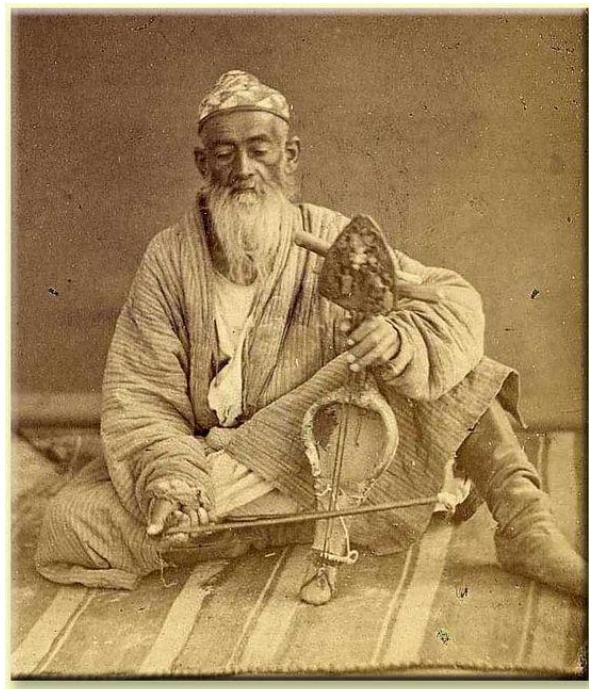
اکثر این تصاویر، به زمانی مربوط می شوند که حاکمیت تزاری روسیه، جایش را به اتحاد شوروی، نداده بود. در تاریخ نگاری های شوونیسم فارسی و تاجکی، نام های بخارا، خیوه و سمرقند، عیناً شبیه داستان های

سخن در سخن / ۲۳۱

شاهنامه ی فردوسی، افتخار می زایند، اما چنانی که می بینیم، فقر فرهنگی، اقتصادی و عمرانی از سر و روی مردم پیشین آسیای میانه می بارد. فکر کنید هزاران تن از این اکثریت ۹۹ درصد بی سواد، بی فرهنگ و بی کار، به افغانستان فرار کرده اند و در خوش آب و هوای ترین ولایات ما در شمال و شمال شرق، هزاران جریب زمین را مفت به دست آورده اند. دولت های گذشته ی ما نیز به نام اخوانیسم، جلو شان را نگرفته اند. با این حال، مناطق مهاجران آسیای میانه در افغانستان، خاستگاه های اصلی افغان ستیزی، فدارل و حتی تعزیه ی کشور، شناخته می شوند.



سخن در سخن / ۲۳۲



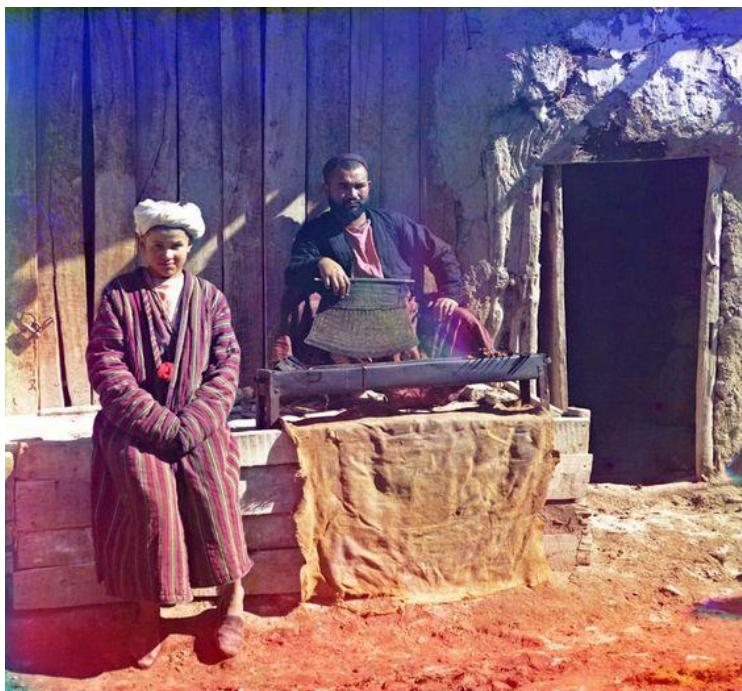
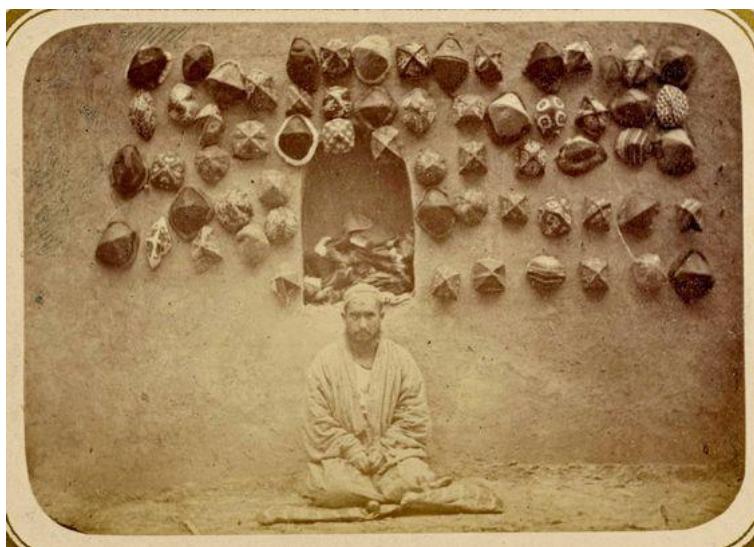
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۳۳



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۳۴



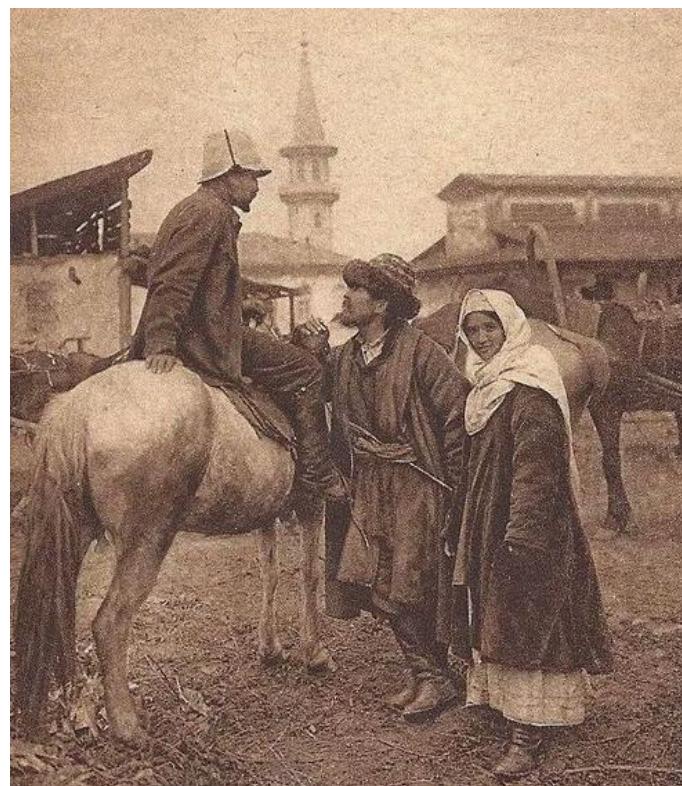
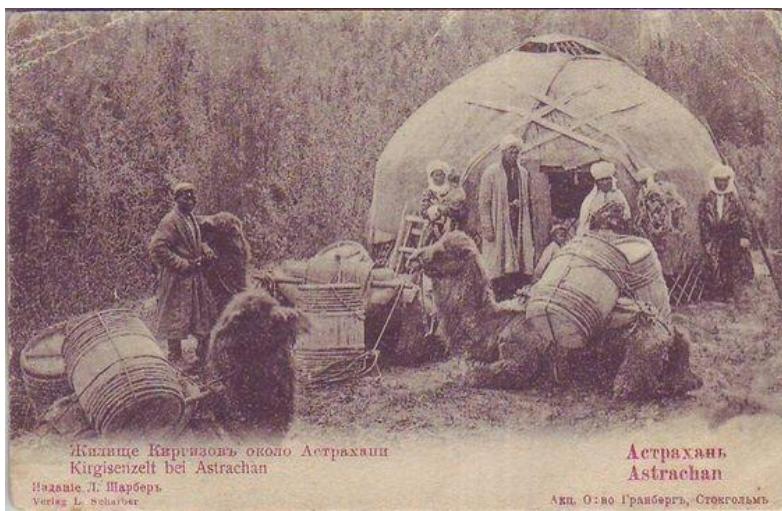
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۳۵



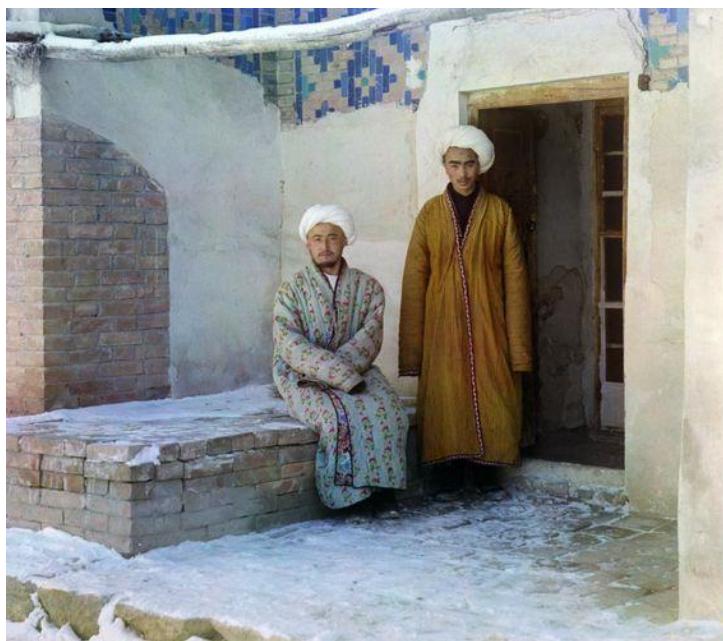
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۳۶



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۳۷



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۳۸



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۳۹



ВЕРХНЯЯ ОДЕЖДА. (ФРЕНДЖИ).

سخن در سخن / ۲۴۰



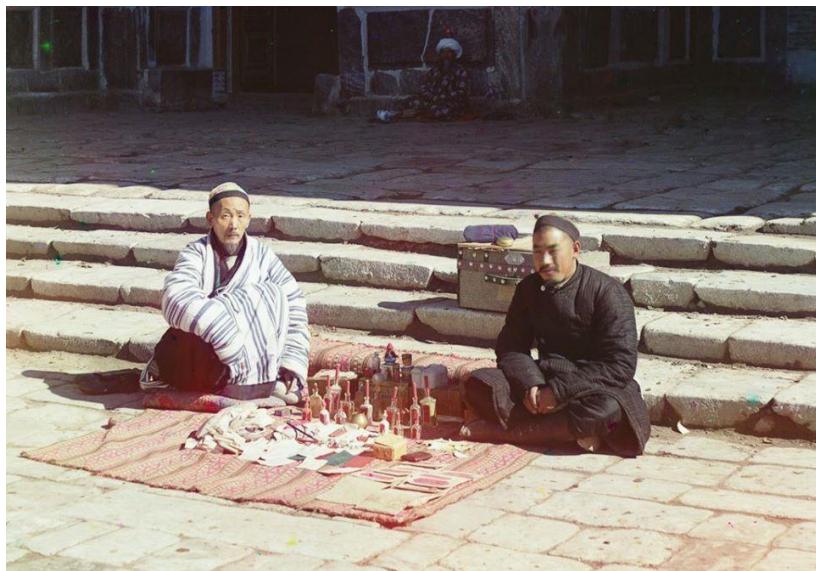
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۴۱



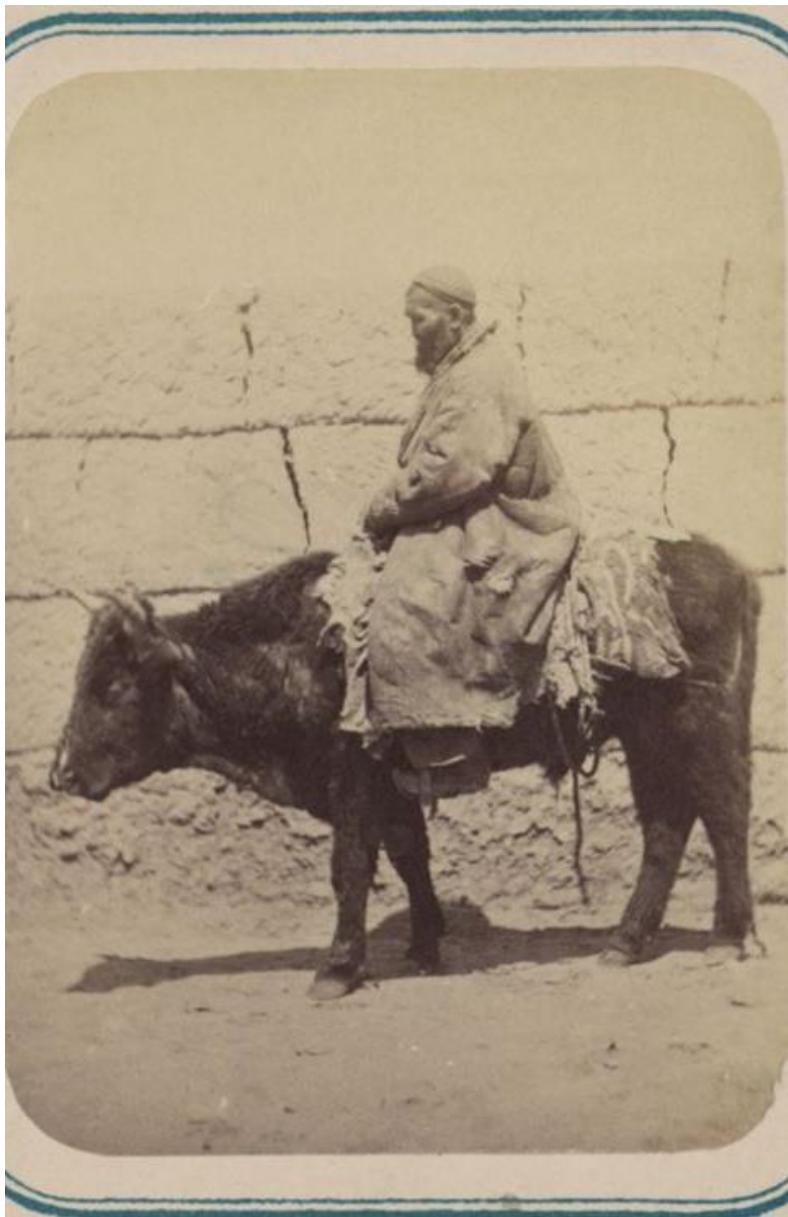
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۴۲



مصطفی عمرزی

سخن در سخن ۲۴۳



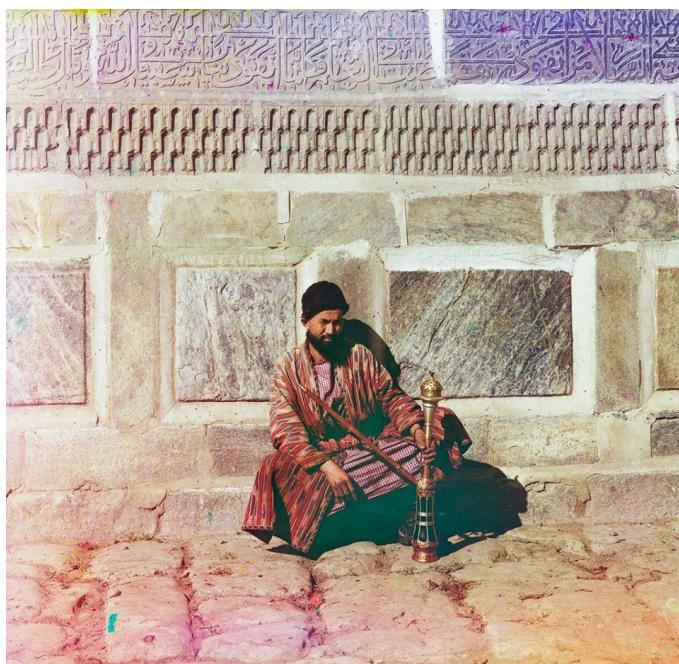
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۴۴



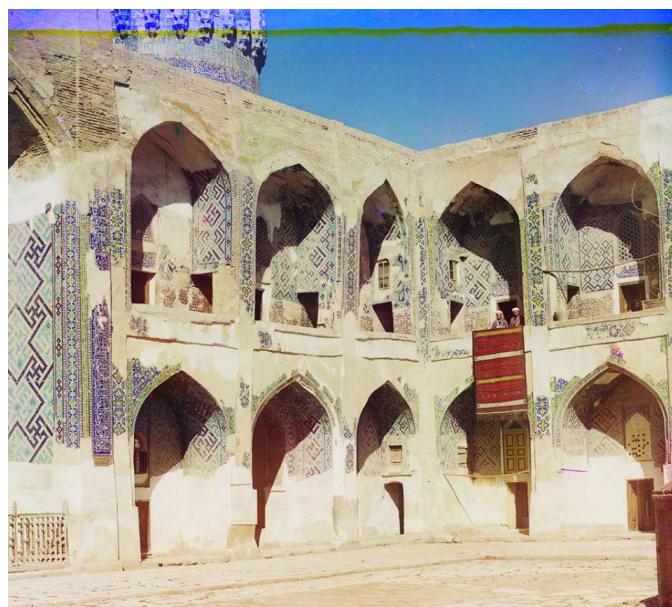
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۴۵



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۴۶



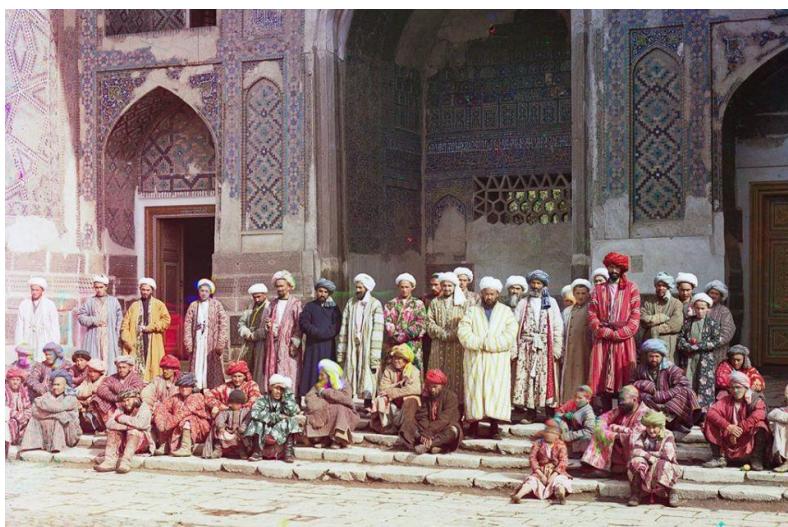
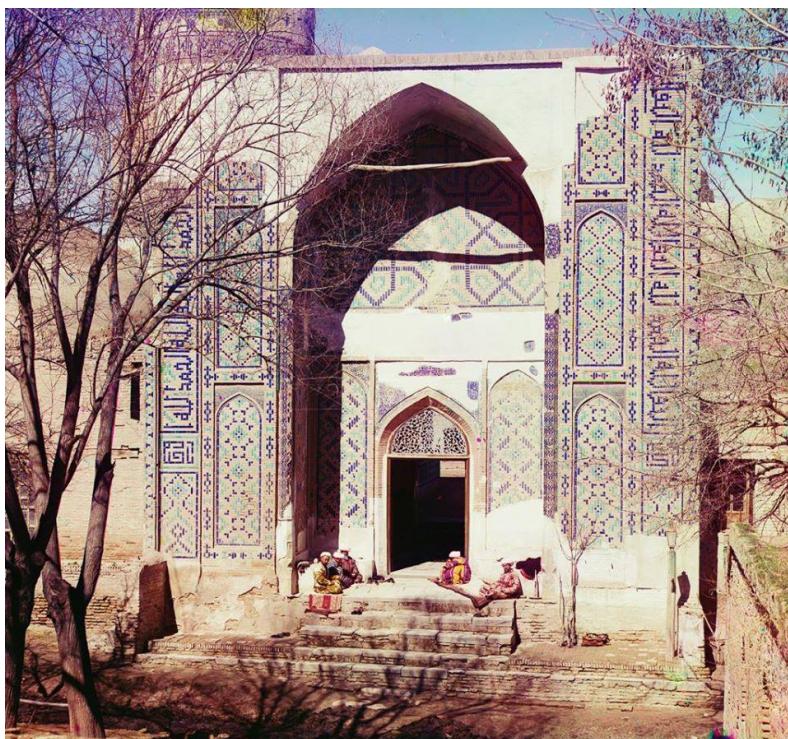
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۴۷



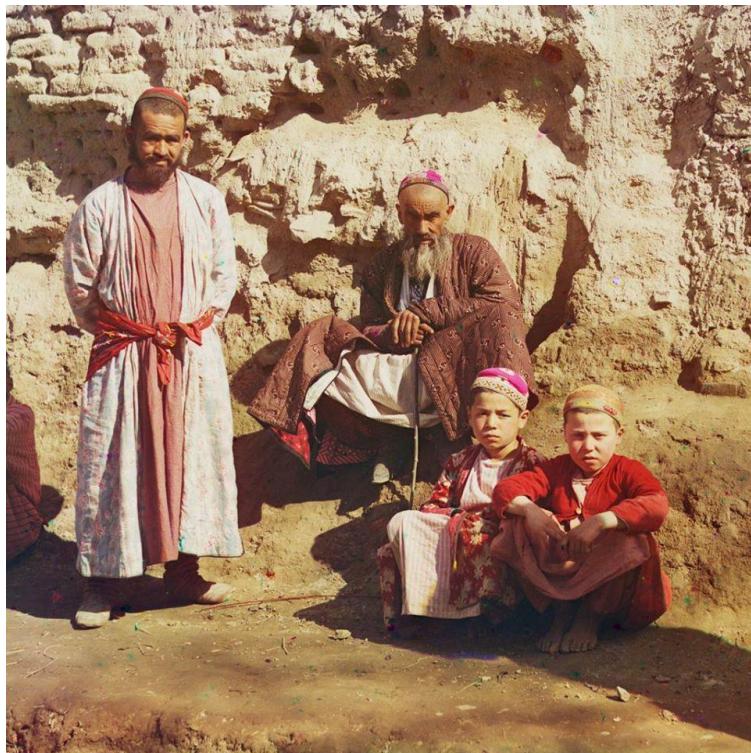
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۴۸



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۴۹



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۵۰



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۵۱



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۵۲

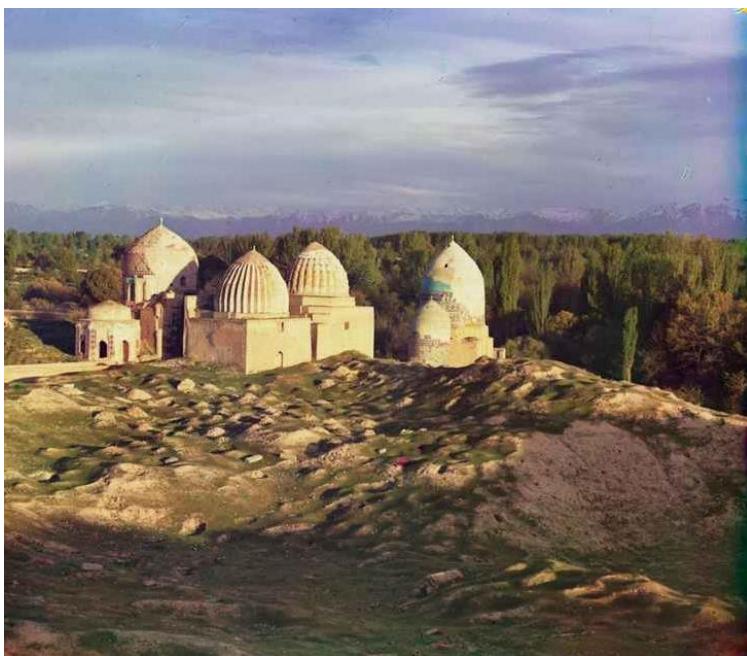


مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۵۳

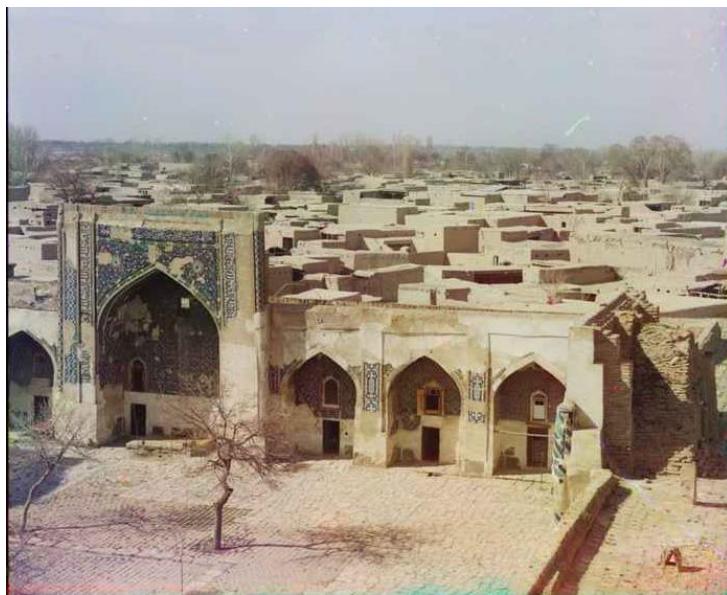


سخن در سخن / ۲۵۴



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۵۵



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۵۶



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۵۷



آیا با این پوشش، می شود به راحتی کار و زنده گی کرد؟

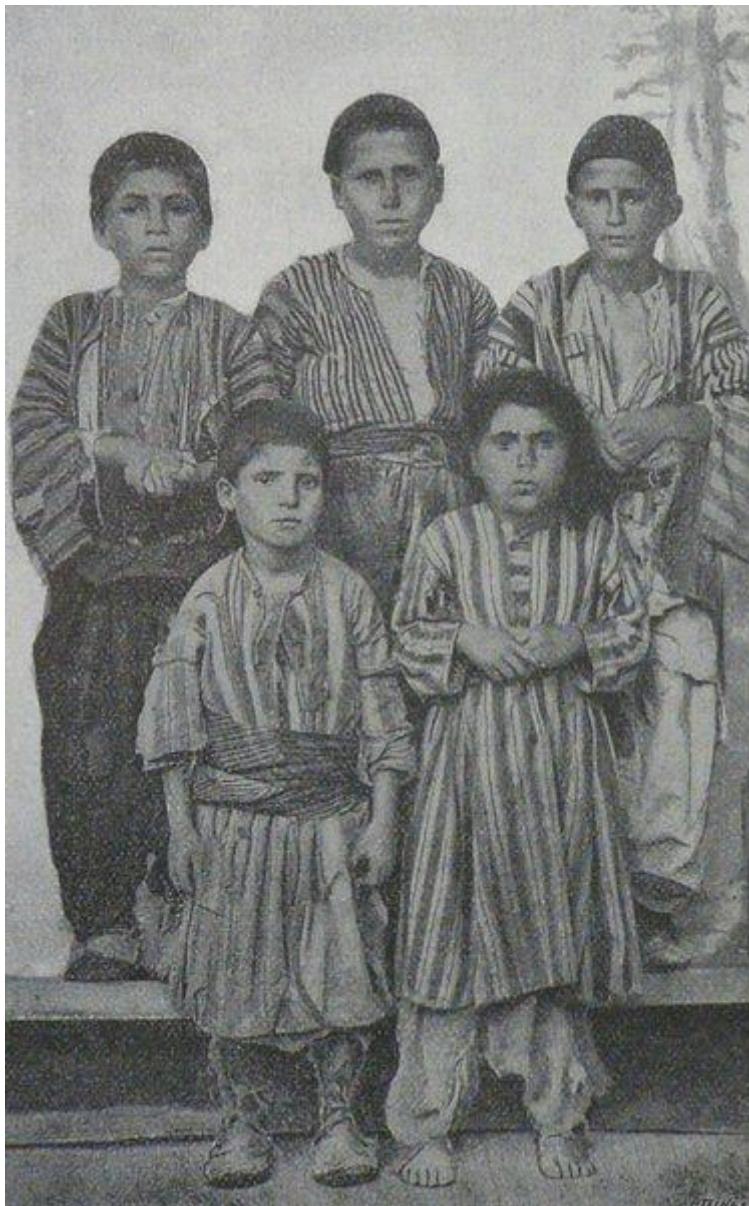
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۵۸



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۵۹



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۶۰



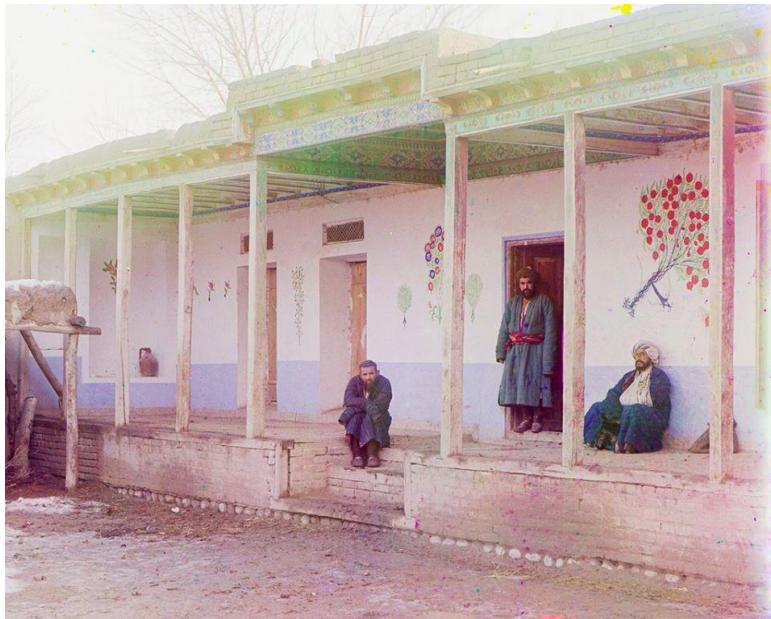
مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۶۱



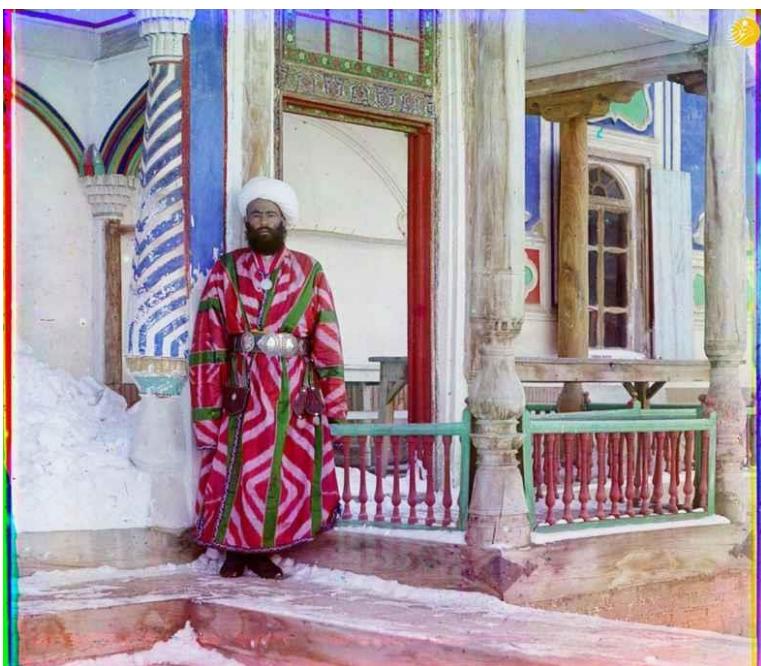
مصطفی عمرزی

۲۶۲ سخن در سخن /



مصطفی عمرزی

سخن در سخن / ۲۶۳



مصطفی عمرزی

بر شماست که این واقعه را بازگو کنید!

کرامت انسانی، تفاوت های ظاهری رنگ، جلد، زبان و جسم را نفی می کند. در قرآن عظیم الشان، اشرف مخلوقات، نام واحد انسان هاست.

ما با پدیده های نفی تباری و نژادی آشناییم. ساده ترین صورت آن، عنصر «آریایی» است. کتب درسی، فرهنگی و تحقیقی ما از این عنصر بی معنی، سمت و سو می یابد. بخشی از اعتماد به نفس کاذب را با چنین پدیده هایی خلق می کنند، اما احاطه ای دشواری ها، مردم را به تعمیق عناصری واداشته که در جغرافیای جهان سوم، تا چه حد باید افتخار کرد؟

تقابل دوامدار سیطره، افکار زیادی را تبیین می کند که هرگز گستته از سیاست ها نبوده اند. بنا بر این، فرهنگ سازی از رهگذر تبلیغات، حوادثی را کوچک و رویداد هایی را بزرگ می نمایاند.

کرامت انسانی، اصل عاطفی است. بر اساس این اصل، صله ای رحم و حب بشر دوستی، مکتب های اومانیستی را خلق می کنند. پیروان این مکتب ها، بدون کمترین اعتنا به شمال و جنوب، شرق و غرب یا هویت های تباری، سیاسی و فرهنگی، از همنوع حمایت می کنند.

در جهان، سازمان های مختلفی وجود دارند که از سوی حامیان حقوق بشر، حمایت می شوند. اعضای این سازمان ها در هر کجایی که انسانی مظلوم واقع شده، حس همدردی خویش را پنهان نکرده اند.

بخشی از درونمایه ای مکتب های اومانیستی، عاطفه ای تاریخی است؛ گذشته های دردآور مردمانی که حتی پس از دادن قربانی نیز مورد ستم واقع می شوند.

دید منفی که از افکار نفرت بار منشه می گیرد، انسانیت را دور می زند. مردم ما، قربانی نفرت نیز شده اند، اما حامیان حقوق بشر، آنان را

فراموش نمی کنند. این انسان های شریف و با وجود ان از هر تبار، رنگ و نژاد، اکثراً حتی غیر مسلمان اند.

در زمان جهاد بزرگ افغانان برضد اتحاد شوروی، کشور های غیر مسلمان، امن ترین مکان های زنده گی هزاران افغان مسلمان شدند. مردم ما در آن جا ها مساجد ساخته اند و به دعوت اسلامی پرداخته اند. کرامت انسانی، تمایز را طرد می کند. ما در برابر همنوع خویش مسؤولیت داریم. رنج های یک مسیحی بی گناه، یک یهودی تحت ستم، یک برادر مسلمان روھینگیایی، روان ما را هم خراشیده اند. در این دید، باور ها، فرهنگ ها و سنت ها در عقب قرار می گیرند. کرامت انسانی، تحریک حس بشری می شود. در این نگرش، هویت انسانی، فراتر از هویت های تباری، نژادی و سیاسی مطرح می شود.

در یک قرن اخیر، در محدوده‌ی زمانه‌ای که روی گذشته‌ی آن ایستاده ایم، رویداد های هولناکی اتفاق افتیده اند که فراموش نمی شوند، اما تحریف آن ها، کرامت انسانی را زیر سوال می برد.

هولوکاست یا قتل عام قشری با ذهنیت انتی سمتیسم در جوامع مذهبی ما، گاه عاطفه‌ی انسانی را زیر سوال بُرده است. در جامعه‌ی افغانی که عواطف مذهبی غلیان می کنند، کاملاً طبیعی است که انگاره های اخوات دینی به چه میزانی مردم را در برابر امت اسلامی حساس می سازند.

جوانان افغان در بیرون از کشور نیز جهاد کرده اند. حمایت از ترکان آذربایجانی، احساس مسؤولیت اسلامی بود. این حس مسؤولیت در میان ادیان دیگر هم وجود دارد. مسیحیان حساس در قضایای سودان، هیچگاه برادران مسیحی خویش را که بالاخره موفق به حکومت مستقل شدند، فراموش نکردند. این جنبه، هر چند سیاسی نیز است، اما نباید روی واقعیت هایی پرده افگند که درد مشترک انسانی شناخته می شوند.

قرن ها قبل، پس از ویرانی بیت المقدس، هزاران تنی که خانمان خویش را از دست داده بودند، به افغانستان باستانی هم می آیند. تا هنگام تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان، کشور ما، شاهد زنده گی هموطنان یهودی ما نیز بود. اکثر این هموطنان به اسراییل کوچیده اند، اما آن چه از آن تاریخ بازمانده، خاطرات خوش آنان از افغانستان است که فراموش نمی کنند. یعنی فرهنگ تسامح مردم ما که به مردمانی از کیش دیگر، فقط روی کرامت انسانی، حساب باز کرده بودند.

در جامعه‌ی ما که سعی برای انحراف از تمام جوانب، آب می خورد، آوردن ذهنیت متنازع، باب شده است. از روز قدس تجلیل می کنند، زیرا عوامل ولایت فقیه فعال اند. طرف قرار دادن افغانستان در محور های میلانی، میراث شوم حاکمیت هایی بود که پس از هفت ثور، شکل گرفتند.

در سالیان اخیر، ادبیات یهودستیز، از گونه‌ی ایرانی، مانع رویت بی طرفانه‌ی افغانستان می شود. چنان چه آوردم، مردم مسلمان ما محال است در برابر سرنوشت برادران مسلمان خویش، در هر کجای دنیا که باشند، بی تفاوت بمانند. بنا بر این، درد های مردم فلسطین، آنان را عذاب می دهند، اما آن چه مهم می نماید، این است که موضع بی طرفانه‌ی ما در همسویی با کشور های ستیزه گر، تحریف نشود!

در جریان جنگ ایران و عراق، حکومت آخوندی با خرید اسلحه از امریکا که از طریق اسراییل صورت می گرفت و به قضیه‌ی «ایران کنtra» معروف شد، از شعار هایی عدول می کرد که با «مرگ به اسراییل و امریکا»، جزو تفکر ایجاد حکومت اسلامی، قلمداد می شدند. امید های آخوند ها با «برجام»، به امکاناتی معطوف شده بود که می خواستند از جامعه‌ی غرب، به ویژه امریکا به دست آورند.

در بازی های سیاسی، محدوده‌ی حلال و حرام وجود ندارد. آخوند هایی که بـر ضد اسراییل و امریکا، شعار می دهند، اگر لازم بیتند، این عمل را ترک می کنند.

در کتاب «بر شماست که این واقعه را بازگو کنید»، کرامت انسانی فریاد می شود. خاطرات تlux جنایت ها، میلیون ها مردمی را می آزارند که به اثر باور دینی، زجر دیده بودند.

در اسراییل، مراسم مذهبی مسلمانان آزاد است و آنان کاملاً از حقوق شهر وندی بهره می برند. اجتماعات فعال ضد سیاست های توسعه در مناطق فلسطینیان، سعی شریفانه و اخلاقی اند که شماری از یهودیان اسراییل با حس انسانی انجام می دهند.

فکر می کنم دید اخلاقی به تاریخ، نیاز بیش ما به پیرامون است. با برخورد عاطفی که کرامت انسانی را اصل می داند، به جامعه‌ی جهانی بپوندیم!

همدردی با مردمان، اقوام و ملت هایی که تلخی دیده اند، به ما کمک می کند. عذاب الیم چهل سال اخیر، برانگیز نده است تا صدای مردم ما، سوا از بازی های سیاسی، فراسو شود. این مامول، زمانی تامین می شود که با دید عاطفی به تاریخ بنگریم.

در حالی که هجوم فرهنگی به تشدید بحران های افغانستان می انجامد، همنوایی با شعار های دیگران که غایه‌ی سیاسی دارند، به نفع ما نیست. در الگوی تاریخی هولو کاست، جنبه‌ی انسانی، ما را تحریک می کند. کم یا زیاد، یهود یا نایهود، مسلمان یا مسیحی، انسان هایی به فوجیع ترین صورت قربانی شده اند. اگر این گذشته‌ی تاریخی، حفظ نشود، چه گونه می توان به آینده گان تفهیم کرد که جنگ، شوم است؟ در افغانستان ما، شباهت های تحریک ضد غرب، اسراییل و جهان غیر اسلامی که اکثراً پاکستانی و ایرانی اند، زمینه می سازند تا جهالت

سخن در سخن / ۲۶۸

جهادی، در کوتاهی دست از غایه های شعار(مرگ بر کفار) به خانمان مردم ما حمله کند.

پیوند های افغانستان با جامعه‌ی جهانی که آرزوی ایران و پاکستان است، اما بهانه‌ی گرمسازی جهادی می‌شوند! با تمام توان می‌کوشند به غرب یا سهولت‌های جهان غیر اسلامی نزدیک شوند، اما سعی می‌کنند با شعاییر ستیر، مانع ما شوند. بنا بر این، تأمل انسانی از التهاب مذهبی می‌کاهد و این به نفع ماست.
یادآوری:

از طریق لینک‌های زیر، کتاب «بر شماست که این واقعه را بازگو کنید» را رایگان دانلود کنید!

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=95xohjqf.pdf

<http://god15.ifilm20.ir/god15/7214/html>

<https://rstory.blogspot.com/1399/01/14/post-11529/>



پشتون های هو تکی

دست آویز تنقید، برای گروهی که واقعاً دنبال اصلاح اند، فرق می کند. در این نوع، رعایت اصالت، جامعیت، مستندبودن و عاری از کذب، مهم است، اما گاهی، بیشتر در تنقیدات سیاسی، افت اخلاقی به نهایت می رسد. وارد شدن به حریم خصوصی، از افراد عادی تا بزرگان، در حالی که هیچ کس شاهد ماجرا نبوده، داستان ها و روایت های زشتی را روی زبان ها می اندازد که فقط به کار مردمان کوچه و بازار و ولگرد می خورند.

چند سال قبل، کتابی در کابل منتشر شد که می شود گفت بیشتر به منظور دست آویز مردمان ولگرد، تهیه شده بود: «میرویس کندھار یا شهرزاده ی پارسی». دنبال این کتاب افتادم و از طریق صفحه ی فیس بوک مسؤول انتشارات سعید که در میان دوستان پشتونش به نام بسیار مسلمان، محترم شمرده می شود، به اعلان کتاب «میرویس کندھار یا شهرزاده ی پارسی» رسیدم که با لایک های زیر صفر، اما شاید دو صد بار اشتراک گذاری شده بود.

رفم و کتاب را خریدم، اما از این که در دستم جز یک کتاب حقیر، داستان گونه ی مزخرف و کوچک، چیز دیگر نیامد، آزرده شدم. نخست فکر کردم، آفای سعید با زیر پا گذاشتن شرف نشراتی، چرا کتابی را چاپ کرده که با بیش از ۲۰۰ بار اشتراک گذاری در فیس بوک، بیشتر غلظت عصیت قومی این به اصطلاح طیف اخوانی از زیر آن خوانده می شود.

خوب، اگر محتوای کتاب مضحک ترجمه ی یک مجوس ناقل (عبدالخلیل لعل زاد) را جدی بگیریم، در واقع مشروعت تباری و نقش تاریخی بزرگی زیر سوال می رود که پشتون شناخته می شود. در تقابل کنونی، چنین عملکردی بیشتر به معنی تضعیف پشتون هاست.

مترجم کتاب «میرویس کندهار یا شهزاده‌ی پارسی» بدون کمترین مقدمه، خواننده را به تخلیق نویسنده‌ای می‌کشاند که ظاهراً با آن همه تاریخ نگاری، نام ندارد. وصف افسر سویلدنی، وصف نویسنده‌ی آن کتاب مبتدل است.

در قصه‌ی نوع شاهنامه‌ی کتاب مبتدل میرویس کندهار...، ظاهراً یک سادات اهل آسیای میانه با اشغال کندهار به تولید مثل پرداخته و این در زمانی واقع می‌شود که این ولایت، بیش از ۲۴۰ سال با چند ولایت غربی و جنوبی افغانستان، تحت سلطه‌ی سیاه صفویان متعدد و شیعه قرار داشت.

شخصیت محوری کتاب افسر سویلدنی به جای میرویس نیکه، آدمکی است که بالاخره با بازی در نقش محمود هوتكی، دو نفره می‌شود. یعنی شاهزاده‌ی پارسی که می‌دانیم پارسی، نام و هم صفت پیروان دین زردشتی است (مجوس) و هرگز به معنی قومی شناخته نمی‌شود، در یک بستر قبیله‌ی قوم پشتون، بی‌هیچ پیش زمینه‌ی منطقی و مستند تاریخی، هم رول میرویس و هم از محمود را بازی می‌کند و بالاخره در همان نقش میرویس در ایران گم می‌شود.

کتاب «میرویس کندهار یا شهزاده‌ی پارسی»، به استثنای اوپاش مدعی، دست آویز هیچ کس قرار نگرفت و نه بر اساس آن، تحولی که انتظار داشتند (تحریف تاریخ) رونما شد. تقریباً به اثر ضعف‌های یک تاریخ روایتی یا داستانه گونه، هیچ افغان قلم به دست، حاضر نشد کتاب مبتدل میرویس کندهار... را نقد کند، اما طرح کوچه و بازاری آن به منظور توهین، ضرورت نقد آن را همواره مطرح کرده است. در این میان، توقع دوستان این بود که من نیز چیزی بنویسم. آن چه اکنون در این مقال می‌آید، در واقع سخن من در این باب است؛ اما ترجیح دادم به جای رسم معمول سبک و سنگین کردن یک مقال ناچیز، به روش

دیگری در قبال این فرهنگ سازی های زشت رو آورم که هم بسیار موثر باشد و هم دست جعلکاران و مغرضان را کوتاهتر بسازد. در همان زمان انتشار کتاب مبتذل «میرویس کندهار یا شهزاده پارسی»، فکر کردم شهرت سلسله ی هوتكیان در افغانستان و ایران، به اندازه ای است که باید ده ها و صد ها کتاب و نوشته داشته باشد. افرون بر تاریخنگاران غربی و غیر مسلمان، آثار گسترده ای در زبان های دری، پشتو، عربی، هندی و اردو وجود دارند که در شبے قاره ی هند، ایران، کشور های عربی و آسیای میانه پیرامون هوتكیان منتشر شده اند. شهرت این همه آثار که همه با نام و نشان اند، واقعیت مستند تاریخی عظیمی است که جلو هرگونه جعل را می گیرد. در واقع کثرت و تنواع تواریخی که پیرامون هوتكیان نوشته شده اند، شهرت این سلسله را جهانی ساخته اند.

«هوتكیان: کتاب شناسی توصیفی» که در سال ۱۳۵۷ خورشیدی در کابل چاپ و منتشر شده، حاوی معرفی ده ها جلد کتاب، رساله، مجله، جریده و روزنامه پیرامون سلسله ی هوتكیان است.
«حدود و احاطه ی این مجلد!

اگر فرصت بیشتر میسر می بود، مواد مربوط بر موضوع چند چندان بیشتر از این گرد می آمد، ولی این محدودیت وقت، ما را مجبور ساخت تا آن چه گردآمده، به آن بسته شویم. مگر یقین داریم که تعدادی از آثار مربوط به موضوع، شامل این کتاب شناسی نشده، زیرا به آن ها دسترسی نیافریم و اگر یافیم، وقت آن گذشته بود تا شامل این مجلد شوند. از جمله انساب الافانی، مخزن الافانی، نادر- پسر شمشیر، عالم آرای نادری، خصایل السعایت، خورشید جهان، مجمل التواریخ، مجمع التواریخ، شاه محمود هوتك در اصفهان، خلیجی ها یا غلچایی ها اثر عبدالاحمد جاوید و غیره می باشد. محدودیتی در شکل و محتوای آثار مدنظر نبوده و هر آن چه نشر شده و به دسترس ما قرار

گرفت، به هر لسانی که نوشته شده، آن را شامل این نشریه ساختیم و توصیف آن را محدود به یکی از سه زبان پشتو، دری و انگلیسی نمودیم.

این نشریه را چندین بخش می باشد؛ مانند: بخش نخست، شامل ۱۰۱ معرف از کتب و رسالاتی که به زبان های پشتو، دری، عربی و اردو بوده، بخش دوم، شامل ۵۷ معرف از مقالاتی که در روزنامه ها، جراید و مجلات به زبان های مختلف به چاپ رسیده است. بخش سوم عبارت از ضمایمی است که توسط دوستان دانشمند بناغلو حبیب الله رفیع، محمد زلمی هیوادمل و عبدالکریم پتنگ به نام های «د شیر محمد کتابسندو، د ملا خیرالله هوتك کتابسندو او د مولوی صالح محمد کتابسندو» که به شیوه ی خاص خودشان تهیه و نوشته شده است که ما آن را به همان ترتیب چاپ نموده و ضم این مجلد ساختیم. پس از بخش سوم، فهرست های عنوانی و نویسنده گان و مترجمان برای استفاده ی بهتر و زودتر مراجعان تهیه شده که این اثر را بیشتر مفید و به دردخور می سازد. بخش آخری این کتاب، شامل آن آثاری است که به زبان های انگلیسی، جرمنی، فرانسوی و روسی بوده و به تعداد ۴۶ معرف بالغ می گردد و به صورت عمومی، این مجلد، شامل ۲۰۴ معرف به زبان های مختلف و به اشکال مختلف، مانند کتب، رسائل و مقالات از جراید، مجلات و روزنامه ها بوده و همچنان شامل ضمایمی که از آن ها نام برдیم، می باشد. (هوتكیان، کتاب شناسی توصیفی، محمد ابراهیم ستوده و احمد ضیاء مدرسی، پوهنتون کابل، سلسله ی انتشارات کتابخانه: ۱۳، سال ۱۳۵۷، صص ک و ل)

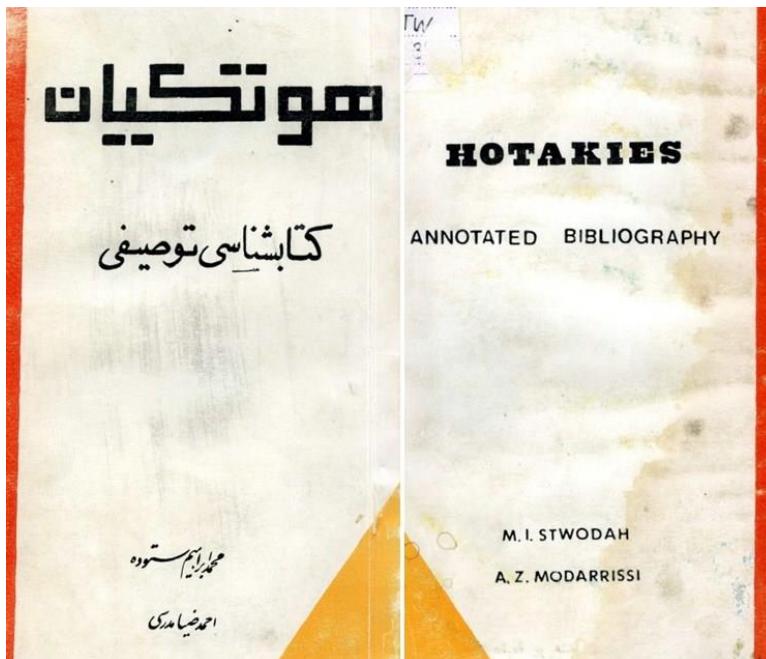
یعنی در حدود ۲۰۴ معرف که شامل ده ها جلد کتاب، رساله و نشریه می شود، در زمینه ی تحقیق در مورد هوتكیان داریم که فقط بخشی از آثاری است که در کتاب «هوتكیان: کتاب شناسی توصیفی» گردآوری می شوند و همه دارای نام و نشان، شهرت و اکثراً با روش های علمی و

سخن در سخن / ۲۷۳

تحقيقی چاپ و منتشر شده اند. خوب، حالا این همه آثار مهم را در برابر کتاب مبتدل «میرویس کندهار یا شهزاده ای پارسی» بگذارید و قضاوت کنید!

لينک دانلود رايگان کتاب «هوتكيان: كتاب شناسى توصيفي»:

<https://www.ketabton.com/book/12803>



پشتو نستان

تجزیه‌ی هند، پهناهی جغرافیای استعمار زده را چند کشور ساخت. تشکیل بنگله دیش و سرزمین هایی که التهاب آزادی سوزان شده اند، پی آمد این گستاخ است. کشمیر، بلوچستان و پشتو نستان، با دموگرافی، طبیعت و موقعیت جغرافی، به ژرفای استراتیژیک نیز مبدل می‌شوند. کسی تصور هم نمی‌کرد که خاستگاه بزرگ پشتوان‌ها در هند که در طول استعمار، پرچم برافراشته داشت، جزو خاک پاکستان شود. با تجاوز شوروی به افغانستان، موضوع پشتو نستان به مسئله‌ی اساسی و مطرح مبدل می‌شود. داعیه‌ی بر حق تامین عدالت اجتماعی میلیون‌ها پشتوانی که فریب خورده‌اند، در گرمای جنگ سرد، آنان را با پی آمد های بنیادگرایی دینی مواجه می‌کند.

در بستر آزادی خواهی‌های مردم، اسلام سیاسی را به کار گرفتند. التهاب این کنش، هرچند اثرگذار بود، اما رنج‌های مردمی که می‌دیدند دچار تجارت سیاسی شده اند، میلان آنان را به تعهد تباری بیشتر می‌کند.

منطقه‌ی ملتهب و حساس پشتوان‌ها در پاکستان، چند منظر دارد. در تمام دوران بروز مسئله‌ی پشتو نستان، آن چه به زیان مردم این جغرافیه افزود، عدم وضاحت ظرفیت‌ها و مایه‌ای بود که در طبیعت این مناطق نهفته اند.

در مسئله‌ی پشتو نستان، همواره از سیاست صحبت شده است، اما یافت واقعیت‌هایی که میلیون‌ها مردم آن جا کی هایند، چه داشتند و چه دارند، حقیقت دیگری را مکثوم می‌کرد که روی محاسبات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، تاثیر وارد می‌کند.

من بار ها از افغان سیزان ستمی شنیده ام که با بعض و عناد می کوشند جغرافیای پشتوستان را منطقه ای وانمود کنند که نه فقط مهم نیست، بل از دارایی های فرهنگی، بشری و طبیعی عاری می باشد.

در واقع با نمای جنگ زده ی پُشت جبهات جهاد افغانستان که متنهای به جغرافیای پشتون های پاکستان می شد، وضعیت قبایلی و سیاست های عمدی پاکستانی ها برای عقب نگه داشتن و عدم توسعه، با وجود فشار های مضاعف که دولت های پاکستان را ناچار مکلف به تامین اولویت های مردم می کردند، هنوز تصویر واقعی از عظمت جغرافیای پشتون های پاکستان نداریم.

تجزیه ی هند، ایجاد پاکستان و بُرش های استعمار از افغانستان، پشتون ها را در سه کشوری که بیشترین این تبار را دارند، به گستاخ غیر طبیعی می کشاند؛ هر چند سهولت های جامعه ی هند و احترام به خان ها در کنار دست بالای اکثریت در افغانستان، به عزت نفس پشتون ها منجر می شوند، اما وضعیت اسفبار آنان در پاکستان که با جهاد افغانستان، رنگ اسلام سیاسی گرفت، حساسیت بالایی را به میان آورده است تا میلیون ها پشتون در پاکستان، نومید باشند.

در این جانمی خواهم به تداوم بحث های سیاسی بیافزایم. در این فرصت، به نمای دیگری وارد خواهم شد که چه گونه بستر زنده گی پشتوستان، تنوع شاخه یی (به اصطلاح قبیله یی) دارایی های طبیعی و اهمیت جغرافی دارد.

مرحوم عبدالرحمن پژواک در دهه ی پنجاه میلادی در لندن، هنگامی که سفیر افغانستان بود، زحمتی را متحمل می شود که سال ها پس از مرگ وی، زنده یاد استاد سید خلیل الله هاشمیان به دری افغانی برگردان می کند. انگیزه ی استاد هاشمیان، هر چه باشد، اما به جریان روشنگر، کمک کرده است.

چند سال قبل، الحاج اسد دانش، نسخه‌ای از کتاب «پشتوستان» را با سه عنوان دیگر از زحمات استاد هاشمیان به من سپرد تا بر اساسی که رایج است (تصحیح، ملاحظه‌ی دشواری‌های تحقیکی تایپ و آرایش) نظری به آن‌ها بیافگم. چون کتاب ترجمه‌ی یکی از استادان و نخبه‌گان به نام کشور، زنده یاد استاد هاشمیان بود، مشکلات اساسی به نظر نیامدند. فقط نارسانی‌های تحقیکی و آرایشی را ملاحظه کردم. به هر صورت، به دلیل دشواری‌های گریبانگیر انتشارات دانش، نشر کتاب پشتوستان باز ماند. من نسخه‌ای از این کتاب را که با سه جلد دیگر، تقریباً دو ماه مرا مصروف کردند و زحمت آن‌ها را کشیده بودم، حفظ کردم. بنا بر این حالا که در سال روان، یادواره‌ی پشتوستان فرا رسیده است، سافت یکی از آن‌ها (کتاب پشتوستان) را در اختیار هموطنان قرار می‌دهم. این کار از دو لحظه مهم است: یکی این که زحمات نویسنده و مترجم هدر نمی‌روند و مردم با درک محتوای کتاب، مشکور می‌شوند. دیگر این که آگاهان ما با رجوع به این کتاب، به غنای کارهای بعدی خواهند افزود.

ویژه‌گی کتاب «پشتوستان» در این است که این منطقه را به لحاظ ارزش‌های بشری نیز بررسی می‌کند. برخلاف محوریت‌های جریان خدایی خدمتگار، استعمار و موضع دولت افغانستان در این مسئله، کتاب پشتوستان، بیشترینه ظرفیت‌ها و طبیعت پشتون‌های پاکستان را در بر می‌گیرد؛ هر چند دیدگاه‌های نویسنده و مترجم با گونه‌ای از تردید‌ها و بینش غیرپشتویی به گمانه‌هایی منجر می‌شوند، اما سعی برای جلوه‌های مطلوب منطقه که پیراسته از مسایل سیاسی است، اثری را در جلو ماقرار می‌دهد که نمایانگر اهمیت توده‌هایی کثیری است که همه چیز داشتند و دارند.

بررسی تحلیلی کتاب «پشتوستان»، جنبه‌ها و ابعاد زنده‌گی اجتماعی پشتون‌ها را در کنار ارزشمندی زنده‌گی صلح آمیز با اقوام غیرپشتون

سخن در سخن / ۲۷۷

نیز محرز می سازد. کتاب «پشتوستان»، ارزش های گسترده‌ی بشری، فرهنگی، اقتصادی را در بر گرفته و بر اساس آن ها، به تحلیل سیاسی می رسد.

فهرست مطالب کتاب «پشتوستان»:

- ۱- مقدمه
- ۲- یادداشت مترجم
- بخش اول:
 - ۳- سرزمین پشتوان ها
 - ۴- چترال
 - ۵- هزاره
 - ۶- کوهستان
 - ۷- صوات
 - ۸- ملکند
 - ۹- دیر
 - ۱۰- بونیر
 - ۱۱- پشاور
 - ۱۲- تیراه
 - ۱۳- معبر خیبر
 - ۱۴- باجور
 - ۱۵- کوهات
 - ۱۶- بنو
 - ۱۷- دیرهء غازی خان
 - ۱۸- دیرهء اسماعیل خان
 - ۱۹- وزیرستان
 - ۲۰- گومل
 - ۲۱- وانه

-۲۲- دره توچی یا داور

-۲۳- بلوچستان

بخش دوم:

-۲۴- غلط فهمی پیرامون پختونستان

-۲۵- پختونستان شمالی

-۲۶- صوات

-۲۷- پختونستان مرکزی

-۲۸- پختونستان جنوبی (بلوچستان)

-۲۹- کوهستان

-۳۰- باجور

-۳۱- مومند

بخش سوم:

-۳۲- شاخه های پشتون

-۳۳- افریدی

-۳۴- یوسف زی

-۳۵- ختک

-۳۶- مومند

-۳۷- وزیر

-۳۸- مسعود (محسود)

-۳۹- دور

-۴۰- بیتنی

-۴۱- اتمان خیل

-۴۲- غلچی

-۴۳- قوم بلوچ

-۴۴- قوم براهوی (بروهی)

-۴۵- چغرزی

-۴۶- ماو خیل

-۴۷- امازی

-۴۸- سالار و منصور

-۴۹- ترکانی

-۵۰- بنگش

-۵۱- کاکر

-۵۲- ترین

-۵۳- شینوار

-۵۴- ساپی

-۵۵- توری

-۵۶- اسک رزی

بخش چهارم:

-۵۷- زبان و ادبیات

بخش پنجم:

-۵۸- پختونستان در ماقبل از دورهء مغول

بخش ششم:

-۵۹- دورهء مغول(دعوای دیانت)

بخش هفتم:

-۶۰- دورهء بر تانوی(تجزیه و جدایی از افغانستان)

بخش هشتم:

-۶۱- سیاست اداری بر تانیه

بخش نهم:

-۶۲- شبی که تجزیه صورت گرفت

بخش دهم:

-۶۳- تجزیهء هندوستان

بخش یازدهم:

۶۴- حق خود ارادیت

بخش دوازدهم:

۶۵- استنتاج

دو ضمیمهء تاریخی و جالب:

۶۶- اعلان تقسیم

۶۷- جلسهء کمیتهء کاری (کمیتهء ورکینگ)

۶۸- سازش کانگرس و مونت بیتن

۶۹- بی وفایی کانگرس

۷۰- گفت و گوی خان عبدالولی خان با روان فرهادی

۷۱- بیلوگرافی انگلیسی

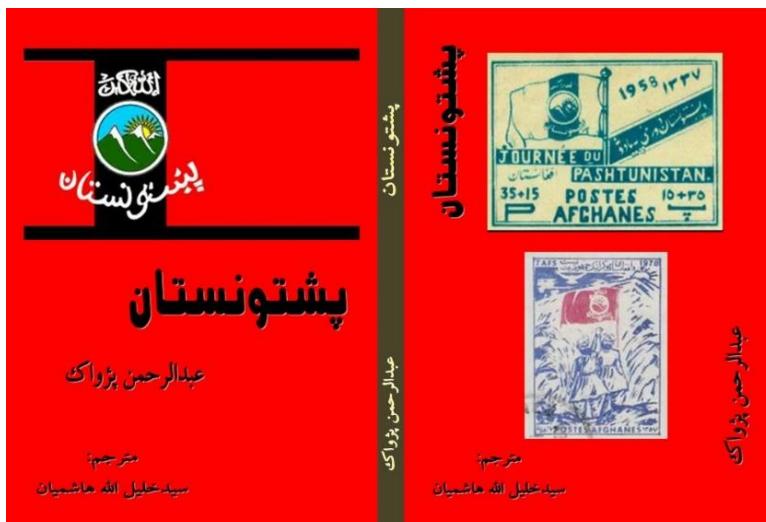
۷۲- صحبتی با هموطنان افغان و برادران پختون

۷۳- پیشنهادات من به حکومت افغانستان و...

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «پشتونستان» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12539>



تذکر الانقلاب

فراز و فرود تاریخی، همیشه با تحول و تغییر غیر عادی، توام بوده اند. در افغانستان، فرود حکومت مشهور به سقوی، نه فقط از حیث زشتی های آن معروف است، بل با ماهیت یک حکومت قومی - اقلیتی که با ذهنیت های روستایی عمل می کرد، در فقر فرهنگی مشهود، زود باعث آزرده گی ملانمايانی می شود که برای قداست آن، توجیه دینی می بافتند.

در واقع ارتجاع سقوی اول، ریشه های اکثر تحجر دینی و سیاسی بیش از نیم قرن اخیر ما شمرده می شود که بالاخره پس از سقوی دوم، بار دیگر مردم را یقین داد طرح های هژمونی از پایین به بالا، در جامعه ای که در محیط روستایی اقلیت ها، فاقد تمام ادعای تاریخی - فرهنگی بودن است، اگر چند دهه مشی غلط تاریخ پردازی نبود، حتی ذهنیت خراسانی نیز مجهول ترین پدیده ای است که فقط در همین مدت از باب کتب صادره و اغراض افغان ستیزان، وارد حیاط اجتماعی ما کرده اند.

دست و پا زدن مردم در هرج و مرج کنونی که با ارجحیت چهره های منفور تاریخی، ستیز سیاسی را در میدان رویارویی با گل آرایش خوب و خراب، قرار داده است، مدعیان را بدون هراس از این که از چه استفاده می کنند، وارد می کند. یاوه بافی ها از نوع شاهنامه ها در رسای تاریخ اول سقوی و بازیگران سقوی دوم، به شدتی رسیده اند که ماهیت تنقید افغان ستیز را کاملاً زیر سوال می برنند.

در واقع در دو برآمد ننگین غیر پشتوئی در افغانستان، هیچ چیز مهمی که بتواند بهتر از گذشته‌ی آن ها عنوان شود، رونما نشده است. حتی در ۱۸ سال اخیر، با وجود حضور غیر متعادل اقلیت ها در سیستم دولتی، آن چه بیشتر به چشم زده می شود، چند دسته دختر و پسر

رقاصه، مقلد و مایل به خارجی - فقط برای لاقیدی - اند که با زیر سوال بردن ارزش ها، کار مدنی را از مسیر آن خارج و به وسیله‌ی نفرت و تکدر اجتماعی، مبدل ساخته اند.

آرایش ضد مدنی که گاه به سرحد جنون خشونت می‌رسد، آن کارگران به اصطلاح فرهنگی و رسانه‌ی را نشانه رفته است که اگر ادعا دارند، با اغماس یک قرن تحولات معاصر، خود را مبدأ می‌دانند و اگر اشتباه می‌کنند، سعی کرده اند تقصیر را به گردن توده‌هایی بیاندازند که به اصطلاح سنت زده و درگیر دین اند.

در تنقید باور‌های رایج، از نبود تعریف‌های خوب و بد، زیاد گفته ایم. به این مصدق، آن چه در ۱۸ سال اخیر، دست آورد های به اصطلاح غیر افغانی نیز گفته می‌شوند، با نمای صد در صد مرغ مقلد، گاه به اندازه ای مشتمئن‌کننده می‌شوند که حتی جسارت یک دختر یا خلاقیت او، یک عمل زشت پنداشته شده است. بنا بر این، آن چه در بعد سیاسی می‌ماند، ظهور دوباره‌ی طلبات غیر معقول است که با تقسیم قدرت، دامن زدن به مسایل منطقه‌ی به مظنو تضعیف اکثربت و استعانت از خارجی و تحریف فرهنگ و دین که مهم ترین مقوله‌ی آن، توجیه‌ی حضور خارجی، بی قید و شرط بود (هرچه خواستند بکنند تا اکثربت تضعیف شود) ما را در مقطعه‌ای دیگری قرار می‌دهد که اگر به گذشته (یافت ریشه‌ها) برنگردیم، درگیری دائم ما با جهالت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، فرصلت های بی شمار آینده را می‌گیرد. به خصوص پس از هشت ثور، نیاز به مشروعيت تاریخی، بار دیگر چهره‌ها و بازیگرانی را اجباراً وارد حیاط احترام مردم کرد که در ارتیاع اول سقوی، با هرچه خوب، مدنی و انسانی بود، دشمنی کردند. نیاز ها به پشتونه‌ی قومی در خلای تاریخی که یک اقلیت قومی را هزار سال قبل و بعد عذاب می‌دادند، آنان را همیشه واداشته اند در عرصه‌ی کار فرهنگی، ضمن استفاده از میراث شعوبی (تواریخ فارسی -

خراسانی) که از توهمندی یابند و با اغراض به شاهنامه‌ها می‌رسند، در فرصت‌های سیاسی، به خصوص در ایران متوجه کنند بدون ساخت گذشته‌ی خوب، ولو دروغین، پایش سیاسی ندارند.

در افغانستان با استعانت از جعلیات ایرانی، جریان خراسانی-فارسی را تقویت کردند و پس از تجاوز شوروی، تنظیم‌های به اصطلاح جهادی که بقایای آن‌ها در ۱۸ سال اخیر، خلاف ادعای جهادی، در رکاب نیرو‌های خارجی مزدوری می‌کنند و به نام کار فرهنگی، در حد سیکولار‌های سقوی نیز شناخته می‌شوند، توجه داشته‌اند که اگر عقبه‌ی شان ارج گذاشته نشود، برآمد سیاسی چهل سال اخیر با تعاملات شوروی، ایرانی، پاکستانی و اکنون امریکایی، آنان را روسیاه تراز قبل می‌سازد. بنا بر این، در حالی که افغانستان و تاریخ سازان افغان با میراث دولتداری و تمام مجموعه عمرانی آن، نکوهش می‌شوند، جای تقدس به نام امثال کلکانی‌ها مختص می‌شود.

بارها متذکر شده‌ام اگر ارجحیت دروغین کنونی حامیان ارتجاع و تاریخ آنان زیر سوال برود، می‌توان گفت برآمد سیاسی چهل سال اخیر اقلیت‌های قومی در بستر خیانت، ویرانی و نوکری برای بیگانه، پرونده‌های فوق خیانت ملی‌اند.

ارتجاع سقوی به مثابه‌ی پشتونهای تاریخی افراد و گروه‌هایی شناخته می‌شود که با تنقید آن، نمی‌توانند ادعای ضد افغانی را راست و ریز کنند.

آوردن اجباری یک تاریخ سیاه در ارگ، بدون شک به آن نگرانی‌های موتلفان تکنوکرات پشتون وابسته است که می‌دانند اگر عقبه نداشته باشند، کاهش پرستیز شان در بازی‌ها و فشار مضاعف طالبان که قرار است به نتیجه‌ی ضد باند شر و فساد برسند، آنان را خورددتر می‌سازد.

با وجود تبلیغات و فرهنگ سازی هایی که متسافانه هنوز از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده می کنند، فقدان ارزش های تاریخی با وفور مستندات و این که خود نیز شاهد میراث تاریخی ارتجاع اول در ارتجاع دوم بوده ایم، احساس آزار دهنده است که حامیان ارتجاع اول را می فشارد. به این دلیل، همواره سعی کرده اند با هیاهوی قومی، مانع شوند طهارت تاریخی به طهارت سیاسی نیز مبدل شود.

حرکات معارضانه‌ی ضد ملی که به منظور اغراض سیاسی صورت می گیرند و تقریباً کمتر کسی از افغان‌های مليگرا وجود دارند که از گزند دهن گنده گی‌های فارسی - خراسانی برکنار مانده باشند، به تحریک ضد ارتجاعی به حدی کمک کرده اند که دیگر محال است به اصطلاح توجیه دینی سقوی اول، دائم بماند. در این میان، نه فقط روشنگری‌های تاریخی پشتون‌ها، بل خاطرات و آثاری که نمایانگر نفرت سایر اقوام از آن تجربه‌ی ننگین اند، مایه‌هایی می‌شوند تا در کار تاریخ نویسی در واقع تطهیر سلامت فکری، مردم را کمک کنیم.

کتاب «تذکر الانقلاب»، آخرین و مهم ترین اثر یک نویسنده‌ی غیر پشتون است. مرحوم ملا فیض محمد کاتب هزاره، به شرح تاریخی می‌پردازد که مسافه‌ی آن از ما، هرچند بسیار دور نیست، اما با مزیت قلمی که می‌دانیم یک مورخ می‌نویسد، در کنار آثار مهمی می‌ماند که فجاجع سقوی اول را قید کرده اند.

نگرش یک فرد دیگر دخیل یا درگیر در یک تاریخ سیاه در میان حامیان و مخالفان ارتجاع، از یک منظر دیگر نیز تفاوت می‌کند که شاید همین مسئله سال‌ها باعث شده بود کتابی از چشم بیافتد که هرچند تحت تاثیر ذهنیت‌های قومی، مذهبی و نارضایتی شخصی قرار دارد، اما آن چه می‌پردازد، آن قدر واضح است که نمی‌تواند نفرت خویش در برابر مردمی را پنهان کند که بقایای آنان می‌خواهد با

تحریف تاریخ، آن گذشته‌ی سیاه را به ارزش مورد استعمال، تبدیل کنند.

تذکر انقلاب، از این جهت نیز مهم است که گویا همسویی‌های زبانی، دینی و آن چه امروزه از رهگذر فارسی زبان عنوان می‌شوند، هرگز نتوانسته اند روی علایقی تاثیر بگذارند که فقط در محدوده‌ی تنگ یک اقلیت قومی، مفاد می‌شوند.

گزارش‌های کاتب هزاره از ارتجاج اول، آن قدر خوب، واقع بینانه، ریز و دقیق اند که وقتی وارد تحلیل آن‌ها می‌شویم، تبحر او در مذاهب اسلامی شیعه و سنی و توجه او بر گذشته‌هایی که میراث تاریخی دولتمردانی و عمرانی بودند، تنقید نشر دری عصر او را به مجموعه‌ای از واقعیت‌هایی مبدل می‌سازند که در هر سطر آن، توبیخ حقوقی، قضایی، اسلامی و افغانی، روش‌ها و سلوک سقاویان را محک می‌زند.

کتابی به صراحة تذکر انقلاب نمی‌شناسیم که از شدت تاثیر با آن چه بر مردم بلای بد شد، از عرف سنتی نگارش، اجتناب نکند. کاتب با حاشیه‌ها و تعریف زشتی‌ها نیز از شرح معایب و پلشتی‌هایی برکنار نمی‌ماند که اگر نویسنده، بچه‌ی سقا را «سگ سقو» خطاب می‌کند، می‌داند که آن درامه‌ی فجیع، باعث چه زیان‌های مالی، جانی، عقب مانده‌گی و بدینختی‌های مردم شده است.

کاتب با شرح ماجراهای سقوی اول، انتباهاز زیادی می‌گذارد. تنقید یک حکومت به اصطلاح اسلامی که متاسفانه از حواشی جامعه با مردمان بی‌نهایت دچار فقر فرهنگی و برداشت‌های نازل دینی بر محور های شهری و ولایات تحمیل شد، اگر در همان زمینه تحلیل شود، این حقیقت واضح را جلو ما قرار می‌دهد که تهدید توحش افراط‌گرایی، هنوز حربه‌ی موثری است که از اطراف بر شهرها تحمیل می‌شود. برخلاف بدینختی‌هایی که سعی می‌شود با استخراج از حواشی جامعه‌ی

کاتب، نشار کُل افغانستان کتند، سقوی اول، سوق فرهنگ عقب مانده‌ی دهاتی بر گُل اجتماع مردم بود.

و سید حسین در زیر گنبد نقاره خانه ارگ، تبعه‌ء جهلهء خود را منع تفنگ زدن کرده، چون دست باز نکشیدند، با تفنگی که در دست داشت، سینه‌ء یکی را هدف گلوله نموده، قالبش را ز روح تهی ساخت. و دیگران از مشاهده‌ء چنین حرکت پُر جهالت سراپا ضلالت او که بلا تأمل اقدام در قتل صدها نفر و این یک تن کرد، دست از گشاد دادن تفنگ کشیدند. و داخل ارگ شده، ملازمان نظام و رساله‌ء شاهی و قلعه بیگی و غیره محصورین را به خلاف عهدی که در میان نهاده به قرآن نگار داده بودند، به بدترین حالتی زده و کوفته و عریان کرده و بعضی را کشته از ارگ بیرون کشیدند. و چهار تن از رساله‌ء شاهی را به سر چوک که از بازار با دل افگار و بدن خسته و زار عبور می‌کردند به ضرب گلوله تفنگ از پا درآورده، همچنین از نفری قومی وردگ و وزیری و منگلی و هزاره را در هر موضع و محلی از درون و بیرون شهر خلع سلاح و بر همه کرده، به قتل رسانیدند؛ حتی از خانه‌ها که پناه جسته بودند، برآورده، انواع بدناموسی و غارت و سرفت از قوه به فعل آورده، با وجود اظهار دینداری، آن قدر بدرفتاری کردند که آین اسلام را مطعون بیگانگان ساخته، به بدنامی کشیدند. حتی نگارنده‌این فجایع که از اهل اسلام است، بر ادعای دینداری و اظهار مسلمانی ایشان هزاران لعن و نفرین گفته، از خداوند، جای همه را در اسفل السافلین خواسته و می‌خواهد.» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن-آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ۷۰)

در جا های مختلف کتاب تذکر الانقلاب، کمتر کسی از اقوام مطرح نیز از نیش طعن و لعن کاتب به دور مانده اند. متأسفانه این حاشیه پردازی، باعث شده، شماری جز را در جای کُل قرار داده و نتیجه بگیرند مردمی که در یک زمینه‌ی تاریخی وارد واحد سیاسی شدند و

سخن در سخن / ۲۸۷

تا ظهور طاعون سقوی، دست آورد های متعدد عمرانی و فرهنگی داشتند، به گونه ای تحریف شوند که در قلم کاتب نیز بی غرض، تعریف نمی شوند.

به هر حال با اقتباساتی از کتاب کاتب، متوجه می شویم که اثر کم نظر تذکر الانقلاب، با وجود حرف ها و حدیث هایی که در شیعه گری، قوم گرایی و گرایش به محور های بیرونی در آن یافت می شود(«ازیرا امیر موصوف، از مصاحب و موانت و دوام مجالست با محمود ییک طرزی و محمود سامی حله معروف به آفتی و غیره افسران قشون و معملین ترک عثمانی، رهگرای خلاف شعائر اسلامی شده...») (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ۴۶) در کرسی قضاوت یک فرد دیگر جامعه‌ی متنوع قومی افغانستان نیز نشسته است که نه پشتون و نه تاجک، بل گونه ای از یک نسخه‌ی قومی دیگری ارائه می کند که به دلیل عدم علايق تباری با آن دو، حقایقی را شرح می دهد که در تاریخ نویسی های مخالف و موافق ارجاع، تا جایی بی طرف است.

در تمام کتاب تذکر الانقلاب، جملاتی نیز یافت می شوند که شاید برای یک خواننده‌ی پشتون، تاجک یا غیره... خوش آیند نباشد. گاه جز در جای کُل، همه را می سوزاند و قلم نویسنده با آوردن عباراتی، از رعایت موازین اخلاقی، عدول می کند.

«... وارد قلعه مرادیگ واقع دامن شمال سلسله کوه کتل [کوتل]】 خرس خانه که امیر حبیب الله خان مقتول مرحوم، نام آن را به خیرخانه تبدیل داده است، شدند. و نام دوم آن بی مناسب و اول مناسب است، زیرا که آن جا گاهی از دزد و قاطع طریق که به منزله خرس اند، خالی نیست.» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ۵۷)

کاتب، همانند بسیاری که از پیرامون خود عدول کرده اند، گاهی آن قدر کوچک می شود که مثال سلوک رشت یک گروه را در پای همه می نویسد. این رویکرد غلط، برخلاف بافته های مکتبی که با شمارش چند ایسم، سعی به توجیه و کتمان می کنند، شاید ناشی از نوع نگرش خصمانه به سایر اقوام نیز باشد. او در تبارز اجتماعی، خودش و قومش را در حاشیه می دید. به این لحاظ در حد مورخی که از همه نفرت دارد نیز قضاوت می کند. افزون بر این، این حقیقت بر جاست که کاتب هرگز قادر به تحلیل منطقه یی و جهانی تاریخ افغانستان نبود و در هیچ کجای آثارش، چنین موردی یافت نمی شود.

کاتب در کتاب تذکر الانقلاب، نه فقط مورخ، بل منتقد است. به این دلیل، کشف روحیات، علایق و گرایش هایی او که با احتیاط در وصف شیعه گری یا قومی می آیند و ابهامی که سعی می شود کتمان شوند چرا همواره مایل به سفر به ایران بوده، مهم است. تنقید آثار او که گاه ناقل تبلیغات انگلیسی شناخته می شوند (مثلاً تحریف رویداد مخالفت ملای لنگ که گویا به اثر ضعف دستگاه قضایی حکومت امانی، رونما شده، نه برنامه ریزی انگلیس ها) صفحات ۵۰ و ۵۱ متن چاپی تذکر الانقلاب) در کنار معايب دیگری قرار می گیرد که او به عنوان آخرین نویسنده ی آن دوره ی تاریخ نویسی که از الهیات و روایت متأثر است و در زایش فرهنگی جدید با تبحر ملایی که گاه خوانش نشرش با آن همه واژه گان عربی، دری و فرنگی، دریافت معنی را مشکل می کند، از چند منزل دیگر خیال هم می گذرد که در عادت فرهنگی ما معمول شده اگر از ایل و تبار ما باشد، جایز الخطأ نیست.

«مشکل اعلام و اشارات تاریخی و اصطلاحات اداری و درباری غیر مانوس که دیگر امروزه رایج نیست و برای اغلب خوانندگان امروزی معنا و مدلول آن ها روشن نمی باشد و بنا بر این بدون توضیح لازم، خواننده ممکن است از آن سودی نبرد. آثار کاتب، آکنده از انبوهی

سخن در سخن / ۲۸۹

واژگانی اند که خوانندگان امروزی را به دشواری می‌اندازن و سرشار از انواع ایما و اشارت‌های تاریخی می‌باشند که بدون توضیح، خواننده را سر در گم می‌کنند. موارد مذکور و دیگر مواردی که لزومی نیست در این جا بر شماریم، نشر آثار کاتب را نسبت به آن چه که در ابتدا به نظر می‌رسد، دشوارتر می‌سازد.» (تذکر الانقلاب، مقدمه‌ی مصحح، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن-آلمان، ۲۰۱۳، صفحه‌ی ۳۹)

همه به یک سو، آن چه در آثار مرحوم کاتب به جا مانده اند، نقش شاهد عینی با تجربه‌ای است که با کسب مهارت تاریخ نویسی در دربار ها کاتب می‌شود و به پیروی از آن، جلو خلابی را می‌گیرد که اگر صراحة قلم او نمی‌بود، افتضاح تاریخ سقوی، چنانی که در تذکر الانقلاب آورده است، از قلم ارزشگرایانی می‌ماند که گاه با تعهد اخلاقی بیش از حد، نخواسته اند تاریخی را مستند بسازند که کاتب با بی‌پرواپی، مستند ساخته است.

«... دروازه قلعه چند اول نیز به اجبار و اکراه چند تن از خوانین کوهستانی که به شدت درخواست نمودند، به روی کوهستانیان بازگشت. و منادی از همان غروب روز اول ابتدا به ندای باز بودن دکاکین و هدف گلوله تفنگ شدن کسی که دست به مال و متاع دکانی بیازد نموده، پیش و پس ندا در داده، از عقب، دزدان کوهستان هرچه از دست اندازی و سرخود به خانه‌ها درآمدند و غارت کردن از دست ایشان آمد، دریغ نکردند، بل که تا اواخر رمضان، این فعل خود را ادامه نهاده برعلاوه از بُردن زنان و دختران و پسران مرحق[نویاوه، کودک و نزدیک به بلوغ] در شب و خفتن و با ایشان و به اجبار رقصانیدن، هیچ کمی و کوتاهی نکردند.» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن-آلمان، ۲۰۱۳، صفحه‌ی ۶۵)

ارزش اساسی تاریخ تذکر الانقلاب برای ما که با جریان فاسد حامیان ارتیاع، مواجه استیم، این است که نوعی همنوایی واضح سایر اقوام با

دیدگاه ما در تنقید یک حرکت زشت تاریخی، به بهترین صورت مشاهده می شود.

مرحوم علامه فیض محمد کاتب هزاره در جایی که از رنج های مردم می گوید، به گونه ای نماینده ای ده ها قوم دیگر نیز است که قربانی شده بودند، اما کاتب خودشان را نداشتند.

چنان چه گفت، شاید تحت تاثیر عصیت هایی، خوانش بعضی ماقع تذکر الانقلاب برای همتباران خوش نباشد، زیرا به تهمت های عجیب و غریب می مانند، اما تعریف، تحلیل، تشریح کلیات و جزییات یک حکومت نجس و زشت که شامل کل حالات بازیگران آن می شوند، می توانند به بخشش های ما به لغزش های او بیافزایند.

«اظهار دین داری و کردار بی دینی اهالی شمالی:

... پس از آن تبعهء پسر سقاء و حمید الله برادر و سید حسین وزیر جنگ و پردل سپهسالار او وغیره دزدان که هر کدام نام منصب بزرگی را بر خود نهاده بودند، به مفاسقت و غارت اقدام کرده به بهانه این که آواز تفنگ از این خانه شنیده شده یا تفنگ در آن است، دسته دسته و جوچ جوچ شده از دست بدناموسی به زنان و دوشیزگان و پسران و تاراج مال و منال یازیدن و پسران و زنان و دختران را در اطاق های خلوت برای مخالفت کشیدن و هر ده و بیست نفر یکی و دو نفر زن و پسر و دختر را در منزل و اطاق بیتوتهء خویش بُردن دریغ نکرده، تا امروز که یک شب به بیست و هشتم رمضان مطابق یازدهم مارچ سنّه هجری ۱۳۴۷ و سنّه میلادی ۱۹۲۹ هست، این فعل و عمل جاری، اما قدری کم تر از شب ها و روزی های اول است.

و آن گاه که پسر سقاء از ایالت حرکت کرده، داخل ارگ پادشاهی شد، شب با پدر خود که عمر در مغارات و جبال و بیابان به سر برده و با سر و پای بر هنه و گرسنه، خائنانه امراض حیات کرده بودند، خویش را در عمارت شاهی دیده، مبهوت و متغير شدند. و اظهار شکر خدا

نموده از تناول پلاو، محض هضم نفس، سربازه زده در ظرف چینی سفید که برای بول و غایط در مبرز خاص... بود و مبرز را خانه‌ء شام خوری تصور نموده بودند، نان با سوربا طرید کرده و در هر لقمه شکری گفته تا که سیر شدند. و از این روز به بعد رانکث عهد پیش گرفته، سرای و جای و مال و متاع و ذخیره و اندوخته آن بیست تن را که عنایت الله خان در عهده‌نامه نام بُرده و امان جان و متاع و ضیاع و ناموس داده شده بودند، پی هم ضبط و خود ایشان را به جز دو سه نفر با دیگر وزرا و مامورین بزرگ حبس و در ارگ توقيف فرموده، از هر کدام مبالغی بر علاوهء آن چه در قید ضبط آورد، بیم قتل داده بگرفت. و خزینهء عین المال و اغلب بیت المال را با قورخانه، چند روز و شب در کوه‌های من به ذریعهء موتو حمل و نقل داده...» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن-آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ۷۲)

متاسفانه دمای احساسات مذهبی قوم ما که زمینه‌ی تسلط یک گروه‌ک بی فرهنگ را میسر ساخت و نبود تفکر ارجحیت تباری که نباید برای اغراض شخصی با مسایل کلان قومی و کشوری، برخورد زشت کرد، تذکر الانقلاب را به فرهنگ معرفی سلوک و ناهنجاری هایی نیز مبدل ساخته که بخشی از بدنه‌ی ما هنوز برضد ما قابل استفاده اند.

«این خادم دین محمدی صلعم، از شما خرسند و رضامند می باشم. لهذا به فرمان هدأ، رضامندی خود را به شما ابلاغ نموده می خواهم که آتیا هم خدمات برگزیدهء برای دین میین نموده، رضامندی حضرت باری تعالی و رسول مقبول و این خادم دین را برای خود استحصلال نمایید. شمایان به اتفاق قومی خود بالای مردم هزاره می روید که از اطاعت پادشاه اسلام گردن کشی نموده اند. هر قریه و ده شان را که تصرف کردید از خود شما اقوام است که ملک و مال شان را به شما به طور بخشش از حضور عطاء شده تا اجر دارین نصیب تان گردد.» (تذکر

الانقلاب، مقدمه‌ی مصحح، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه‌ی ۳۱)

همسویی با برداشت‌های دینی و گاه چربی آن‌ها جلو بصیرت سیاسی را گرفته‌اند. در کتاب تذکر الانقلاب، نمونه‌های زیادی وجود دارند که مخالفان پشتون شاه امان الله، بی تامل سیاسی این که باید با بدیل پشتونی او موفق باشند، گاه به نام برادر اخوانی، به اندازه‌ای در دام جهال سقوی گیر می‌مانند که تورق حوادث ناگوار آن، باعث نفرت می‌شود.

«ولیکن در حین انتظار، ملک قیس نام خوگیانی، نقص عهد و نکث میثاقی که با علی احمد خان در میان نهاده به ایمان موکده موشق داشته بود نموده، عتاب علی احمد خان بر خوگیانی و به چوب بستن او را بهانه قرار داده، با سه- چهار تن از جانبداران خود نزد حبیب الله، سالار دزدان، پسر امیر الله سقاء در کابل آمده از عطای هفده هزار روپیه نقد و منصب نایب سالاری بر عهده گرفت که علی احمد خان را دستگیر و غل به گردن و پا به زنجیر کرده در کابل آورد.» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه‌ی ۸۰)

ماهیت افغانی سیاست، با دین، تینیده شده است. به این دلیل، هرگز سعی نشده با برشمودن آن در میان دیگران، این ذهنیت حاصل شود که در سنتیز سیاسی باید تفکیک شود. مخالفان پشتون شاه امان الله، می‌توانستند با حمایت یک جانشین پشتون، جلو افت تاریخ را بگیرند، اما تضییغ این رویه در برابر افراط دینی، آنان را به حمایت دزدان به ظاهر مسلمانی می‌کشاند که جلو چشم شان، مردم و مملکت را به قوه‌بردنده. این مرض بد، جهاد ضد شوروی را نیز آلوده ساخت و باعث سقوی دوم شد. البته منظور، طرد دینی نیست، بل خوانش سیاسی غلط دین است که با مهارت‌های آن، حدود و ثغور سیاسی را نفی می‌کنند.

سخن در سخن / ۲۹۳

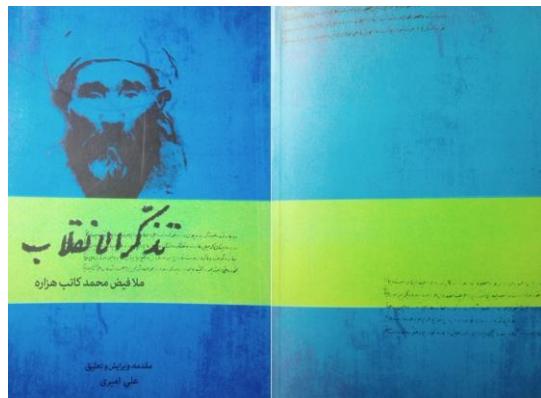
با نفی تواریخ قبل از هفت ثور و برشمردن تمام بزرگان ما در حد شاه امان الله که با جهالت دینی، مواجه شده بود، در برابر اکثریت، حکومتی شکل گرفت(مسعود- ربانی) که به نام دین نیز گذشته‌ی ما را نفی می‌کرد.

یادآوری:

از طریق لینک‌های زیر، کتاب «تذکر الانقلاب» را رایگان دانلود کنید! البته کثرت استفاده از نسخه‌های مجازی، ما را قادر به ارائه‌ی سافت این کتاب، کرده است. بر اساس تعهد به قانون کاپی رایت، مایل به استفاده از سافت این کتاب نبودیم، اما چون به کثرت استفاده شده، در این جا نیز در اختیار همه، قرار داده می‌شود.

<https://www.ketabton.com/book/12822>

متاسفانه یا خوشبختانه، ضعف‌های اقتصادی، زمینه‌ی کار فرهنگی را متفاوت ساخته‌اند. روزی بر جوانی اعتراض کردم که سافت غیر قانونی کتاب‌های چاپ شده را می‌گرفت، اما او در پاسخنم گفت: یک هزار افغانی بدء! گفتم چرا: جواب داد: چون من پول زیادی ندارم تا کتب مورد نیازم را بخرم، اما با خرید یک بسته‌ی اینترنتی، افزون بر دانلود ده ها جلد کتاب رایگان، ارتباطات خویش را نیز سامان می‌دهم و این برای اشخاصی مثل من که کم نیستند، اقتصادی و حلal مشکل است.



مصطفی عمرزی

تصاویر دیدنی از بالاحصار تاریخی

بالاحصار کابل، سمبل قدرت و حاکمیت افغانان در طول دو قرن بود. اعلیٰ حضرت تیمورشah ابدالی، با انتقال مرکز قدرت از کندههار تاریخی، فصل دیگری در تاریخ شهر کابل می گشاید. بالاحصار تاریخی در این مرحله، مرکز اداره‌ی سرزمین های وسیع امپراتوری افغان از کشمیر تا نیشابور، از خاک های فراسوی آمو تا قلب دهلي می شود؛ اما وارد شدن افغانستان به قرن نوزده و رشد پدیده‌ی عجیب استعمار اروپایی در هند، لهیب این آتش سوزان را به قلب افغانستان تاریخی نیز می کشاند.

عمارت تاریخی بالاحصار، روایت های زیاد دارد. این تعمیر در احاطه ای که با دیوار های معروف و گلین کابل روی کوه های اطراف پایخت کشیده شده اند، محل تجمع بسیار قدیمی به شمار می رود. کشف آثار بودایی که آخرین نمونه‌ی آن در تپه‌ی نارنج در منطقه‌ی شهرهای صالحین(ساحه‌ی بالاحصار کابل) بود، نشان می دهد بنای این حصار بزرگ، چه قدر قدیمی است.

و اما بالاحصار کنونی، پس از دوره‌ی مغول که مرکز اداره‌ی محلی بود، به جایگاه تصمیم گیرنده در حاکمیت افغانان، مبدل می شود. تا پایان جنگ دوم افغان و انگلیس که متباوزان استعمارگر، به خاطر رفع عقده‌ی حقارت، بالاحصار کابل را آتش می زند، این مجموعه، محل زیست شاهان و امیران افغان بود.

۵۷ سال پس از تخریب بالاحصار در جریان جنگ دوم افغان و انگلیس، اعلیٰ حضرت شهید نادرخان، امر به ترمیم این حصار تاریخی می دهد، اما خرابی های گسترده، مانع می شوند تا این محل تاریخی، حیثیت دوباره‌ی خویش را باز دریابد.

تاسیس مکتب حربی در حواشی این حصار، از مهمترین اقدامات نوسازی و به گونه ای بازسازی در ساحه‌ی بالاحصار کابل است. متاسفانه کودتای منحوس ۷ ثور، تراژیدی ۸ ثور و بالاخره طول بحران چهل ساله، نه فقط چیزی بر کشف، احیا و نگه داری آثار تاریخی نمی‌افزایند، بل باعث خسارات جبران ناپذیر می‌شوند.

در زمان حاکمیت نحس ملا برهان الدین ربانی، تا زمانی که نفرات حکومت مسعود-ربانی، بالاحصار کابل را از چنگ افراد جنبش درمی‌آورند، درگیری طرف‌هایی که یکی در ساحه‌ی تپه‌ی مرنجان، دیگری در بالاحصار و بقیه در همه‌جا مصروف بودند، ساحه‌ی بالاحصار کابل را به خط اول جنگ نیز مبدل می‌سازند.

متاسفانه در تجربه‌ی نو حکومتداری (پس از طالبان) مدیریت‌های ضعیف و وجود افراد کثیر بی‌فرهنگ در حکومت، اگر باعث ضیاع فرصت‌ها و زیان‌های مالی و فساد گسترده‌ی شوند، در سوی دیگر، آثار تاریخی که می‌توانستند از سهم میلیارد‌ها دالر کمک، حداقل محافظت شوند، رو به ویرانی بیشتر می‌نهند.

بالاحصار تاریخی کابل، با وجود اهمیت، هنوز هم محل یک قطعه‌ی نظامی است. بایسته بود با ملکی سازی این تعمیر تاریخی (موزیم یا نمایشگاه) ابتکار به خرج می‌دادند تا در کنار درآمد مالی، بازدید مردم از این مکان، ارزش فرهنگ‌سازی‌های حفظ و احیا را بیشتر می‌ساخت.

در عرصه‌ی نگارش تاریخ، کتاب‌ها و نوشته‌های زیادی وجود دارند که شرح حال بالاحصار تاریخی کابل را نیز احتوا می‌کنند، اما اکثر این نشریات، بسیار روایتی و بدون کمترین سعی برای ارائه‌ی صورت تصویری آن‌ها می‌باشد. همین حالا مراجعه به آثار منتشره‌ی اکادمی علوم افغانستان یا سایر منابع محققان افغان، خلاصه‌ی بزرگ عدم استناد تصویری را نشان می‌دهند. باور تان نمی‌شود که جست و جو در منابع

دولتی، آن قدر کهنه است که مثلاً اگر در مورد تصاویر مزارات شهر کابل، سند بخواهید، ناگزیر باید کتاب «مزارات شهر کابل» مرحوم ابراهیم خلیل را ورق بزنید. ساحه‌ی کار فرهنگی، آن قدر خاک خورده و متکرر است که کمتر کسی به خودش زحمت می‌دهد به جای انحصار قلمپردازی، با سهولت هایی که امروزه وجود دارند، بروند و حال زار فرهنگ را تصویری کنند؛ هر چند شاید تصاویر تاریخی، همان‌هایی که میراث قبل از بحران اند، در نشان دادن آثاری که زیان ندیده بودند، موثر باشند، اما تصاویر نو، بهترین راویان زیان‌های وارده اند.

در جریان یافت منابع تصویری، کتاب جالبی به نام «بالاحصار کابل»، تالیف برید جنرال وود برن با ترجمه‌ی دری افغانی را یافتم که با آن چه از روایت و نمای بالاحصار کابل می‌دانستم، بسیار متفاوت بود. در این کتاب که گزارش یک تیم تحقیقاتی انژنیری است، ساختمان بالاحصار کابل با شروحه مهندسی و علمی، ساخت و ساز و ماجرا‌های تخریب، تبیین می‌شود.

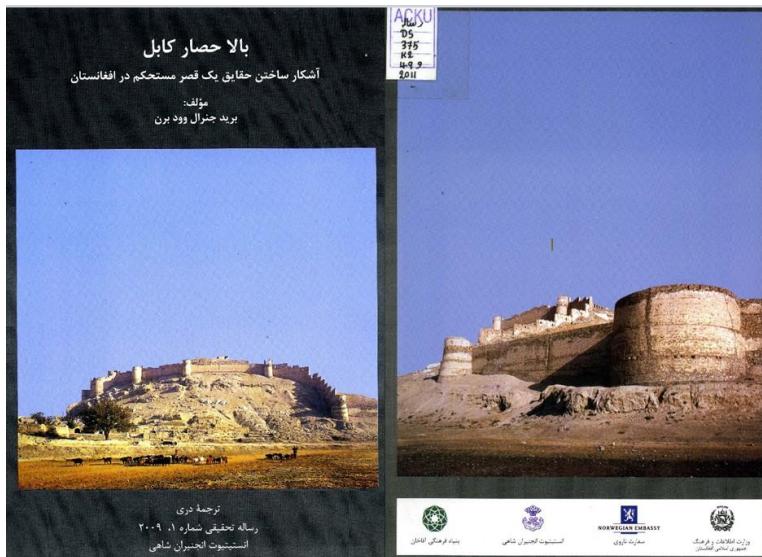
جالب ترین بخش‌های کتاب «بالاحصار کابل»، تصاویر گرفته شده از سوی از نظامیان، مهندسان و محققین بریتانی اند. این تصاویر، بالاحصار کابل را در زمان اشغال انگلیس‌ها در کابل نشان می‌دهند. من، تصاویری که از پدیده‌ی صنعتی عکس باشند، کمتر دیده ام که داخل و اطراف بالاحصار کابل را در زمان حضور انگلیس‌ها، نشان دهنند.

خلاصه تیم معیتی نظامیان بریتانیا در زمان حضور انگلیس‌ها در جریان جنگ دوم و افغان و انگلیس، گزارش تصویری جالبی تهیه می‌کنند که محتوای کتاب «بالاحصار کابل» است. در شروعی که در پایین عکس‌های این کتاب آورده اند، دقت عکاسانی را نشان می‌دهند که برای یافت حقایق ساخت و تاریخ این حصار، تلاش می‌کردند. چند

سخن در سخن / ۲۹۷

تصویر دیگر که با شکر «لانگ شات» اخذ شده اند، اطراف بالا حصار کابل را آشکار می سازند. جالب است که ساحه‌ی زیست مردم در اطراف بالا حصار، به خصوص مشرف به منظر آرامگاه نیمه تمام اعلیٰ حضرت تیمورشاہ ابدالی در آن زمان، بزرگی منطقه‌ی زنده‌گی کابلیان را نشان می دهد.
یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «بالا حصار کابل» را رایگان دانلود کنید!
http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=102carthm.pdf



خاطرات استاد خلیلی

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی را از آخرین شاعران بزرگ افغان شمرده اند که با قوت و ظرافت ادبیات مقدمان زبان دری، می سرود و می نوشت؛ اما این نام، شهرت سیاسی بسیار مشهور نیز دارد.

استاد خلیلی، فرزند مستوفی الممالک یا وزیر مالیه‌ی مرحوم امیر حبیب الله خان است. پدر وی، با وجود قدرت و واجahت، در شمار کسانی شناخته می شود که اثرات ذات او را در چهره‌ی سیاسی استاد خلیلی به خوبی می توان دریافت.

مستوفی الممالک، کسیست که لیستی از نام‌های اعضای جنبش مشروطیت را تهیه می کند و مرحوم امیر حبیب الله خان با بزرگواری شاهانه «همه را نمی خواند؛ زیرا می پنداشت «عالی برباد می رود!» در سلطنت شاه امان الله، مستوفی الممالک، از کسانی بود که با خشونت اعدام می شوند.

در سال ۲۰۱۰ میلادی، کتابی به نام «یادداشت‌های استاد خلیل الله خلیلی(رح)» در ویرجینی امریکا منتشر می شود که برخلاف انتظار، شامل دست نوشته‌های استاد نبود. بل کتابی است حاوی صحبت‌های ثبت شده‌ی مرحوم خلیلی که به اهتمام ماری خلیلی(دخترش) و افضل ناصری(دامادش) و بازنگری محمد قوی قوشان، از ناگفته‌هایی می آورد که به گونه‌ای در شناخت چندگانه گی شخصیت استاد خلیلی، به ویژه بعد سیاسی، بسیار مهم است. این کتاب، بارهای نقد شده و کسانی در جهت مثبت و منفی، چیزهایی در مورد آن نوشته اند. از نوشته‌های معمولی و ساده‌ی ژورنالیستیک تا تحلیل‌های بزرگانی که صاحب قلم اند و با قدرت ادبیات بلند، نوعی از ماندگاری ادبی را با توجه به اهمیت متن و محتوا، تخلیق می کنند، «یادداشت‌های استاد خلیل الله خلیلی»، معرفی شده است.

در این مقاله که به ادامه‌ی وعده‌ام در راستای فرهنگ کتابخوانی و بازار کتاب است، این اثر را با نکاتی معرفی می‌کنم که سال قبل، پس از بازتاب گسترده‌ی رویداد ارتقاب اول در افغانستان، حتی رسانه‌های خارجی به آن تاریخ پرداختند و با موضع گیری انتقادی، وارد کشاکش‌های اجتماعی-سیاسی افغانستان شدند.

روزنامه‌ی واشنگتن پست، با تبصره‌ای انتقادی، قهر سقوزاده‌گان را باعث می‌شود و آنان استدلال می‌کردند که این، تحت تاثیر به اصطلاح قبیله‌گرایان بوده است. شاید تهدید منافع امریکا از سوی کسانی که از چنگ طالبان، نجات بخشیده بودند (جهه‌ی به اصطلاح مقاومت) و سوء استفاده‌های مختلف تاریخی و فرهنگی آنان، رسانه‌های غربی را به عکس العمل داشت تا در روند تحفظ حاکمیت نو، تقدس و توجیه حرکات ارتقابی، برای کسانی دست آویز نشوند که می‌دانیم از شخصیت سازی‌های کاذب دو ارجاع، چه منظور دارند.

کاندیدای اکادمیسین، استاد محمد اعظم سیستانی که از بزرگان تحقیق و تاریخ ماست، در کتابی به نام «حیب الله، کی بود؟» (عياری از خراسان یا دزدی از کلکان؟) به درستی تبیین کرده که اثر منافقانه‌ی استاد خلیلی (عياری از خراسان) فرمایشی بود که این شخصیت بزرگ فرهنگی، اما اپور چونیست، هنگامی که سمت مشاوریت ضیاء الحق را داشت و از تماسای مجریان رو به جلو سقاوی دوم، لذت می‌برد، برخلاف گذشته‌ای که در تاریخ بود، می‌آفریند که پس از سی سال تخلیق آن، همواره جهت خام کردن جوانان بی خبر، تاریخ را تحریف و باعث گرایش‌های مذمومی می‌شود. اگر مفکوره‌ی کیش شخصیت، در پایین ترین سطح نزول می‌کند (تقدس دزد و خайн) کتاب «عياری از خراسان»، در ایجاد چنین ذهنیت، بسیار موثر است.

گذشته‌ی استاد خلیلی در انتخاب راه‌های مختلف که در همه به تضاد می‌رسد، برای کسی پوشیده نیست. از مداعی مرحوم حبیب الله

کلکانی که در ستایش و نکوهشش زیاده رویی شده، تا خدمت به اعلیٰ حضرت شاه محمد ظاهر رحمت الله، دریافت و جاهت در ریاست جمهوری شهید محمد داودود، ارسال پیام عجیب به شاه ایران که در یک سند مشهود خیانت در کتاب خاطرات اسدالله علم (وزیر دربار آخرین شاه ایران) آمده است و بالاخره بار دیگر اختیار راه ناصواب تایید ارجاع که به دامان مسعود و ربانی می‌افتد، استاد خلیلی را به مردی مبدل می‌سازند که چهره‌ی سیاسی سیاه دارد. او موسس حزبی به نام «زرنگار» نیز بود که متهم به وابسته‌گی به دربار سلطنتی می‌شد. آن‌چه در این مقاله به خواننده‌ی افغان، ارائه می‌کنم، سطوری از آن یادداشت‌های دختر استاد خلیلی هستند که در کتاب «یادداشت‌ها...» می‌آورد. هدفم از این اقتباس، آوردن تضاد‌هایی است که استاد خلیلی در مواضع مثبت و منفی، گذشته را به یاد می‌آورد. با استفاده‌ی گسترده و ناصواب از اثر خیالی و دروغین او به نام «عياری از خراسان»، خوب است بدانید استاد خلیلی در کتاب «یادداشت‌ها...»، چهره‌ی دیگری از مترجمان اول نشان می‌دهد که بعداً با یادفراموشی خودش و اعضای خانواده‌اش، انتشار می‌یابد.

هنگام بازتاب گسترده‌ی رسانه‌ی تاریخ حبیب الله کلکانی، با توجه به تبصره‌ی روزنامه‌ی واشنگتن پُست، مقاله‌ای نوشته بودم به نام «تبصره‌ی واشنگتن پُست، خلاف معمول بود» که گزیده‌ای از کتاب «یادداشت‌های استاد خلیلی» را در آن اقتباس کرده بودم. در این فرصل (معرفی کتاب یادداشت‌های استاد خلیلی) همان گزیده را می‌آورم. خواننده‌پس از مطالعه‌ی این اقتباس، متوجه می‌شود نویسنده‌ی کتاب تخیلی و دروغین «عياری از خراسان»، قبل از این که آن اثر سخيف را بنویسد، در نویدي هایی که بعداً مبدل به اميد می شوند (ظهور مسعود-ربانی) حقايقي را فاش می سازد که در واقع مذمت و آشكاراي روی سیاه مترجمان اول از سوی کسانی که در فرهنگ

سخن در سخن / ۳۰۱

سقوط کیش شخصیت، طراز اول اند، چه گونه به مداعی نو قلم به دستان ابن الوقت (اپورچونیست) می رسد.

در کتاب «یادداشت های استاد خلیلی»، چهره‌ی دیگری از حبیب الله کلکانی و یارانش را می بینید که در کتاب «عياری از خراسان»، تحریف شده است. در کتاب «یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی» می خوانیم:

صفحه‌ی ۷۶:

«در جریان این کشمکش‌ها، ملک محسن که یک آدم بی سواد بود، به حیث والی کابل مقرر شد. او حبیب الله را قدم به قدم کمک کرده بود و این کار به پاداش خدماتش به او داده شده بود.»

او ضایع آن قدر خراب شد که بعضی وقت‌ها در یک موضوع، دو یا سه فرمان نوشته می شد. یکی از طرف ملک محسن و یکی از طرف سید حسین. حبیب الله با وجود کوشش‌های زیاد، نتوانست اوضاع را کنترول کند.»

«بدخانه حсадت‌ها و خشونت‌ها در بین اطرافیان حبیب الله، شروع شد. یک عده طرفدار سید حسین شدند. سید حسین خان به شکم پرستی و بزدلی مشهور بود.»

صفحه‌ی ۷۷:

«حبیب الله خان، دست پادشاه بخارا را چون سید بود، بوسید.»

صفحه‌ی ۸۳:

«والی نو] (طرف اعتماد کلکانی)] یک آدم بی بند و بار بود. به مجرد رسیدن او به مزار، بی نظمی‌ها شروع شد؛ اگرچه به من بسیار احترام داشت، اما مشوره را نمی شنید. والی نو، به رشوه خوری، ضبط مال و جایداد مردم، شروع کرد.»

صفحه‌ی ۸۴:

سخن در سخن / ۳۰۲

«شیوه، یک شورش را در میان مردم در مزار، خلق کرد. در این وقت، والی نو][گماشته‌ی کلکانی)] در سن شصت ساله گی، مصروف تهیه‌ی مراسم عروسی برای خود بود!»
صفحه‌ی ۹۰.

«همان شب من و همراهانم را دستگیر کرده، اسلحه‌ی ما را گرفتند و نزد حاکم چاریکار بُردند. یکی از همراهان ما گریخت و به کابل رفت. حاکم چاریکار «چغل» نام داشت. دزد، بی‌سواد و رفیق سید حسین بود.»

صفحه‌ی ۹۷

«حیب الله خان، مرا به دربار خواست. او گفت: یک فرمان مقرری برای خودت نوشته کن که به حیث نماینده‌ی من در مزار، مقرر شدی.»

از نوشتن شاید صد‌ها فرمان مقرری که بسیاری به اثر بی‌سوادی حیب الله کلکانی، می‌توانند فرامین سوء استفاده، ستم، ظلم، غارت و خیانت باشند، تا پایان مرگ استاد خلیلی، این بخش خاطرات او در آوردن تضاد و نشان دادن تناقضاتی مهم است که در زمان ستایش مرتجلان اول، استاد خلیلی، منبع دست اول شمرده می‌شود.

چنان‌چه از محتوای کتاب «یادداشت‌های استاد خلیلی» افاده می‌شود، خاطرات او در این کتاب، قبل از تخلیق کتاب «عياری از خراسان»، ثبت شده‌اند.

کتاب «یادداشت‌های استاد خلیلی» از سال ۲۰۱۰ الی سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲، سه بار منتشر شده است. آخرین نسخه‌ی آن، کتابی است که در این جا معرفی می‌کنم. ماری خلیلی، این نسخه را ضمن مجوزی به الحاج نصیر عبدالرحمن، سپرده تا با حفظ تمام آن چه در نشر آن آورده اند، منتشر کند.

بیت مشهور استاد خلیلی که «لوای فتح بلند است از دو احمد شاه / سپاهدار جوان و جهان ستان کبیر» که به مرحوم احمدشاه مسعود و اعلیٰ حضرت احمدشاه بابا(رح) اشاره دارد، فرهنگ سازی ماهرانه در عجین کردن واقعیت هایی است که هرچند تفاوت زمین و آسمان دارند، اما در یادفراموشی دیگری تاریخی می شود که نیرنگ بازان به مصداق «دروغگو، حافظه ندارد» همواره رسوایی مانند.

امید های استاد خلیلی با جنبش نو سقوی که ظاهراً ملبس به اخوانیسم جهادی بود، او را تا سرحد جنون مداعی می کشانند و با آفرینش کتاب «عياری از خراسان»، خاطراتی فراموشش می شوند که با نشر کتاب «يادداشت های استاد خلیلی» و آن چه اقتباس کردم، حامیان دو ارتیجاع، ناخودآگاه خطب کرده اند.

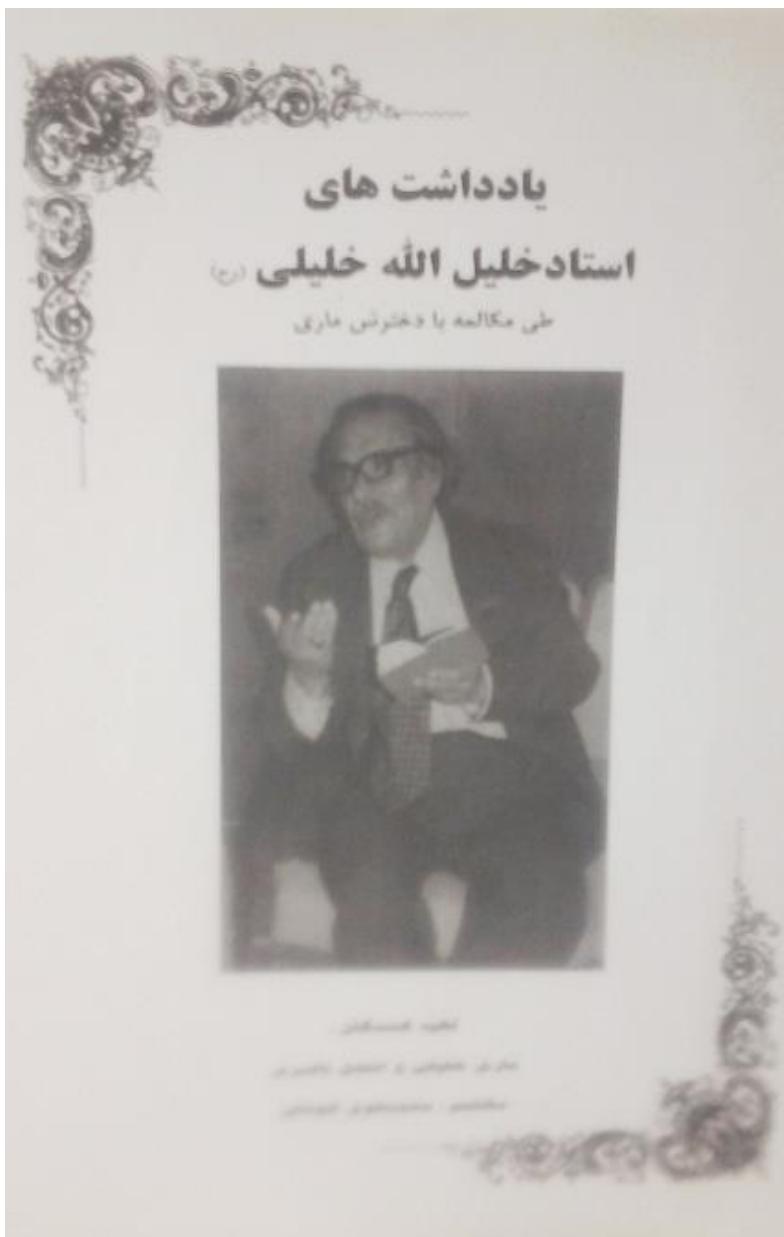
استاد خلیلی پس از سفر به پاکستان، در این کشور وفات می یابد. او زنده نماند تا در دومین حاکمیت سقوی، به مقامی برسد که از تجربه‌ی نو مداعی به مسعود و ربانی، در دل داشت. اگر زنده می ماند، حتماً بار دیگر به ارگ می رفت تا در قامت مسعود-ربانی، روزهایی را به یاد بیآورد که در زمان کلکانی نیز در میراث تاریخی بزرگان این سرزمین، همیشه سیاه و سیاهکار بوده اند.

يادآوري:

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی در آثاری از او که در حدود یک قرن قبل در کابل منتشر شده اند، بیشتر با تخلص «خلیلی افغان»، شناخته می شود. بی جای است که در کتاب «يادداشت های استاد خلیلی»، آورده اند:

«پدرم، میرزا محمد حسین خان، از قبیله‌ی صافی[ساقی] از سید خیل کوه‌های من است.» «مادرم، «بی بی زهراء» نام داشت. از قبیله‌ی صافی [ساقی] و از دهکده‌ی «محمود عراقی» بود.»

سخن در سخن / ۳۰۴



سخن در سخن / ۳۰۵

هو احصیان

آثار هرمت

بام نامی علی یخته محمد در شاه عازی
با مر وارد اه جا جدلاً تهاب الا شان عبد الزهم خان ایں الار

وکیل مایبیک و مهہ هرت

مالیف خلیلی افغان

جلد اول

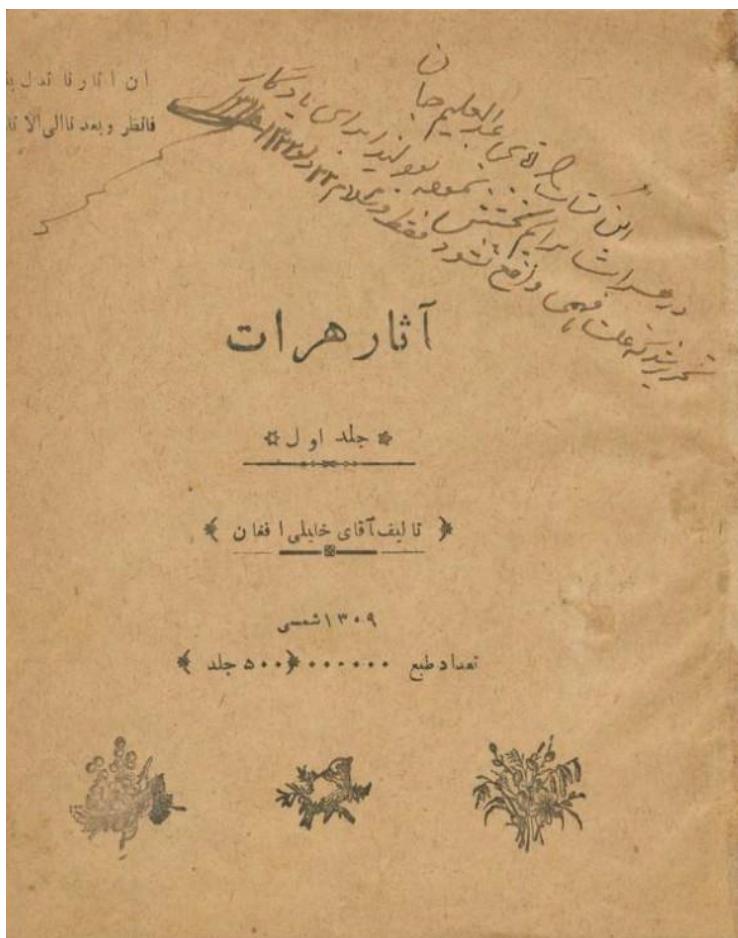
با هم آنای محترم عبد العلیم خان پسر نایب الاحماج و صوف
در طبعه فخر سلحوتی جنبه جمله رانع هر آطیع شد

جدی ۱۳۰۹ شمسی

قراط

۱۸

سخن در سخن / ۳۰۶



خاطرات محمود «طرزی»

در میان کتاب هایی که در تاریخ افغانستان در شرح قرن نوزده می شناسیم، کتاب «خاطرات محمود طرزی»، با لمس و تماس جامعه‌ی او اواخر این قرن، شاید از کتاب هایی باشد که خواننده را در متن جامعه‌ی افغانی، قرار می دهد.

تقریباً اکثر کتاب های قرن نوزده از جمله «پادشاهان متاخر افغانستان»، «نوای معارک»، «گلشن امارت» و چند تای دیگر را خواننده ام. این کتاب ها با عرف معمول آن زمان، بر محور اشخاص و رویداد ها نوشته شده اند و تقریباً به راحتی از کثار زنده گی مردم، فضا و نوای آن زمان می گذرند.

علامه طرزی که جایگاه او در تعمیم مفاهیم جدید مدنی و توجه بر آزادی ها و ارزش کار رسانه بی، شالوده های موارد بالا را تایید می کند، در اواخر عمر، کوشیده بود با شرح ماجراهای زنده گی اش، ما را با تخلیقی آشنا کند که در گونه‌ی او، همچنان نو و بکر است.

پس از تعریف زنده گی در خانواده‌ی مرحوم غلام محمد خان طرزی، تاثیرات نا آرامی های اجتماعی و «پادشاه گردشی ها»، زنده گی خانواده‌ی علامه طرزی را در پیچ و تابی در گیر می کنند که مردمان بزرگ آن روزگار در عوارض سیاست ها و سیاستگران، بلند می شدند و به زمین می خوردند.

کوتاه سلطنت های محمد افضل خان و محمد اعظم خان، نقش خانواده‌ی علامه طرزی را در تعیین جایگاه مردی که پسان ها در جنبش مشروطیت، توجه به رفاه عامه و آزادی ها، ایده های فکری بزرگ ایجاد می کند، در شناخت از ماحولی که بسیار نا آرام بود، به درک معضلاتی می کشاند که در تلاش های گسترده‌ی آن عالم وطن

دوست، آشنایی با مردی است که شایسته گی بدون چون و چرای «پدر ژورنالیسم» افغانستان را دارد.

در کتاب «خاطرات محمود طرزی»، دوران کودکی، نوجوانی و بالاخره اوان جوانی، علامه طرزی در کنار پدر بزرگوارش، به فیوضی می‌رسد که حسب معمول چنین حیاتی، شایسته‌ی مردانی است که از نعمت خانواده گی بزرگان آگاه و دانشمند، بهره می‌برند.

تعريف ماجرا‌های کودکی، نوجوانی و جوانی علامه طرزی، سوگمندانه گرچه به شرح کامل بزرگ سالی نمی‌رسد، زیرا بیماری سلطان، حیات او را منقطع می‌کند، اما آن چه در شرح افغانستان اوآخر قرن نوزده می‌آورد، ضمن لطف تعریف مسائل خانواده گی که همانند سایر کار‌های او، در تمایل به نقد دیده می‌شود، در ترسیم حیات اجتماعی- سیاسی مردم با چنان مهارتی است که تا کنون هیچ اثری را نخوانده‌ام که مرا در محیط زنده گی افغانان در قرن نوزده در قرابت بسیار قرار داده باشد.

علامه طرزی در حدود جغرافیای سیاسی با تعریف ماجرا‌های شاهان و امیران، هجوم انگلیس، دشواری‌های مرحوم امیر شیر علی خان، با زیبایی، زنده گی مردم را مصور می‌سازد. او در این نقش، از خورد و خوراک عادی تا حیات پنهان زنان، کار کسبه، آیین‌ها، مشاغل و بالاخره تبیین این حقیقت که در دو سوی زنده گی اجتماعی مردم، کاست‌های انسانی، در زنده گی مردمان مرفه و تهی دست، در مراسمی که اهل ثروت را خرسند می‌ساختند و توده‌های عام، ناگزیر از تحمل مصارف و کار بودند، حیاط اجتماعی افغانان را در قسم معمول زنده گی در جغرافیای آن روزگار، اما با خصوصیاتی آشنا می‌کند. در هر سطر و پاراگراف خاطرات او، از سلیقه‌ی یک دختر کجاوه نشین که به آن «جاپان» می‌گفتند تا انتقال آن از سوی مردانی که در این کار، طیفی از مردمان شناخته شده بودند، می‌توان به

گونه ای به ریشه‌ی مسایلی رسید که یکی عقب هم، در جایی که فرهنگ‌های تعریف نشده خواننده‌ی شوند، باور‌های رایج کنونی را به گذشته مرتبط می‌کنند.

خاطرات ارزشمند علامه طرزی با حُسن قلم او که با راقم شدن، همیشه پی علاج است و با توضیح دشواری‌ها، می‌کوشد به چه گونه‌گی راه حل رسید، شیوه‌ی معمول تاریخ‌نگاری یا تداعی گذشته را با ابتکار، رعایت نمی‌کند.

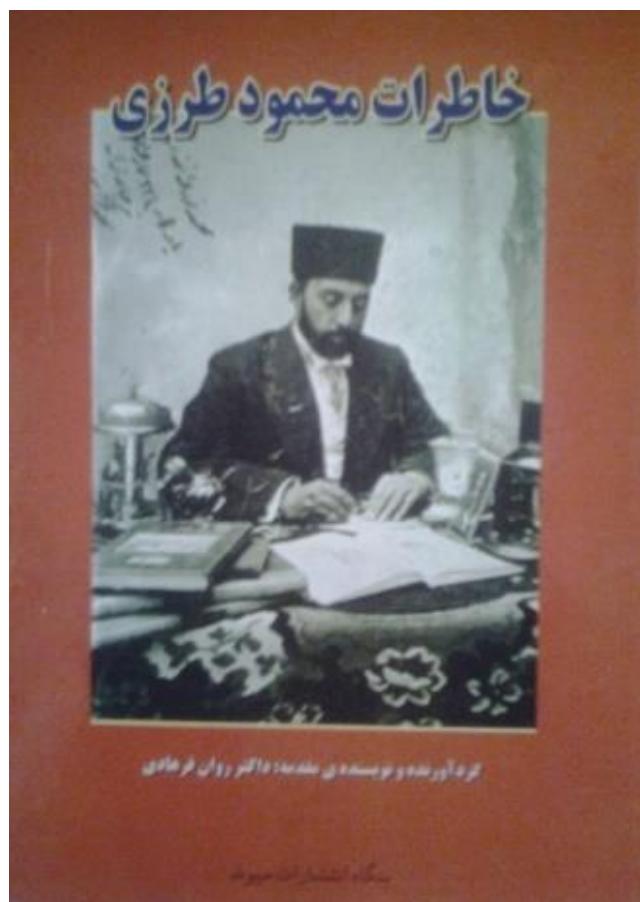
علامه طرزی ضمن نگارش تاریخ و توجه به نکات تاریخی در مشی و خواسته‌های امیران و وابسته‌گان، زمینه‌ی اجتماعی را در مجاورت حیاط سیاسی، به خوبی ملاحظه می‌کند. وقتی تعریف او از ماجرا‌های بگیر و بیند مجاهدین افغان با انگلیس‌ها را می‌خوانند، فضایی که قلم او به خواننده کمک می‌کند تا معنی خطوط را تصویر کند، آن قدر جذاب و جالب است که اگر خواننده‌ی کابلی آشنا با پایتخت، آن را بخواند، به خوبی می‌بیند که در دل پایتخت در حاشیه‌های شهر و در ده افغانان تاریخی، در گذشته‌ای که بسیار گستردۀ نبودند، مردم ما در شهری زنده‌گی می‌کردند که بقایای کابل تاریخی، اگر راوی می‌شدند، قصه‌های زنده‌گانی ست که حالا در گورستان‌های خموش، فراموش شده‌اند.

کتاب «خاطرات محمود طرزی» با مشخصه‌ی بسیار جالب و جذاب زنده‌گی، تاریخ و رویداد‌های اواخر قرن نوزده در افغانستان، شیوه‌ی مستندی است که پس از تطور حروف، کلمات و جملات، تصویر می‌شود و در این تغییر، سیر در زنده‌گی مردمان بیش از یک قرن قبل، در ماجرا‌های سیاسی، اجتماعی، خوشی و غم، نه فقط باعث سیرابی ذوق تاریخی می‌شود، بل آشنایی نزدیک با طرز زنده‌گی مردم، به گونه‌ای در ریشه‌یابی آن چه در طبقات سنت، از گذشته مانده است، شاید بتواند در تعریف آن چه به درستی تعریف نکرده‌ایم، ما را کمک کند.

سخن در سخن / ۳۱۰

«خاطرات محمود طرزی» به کوشش مرحوم غفور روان فرهادی، چند سال قبل به مناسبت یادبود از علامه طرزی در محفلی که در وزارت خارجه افغانستان برگزار می شود، معرفی شد. این کتاب با تلاش های آقای فرهادی از چند تخلیق علامه طرزی، کتاب شده است و متناسفانه به دلیل مرگ آن بزرگ، ناتمام می ماند.

علامه طرزی به اثر بیماری سرطان که به سرعت رشد می کرد، در کمتر از دو هفته وفات می یابد و کتاب خاطرات او که در کار تکمیل آن بود، چنین مانده است.



سیر افغانستان

فرهنگ سیزی های مشهود تاریخی، هرچند پس از هشت ثور، وسعت می یابند، اما جالب است بدانیم، ریشه در ارتقای اول نیز دارند. سه تن از فضلای هند در سفری به افغانستان، به دعوت اعلیٰ حضرت محمد نادرخان، به کابل می آیند. سرراست مسعود، علامه اقبال لاهوری و سید سلیمان ندوی، روایتی دارند که در کتابی به نام «سیر افغانستان»، توفیق برگردان دری می یابد.

در نخستین سالیان ثبات پس از ارتقای اول، کوشش های دولت افغانستان برای برآوردن اولویت ها، همچنان روی روابط خوب با نخجوان خارج می چرخیدند. نقش ترکان و مسلمانان هند در آوردن اصلاحات و نوآوری در نظام تحصیلی افغانستان، همواره یاد می شود. در سفرنامه ای که از سید سلیمان ندوی داریم، او و دو تن دیگر از همراهانش، روی سنتی دعوت می شوند که قبلًا علايق دوستانه ای افغانان با برادران مسلمان هندی بود.

ماجرای سفر سه شخصیت معروف شبه قاره هند، روایت جالبی از طبیعت، زنده گی، عمرانات، مردم و بزرگان افغان دارد. آنان از طریق جلال آباد به کابل می آیند و در این سیاحت به غزنی نیز می روند. تماشای مقابری که از تاریخ خونین غزنی مانده بودند، علامه اقبال را متأثر می سازد که می بیند چیزی از تاریخی خوانده نمی شود که در تصور داشت. ظاهراً رقابت های غوریان و غزنویان، خیلی پیشتر از تفاسیر ضيق ستمی، داغ هایی تاریخی اند که توحش آنان، پایان بسیاری از جلال تاریخی را حذف می کنند.

صفای مسیر راه جلال آباد و پاکیزه گی زنده گی مردم آن جا تا شهر کنه هی کابل و دیدار با شیخی از خانواده ای مجددی که در میان انبوه زباله های شهر قدیمی، به تعییری در میان ناهنجاری ها، جزاير زنده گی

مردمان متمول و صاحب رفاه را تشکیل می دادند، دو گونه گی طرز زنده گی و فرهنگ هایی را هم نشان می دهد که مخالفان در نقد دهه های پسین، یکی در جای دیگر، اصالت مردم را تحریف کرده اند.

علامه ندوی با تماشای زنده گی در شهر کنه، متعجب می شود که مردم در میان انبوه زباله ها و حفره هایی که مجرای کثافات بودند، اما در میان خانه هایی خوشی، صفا را اندرونی ترجیح داده اند. او با شرحی از زنده گی در ننگرهار از طرز بهداشت و توجه مردم به آن، تعریف کرده است.

دیدار با اعلیٰ حضرت نادرخان در مسجد پُل خشتی، هسته‌ی کتاب «سیر افغانستان» را می سازد، اما سه دوست فرهنگی، کابل را جست و جو می کنند. گذار آنان در غرب کابل و منطقه‌ی دارالامان با خانه ها و عمرانات مفسن و زیبا، تعریف علامه ندوی از کابل همان زمان است. در غرب کابل، در محوطه‌ای که اکنون موزیم ملی قرار دارد و تعمیر قدیمی به سبک معماری دوران سراجیه، اولین مکان نگه داری آثار تاریخی است، در محلی که در نخست «عجایب خانه» نامیده می شد، علامه ندوی با دوستانش به نخستین موزیم ملی افغانستان می روند.

در این روایت، خاطره‌ای جالب است که دوستان را شگفت زده می سازد. آنان آگاه می شوند تعدادی از مجسمه هایی که احتمالاً مکشوفه های تیم های باستان شناسی ایتالیایی و فرانسوی در سلطنت اعلیٰ حضرت شاه امان الله بودند، توسط حامیان حبیب الله کلکانی، تخریب و شکسته شده اند.

در جریان حاکمیت سیاه بچه‌ی سقا، حامیان باسوان او که حساسیت های دینی مردم، به ویژه همتباران شاه امان الله را می دانستند، در شرحی که بارها تکرار و تایید شده، حبیب الله را تشویق می کردند با نمایش مجسمه های مکشوفه، مردم را فریب دهد که شاه امان الله در نهان، بت پرسست بود.

فرهنگ سازی های ضد طالبان را می دانیم. بر این اساس که مشت نمونه‌ی خروار است، کوشیده می شود با کلی ساختن آن، قوم سیزی ها را تشویق کنند. این کش منحرف سیاسی از زمانی که گرایش های افراطی دینی، فرهنگ سیزی می شوند، عامدانه کوشیده شده در جو تبلیغاتی رشد کند که دقت در ماهیت آن ها محرز می سازد فشار مضاعف نقد یک سویه، بیشتر برای فرار از تنقیدی است که چه در ارجاع اول و چه پس از هشت ثور، اکثراً مربوط تبار بزرگ نمی شود. از تخریب مجسمه های بودا که رد القاعده در تمام امور آن پیداست تا فراموشی حافظه ها از ضایعات گسترده‌ی آن آثار تاریخی که در ارجاع دوم، صورت گرفتند، شرح تنقیدات یک جانبه، بیشتر دنبال افراد و اشخاصی است که هرچند بسیار محدود، اما از قوم بزرگ، شمرده می شوند.

با اجمال شرح علامه ندوی از ماجراهی تخریب مجسمه های تاریخی موزیم کابل یا عجایب خانه‌ی آن زمان، رد فرهنگ سیزی ها، از جمله تخریب مجسمه ها، نمونه ای نیز دارد که اگر قبل از ضایعات ارجاع دوم و حکومت ملایان را بررسی کنیم، ریشه‌ی آن ها از ازار حامیان ارجاع اول، بیرون می شود.

در زمان طالبان، بخشی از آثار موزیم ملی که در حکومت ملا ربانی، به وزارت اطلاعات و کلتور، انتقال داده شده بودند، به گونه‌ای حفظ می شوند که گفته شده، شماری از بلندپایه گان طالبان، برخلاف دزدان تنظیمی که موزیم را تاراج و متابقی را در هر کجا ی تخریب یا دزدی می کردند، امر می کنند با تحفظ خاص و سفید کاری، نقاشی هایی ستر شوند که به اثر هنر صوری، ممکن افراد بی مسؤولیت یا ناآگاه را تشویق به تخریب می کردن.

کتاب «سیر افغانستان» در کنار شروحی از افغانستان اوایل دهه‌ی سی، به نکته‌ای اشاره کرده (تخریب مجسمه های موزیم) که در تمام نگاشته

سخن در سخن / ۳۱۴

های پس از آن زمان، نکبت یک دوره‌ی تحمیلی، ریشه‌ها و بنیان بسیاری از گرایش‌های مذموم قومی، جناحی و رفتار فرهنگ‌ستیز و بنیادگرا نمایان می‌سازد.

بر اساس روایت تاریخی علامه ندوی، تاریخ فرهنگ‌ستیزی از نوع تخریب مجسمه‌ها نیز به افراد «غیره»‌ی ما، تعلق می‌گیرد. خوب است در تمام جریان بازخوانی حادثه‌ی مجسمه‌های بودا، ریشه‌ی این گرایش‌های افراطی و بدیع را در آن گذشته‌ی افغانستان، جست و جو کنیم که حامیان آنان از عداؤت پیشه گان معلوم الحال تاریخ معاصر و بزرگان این دوره‌اند.

ریشه‌یابی بسیاری از مضلاتی که در چهل سال اخیر، خوانش جوانب تنظیمی و گروه‌های وحشی مربوط به آنان می‌شود، مردم را کمک می‌کند با حذر از تنقید یک جانب، توجه کنند حجم بزرگ تنقید افغان‌ستیز، بیشتر به خاطر ستر جنایات و خیانت‌هایی است که حامیان ارتیاج اول، دوم، تجاوز شوروی و توجیه مشی نادرستی که جامعه‌ی بین‌المللی را به گونه‌ای شریک جرم دوسیه داران افغانستان ساخته است، در هر مصیبت داخلی، ردی از مزدوری برای بیگانه گان نیز دیده می‌شود.

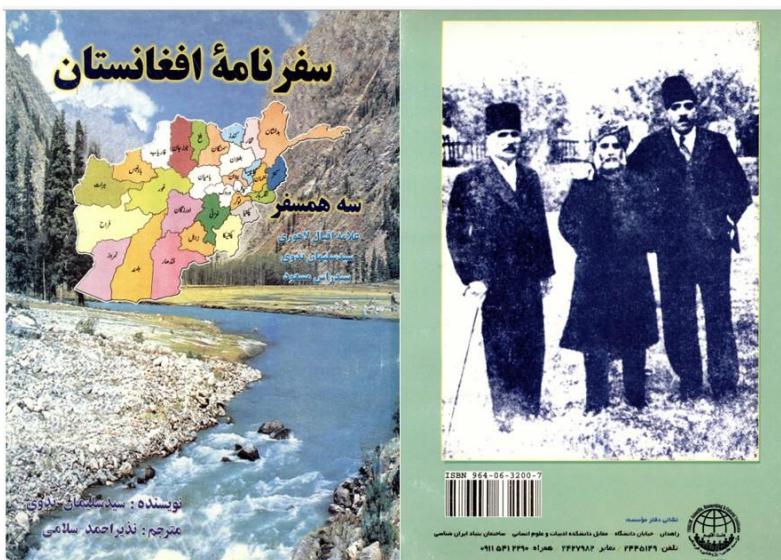
یادآوری:

کتاب «سیر افغانستان» با ترجمه‌ی الحاج نصیر عبدالرحمن از زبان اردو به دری افغاني، از سوی بنگاه انتشارات میوند، چاپ و نشر شده است. همچنان ترجمه‌ی دری ايراني نيز دارد.

از طریق لینک‌های زیر، ترجمه‌ی دری ایرانی کتاب «سیر افغانستان» / «سفرنامه‌ی افغانستان» را رایگان دانلود کنید!

<http://www.afghandata.org:8080/xmlui/handle/azu/16028>
<https://www.ketabton.com/book/12958>

سخن در سخن / ۳۱۵



مصطفی عمرزی

صور تاریخی

جای خالی نگاره های تخلیقی و تخنیکی در اکثر کتب تاریخی ما به چشم می خورد. ریفرنس هایی که از آثار مطبوع منتشر می شوند، به اندازه ای ذهن محققان ما را مشغول کرده اند که جز با ترسیم نوشه ها، نقش عینی مستنداتی که تاریخی اند، به خواننده کمک نمی کند آن چه یافته است را با تمام و کمال درک کند.

روایت های زیادی از آثار، بنا ها و شخصیت های تاریخی را خوانده ایم. این روایت ها در طبقه بندي تاریخ، به ویژه در عمق تاریخی، اگر از مزایای هنر نقاشی و نقر بی بهره باشند، تنگنای دیداری دارند؛ زیرا شکوفایی هنر نگاره ها نیز باور ها مرتبط اند.

گونه ای از تفکر قرون وسطایی، هنوز ارزش کیفی نگرش را رد می کند. در حالی که توان دیداری انسان غیر قابل انکار است. بنا بر این، هنر نگاره ها بر اساس انتقال مفاهیمی شکل می گیرد که انسان از قدرت دید استفاده می کند.

در زمان حاکمیت ملایان، با وجود محدودیت های غیر منطقی که اکثراً تابع روایات دینی غیر منطقی و غیر قابل اعتماد بودند، اما باعث نشدند دقت شناسایی از میان بود، زیرا درج مشخصات افراد با تصویر، بهتر از قلمپردازی ها به شناخت کمک می کند.

زیان های واردہ به عمران افغانستان، در محو آثاری موثر واقع شده اند که متاسفانه در قسمت ثبت تصویری آن ها نیز کار های مهمی صورت نگرفته اند. من بسیاری از تصاویر آثار، بنا ها و تخلیقات تاریخی را دیده ام که اکثراً به قبل از هفت ثور برمی گردند. فقط در سالیان اخیر بعضی پروژه هایی که خارجیان دنبال می کردند، مردم را از هاله ی روایت های نوشتاری، بیرون می آورند.

پخش تصاویر جدید گنجینه‌ی یونانی- باختری طلاتپه، ساحات استوپه‌ها و حفره‌های خیلی کهن، آثار حمامی و جنگی چند سده‌ی پسین و عمرانات با شکوهی که از زمان مرحوم امیر عبدالرحمن خان تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داود، جزو مدنیت پُرازش معاصر اند، به گونه‌ای مکتوم مانده اند که مجزا از ارگ ریاست جمهوری و چند بنای معروف، چون دارالامان و کاخ چهل ستون، تعجب مردم با یافت کلکیسیون هایی بیشتر می شد که می دیدند در یک و نیم قرن اخیر، جاذبه‌های عمرانی بناهای تاریخی با نگرش مخطوطات به درستی مفهوم نمی شد.

کتاب «سیاه و سفید» به کوشش محمد نعیم قدرت که با حمایت مالی خارجی از سوی وزارت معارف افغانستان، نشر شده است، سعی دیگری بود جهت انتقال تصویری مفاهیم تاریخی. این کتاب خوب که رایگان در اختیار هموطنان قرار داده شده، هر چند محدود به افراد می ماند، اما سیر تصویری افراد و اشخاص مشهور تاریخ که بیشتر از رهگذار توان قلم و ادبیات محققان و مورخان در اذهان جا داشتند، آنان را وضاحت می بخشد.

در کتاب «سیاه و سفید»، تصویری از مرحوم حبیب الله کلکانی (مشهور به بچه‌ی سقا) با کادر لانگ شات، در حالی او را نشان می دهد که در پا هایش زنجیر دیده می شود. شرحی که برای این تصویر نگاشته بودند، روایتی بود که آن را شهید اعلیٰ حضرت نادر خان، گرفته است. شاید در جا های مختلف، راجع به ماجراهای زندانی و سپس اعدام مرحوم حبیب الله کلکانی، چیز هایی خوانده باشیم، اما تکثیر تصاویر آن رویداد، جاذبه و انتباه زیاد دارد.

پس از کتاب «سیاه و سفید»، کوشش هایی دیگری را نیز ملاحظه کرده ام که سعی شده اند با روایت تصویری تاریخ، مقداری از غباری کاسته شود که همواره متکی به نوشه ها باقی مانده بودند.

من همیشه از کتاب‌های خوشنام می‌آمد/ می‌آید که تصویر داشتند. اگر محتوای آن کتاب‌ها داستانی بود، تصاویر آن‌ها در قسمت وضاحت حال، احوال، لباس، محیط و چهره‌ها، در ساخت تخیلی آن‌ها کمک می‌کرد. بنا بر این، زیادتر روایت‌هایی را به یاد دارم که تصویری بوده‌اند.

کتاب «گوشه‌ای از تاریخ افغانستان در تصاویر»، نمونه‌ی دومی است که علاقه‌مندان را کمک می‌کند روایت‌های تصویری را بهتر حفظ کنند. در این کتاب نیز افراد، فضای بیشتری را اشغال کرده‌اند.

طی کوشش‌های فرهنگی ام همواره تاکید کرده‌ام جهت تعمیم بهتر مفاهیم، ترجیحاً از تصاویری استفاده کنیم که به جای ژست‌های خود ما، مدد خوب نوشتاری می‌شوند؛ هرچند تاکید بسیار روی این گونه (مستند تصویری) به ویژه در روایت عمق تاریخی، بسیار غنی نیست. به ویژه اگر از مجموعات ۵۰۰ هزار ساله و همانند آن‌ها صحبت شود؛ زیرا چنین برداشت نادرست، بیشتر به اثر اقوالی شکل گرفته که ساخته و پرداخته‌ی ذهن‌اند، اما بی‌گیری تاریخ واقعی به مستند‌هایی می‌رسد که حتی در عمق تاریخی، قدیمترین روایت‌ها، نگاره‌هایی اند که انسان‌های عصر حجر، به ویژه کسانی که مبتکر و اهل تفکر بوده‌اند، با نقاشی‌هایی روی دیوار، تاریخ پیرامون خویش را عکاسی کرده‌اند.

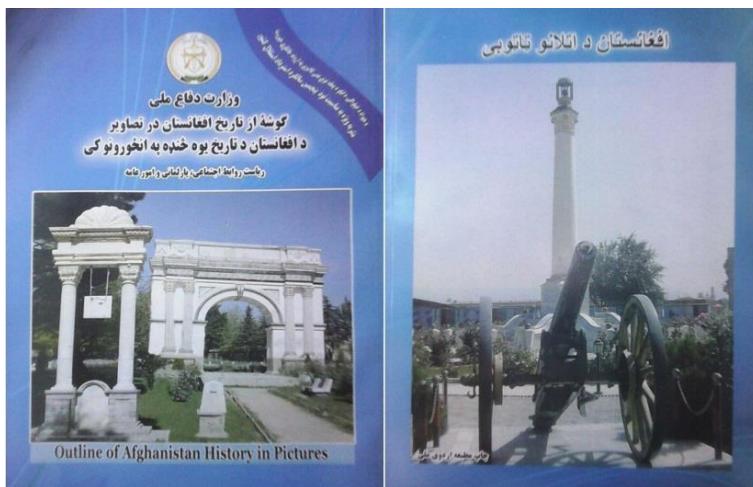
نگارگری، قدیم‌ترین هنر انسانی است. در واقع انسان با قدرت دید، این ظرفیت خدادادی را به هنری مبدل می‌سازد که از زمان پیدایش او تا عصر تکنالوژی، به ارزش نگرش مُهر می‌نهد.

پروژه‌های تصویر تاریخ در ایجاد ذهنیت‌هایی نیز موثر اند که مثلاً مردم با آگاهی از بنا‌ها و آثار، در حالی که آن‌ها را می‌شناسند و با این شناخت، جعل، تجارت و فاچاق آن‌ها دشوار می‌شود، با حس

سخن در سخن / ۳۱۹

ملی تحفظ میراث های ارزشمند، نگرانی و مراقبت دائمی به وجود می آید تا محوه یا آسیب نییند.

افزون بر خلق آثار نوشتاری، گردآوری مجموعه های تصویری، نگرش ملی و وقوف بر دارایی های عامه را بیشتر می سازد. حساسیت های مردم پیرامون گنجینه های طلاتپه، بیشتر به اثر سحر تصاویر آن هاست. کمتر افغانی را می یابید که در برابر درخشندگی خلط تاریخی تمدن های باختری (افغانستان کهن) و هلنیسم (یونانی) بی تفاوت بماند.





معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه‌ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه‌ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنه‌ی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده‌ی گواهینامه‌ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه‌های آموزشی شبکه‌ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه‌ی بی‌در نهادها و رسانه‌های چون «اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسنده‌گان افغانستان»، هفته‌نامه‌ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باقتر»، فصلنامه‌ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه‌ی «سرخط»، مجله‌ی «اوریند»، گاهنامه‌ی «تحریک»، «گاهنامه‌ی باخترا» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه‌ی «هیواد»، وب سایت «قول افغان»، وب سایت «قول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تائد»، وب سایت «روحی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه‌ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپایه»، وب سایت «كتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر. آفرینش‌های کاری-فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱۴- برنامه های مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: قسمت ۲۴ دقیقه بی.
- ۱۵- برنامه های مستند تاریخی «آینه های تاریخ» در تلویزیون «باختر»: قسمت ۱۸ دقیقه بی.
- ۱۶- برنامه های مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: قسمت ۲۰ دقیقه بی.
- ۱۷- فلم مستند «سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
- ۱۸- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تحلیقات:

- ۱۹- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.
- ۲۰- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.
- ۲۱- مرز و بوم (تاریخی).
- ۲۲- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۲۳- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.
- ۲۴- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.
- ۲۵- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۲۶- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه بی).
- ۲۷- در هرج و مرچ زیستن (سیاسی- اجتماعی).
- ۲۸- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۲۹- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه های سرخط)- منتشر شده است.
- ۳۰- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۳۱- روزگار (نوستالژی).
- ۳۲- پاسخ (واکنش ها).
- ۳۳- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۳۴- ارتجاع و مرجع (انتقادی).
- ۳۵- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۳۶- پی آمد تصویر (فلم و سینما).

- ۴۷- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۴۸- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۴۹- افغان زمین (مجموعه نوشه های منتشره در مجله ی اوربند).
- ۵۰- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
- ۵۱- سمتی و ستمی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).
- ۵۲- افغان ها (در زمینه ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).
- ۵۳- فساد نزدیک (تبیین زمینه ی ایرانی).
- ۵۴- ما همه «افغان» استیم! (ضد افغان سیزبان).

جزوه ها:

- ۴- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۵- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۶- محمد نادر «نعم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۳- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.
- ۴- دُر دری (پیشنه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۲۵- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تفقید تاریخی)- منتشر شده است.
- ۲۶- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
- ۲۷- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۲۸- در متن مدعای اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۲۹- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تفقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
- ۳۰- مُنْحَنِيَّ تاریخ (تفقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
- ۳۱- آریاییسم (تفقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
- ۳۲- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
- ۳۳- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.

سخن در سخن / ۳۲۳

۳۴- آین های سخیف (تنقید ادیان زرده‌شی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.

۳۵- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه‌ی مصطفی عمرزی).

۳۶- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده‌ی معروف به ستمی).

۳۷- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.

۳۸- معنی (گزیده‌هایی از سخنان اندیشمندان).

۳۹- محوطه‌ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).

۴۰- رسالت ملی (کارنامه‌ی محمد طارق بزرگ).

۴۱- افغان‌ها و انگلیس‌ها (مجموعه‌ی تصاویر افغانستان، افغان‌ها و انگلیس‌ها در قرن ۱۹).

۴۲- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده‌ی پسین).

۴۳- افغان‌ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).

۴۴- صلح و اعتدال (مجموعه‌ی نوشته‌ها و ترجمه‌های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).

۴۵- فاجعه‌ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).

۴۶- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).

۴۷- قبرستان امپراتوری‌ها (تاریخ افغانستان در کارتون‌ها).

۴۸- چهره‌های سیاسی افغان (از میرویس هوتكی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه‌ها:

۱۷- تا حصار پتاگون (سفرنامه‌ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۱۸- رسانه‌های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۱۹- ساختار هندسی شعر پشتون: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۲۰- انگیزه‌های فرار نخبه گان حرفه بی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۲۱- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه‌ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۲۲- افغانستان در پیج و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۲۳- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۲۴- درست نویسی پشتون: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

- ۲۵- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲۶- در قلب کرملین (سفرنامه‌ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲۷- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۲۸- اساسنامه‌ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۲۹- اساسنامه‌ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۳۰- اساسنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۳۱- مرآت‌نامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۳۲- ناگفته‌های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری‌های فرهنگی با دیگران در تهیه‌ی کتاب‌ها، فلم‌ها و برنامه‌ها
کتاب‌ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه‌ی داستان‌های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتوستان»، «پژواک؛ زنده‌ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده‌گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقه عشق» (مجموعه‌ی شعر دری).

فلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه‌ی تاریخی)، برنامه‌ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله‌ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده‌گی شهید عبدالحق).

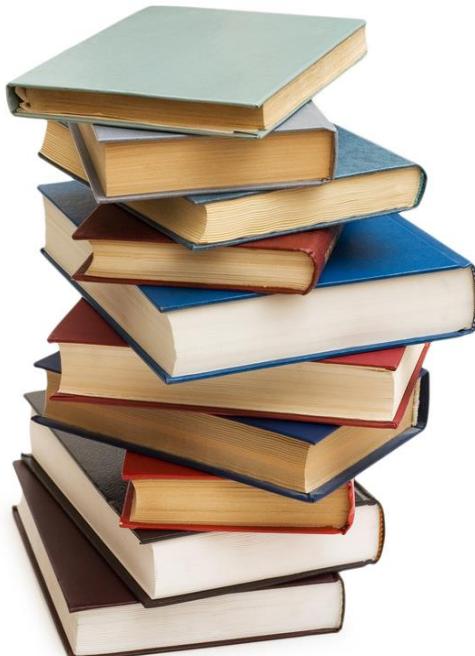
تاییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه‌ی «پوهنچی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه‌ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه‌ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه‌ی «مشرانو جرگه‌ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Word For Word

(Introducing Books)

Mustafa Omarzai



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library